



بسم الله الرحمن الرحيم

ان ارشدك الله تعالى في الدارين اى طالب صادق و اى مرید عاشق
 نگاه که حق سبحانہ تعالیٰ بنده را بمحض عنایت خود بمحض کرامت نبوی
 صلی الله علیه وسلم التائب من الذنوب من الذنوب شرف گردند
 باید که تکیه بر توبه و توبه بر توبه و توبه بر توبه
 جل فکره نباشد بدت او صرف کند و بپاید مشغول باشند
 از این حرف است که از صاحب ناجس احقران
 نماند و دنیا را قبله خود ساخته اند ایشانرا نیز احمق می نامند
 ن بگریز چون عیسی اگر نجات صحبت احمق بے خونبار نجات اکابر
 قدس الله ارواحهم ضرر مصاحبت این جماعت را دریافته اند و مریدان
 را در این باب مبالغه تمام نموده اند غریزی از شرفقت قسم یاد کرده میگوید

ای بذات پاک امده الصمد + بلو دو ماریدی از یاریه + مارید جان میسند از سلیم +
یار بد آرد سونا رجیم + غزیری دیگری میفرماید ع بگریز از ایشان اگر چه باشند
خویشان ۵ بر رخ هر کس نبود داغ غلامی زد دوست + گر پدر من بود دشمن و
اغیارم دوست + چون این مقدمه معلوم شد دیگر پنج وقت نماز او وقت جماعت
باید گذارد که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در باب جماعت مبالغه و تاکید بسیار
کرده اند که ان فی الجماعه رخصه ۵ ما درست آنکه مرد تنه ساز و لطف حق
افکند بر و پرتو + چون خفتن را بجماعت ادا کند بجا نیاید توجیه قبله نشیند تا زانیکه
خواب غلبه کند ^{یعنی نماز} نگاه سه نوبت کلمه شهادت و سه بار قل هو الله احد و سه بار قل
اعوذ برب الفلق و سه بار قل اعوذ برب الناس بخواند و هر کف دست بدو و هر اعضا
خود ببالد و ثواب آنرا با اهل قبور که منتظر خیر زندگان اند بخشند تا سبب سایش ایشان
میرسد حق سبحان تعالی بر و بخشایش رحمت کند که حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم میفرمودند ارحم قوخم ۵ خدا را بران بنده بخشایش است که خلق از وجودش
در آسایش است + بعد از آن رو بطرف قبله بدست راست خواب رود هر گاه
که از خواب بیدار گردد کلمه سبحان الله تا آخر بخواند بعد از آن طهارت سازد و در شستن
هر عضو سه بار القادر گوید یا دعا یا نیک فرموده اند بعد از تمامی وضو این دعا بخواند اللهم
اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من عبادک الصالحین واجعلنی
من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون بعد از آن دو رکعت نماز شکر وضو گذارد و بعد از آن
ملاحظه اوقات گذشته بخند که از سر غفلت نگذشته باشد شکر آنرا بجا آورد و انچه از غفلت
و بیاری گذشته باشد در حسرت و عذر تقصیر او شده بازگشت حضرت حق سبحان و تعالی
بکند تا توفیق شکر یاده شود مضمون قول حضرت حق سبحان و تعالی شکر ذمک لا ینک ۵
و این کلمه بازگشت سه بار بزاری و تضرع و خشوع هر چه تمام تر گوید خداوند بجزفت تو بازگشت

هر بدی و تقصیری که برین گذشته است از دانسته و نادانسته آشهد
اَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا
عَبْدُهُ لَا سُوْلَهَ كَيْبَارٍ اِنْ رَاْنِيْزْ بَكُوَيْدِ اَبِيَاتْ چُون بَدْر گَاه تو خود را در پناه
آورده ام . یا آله العالمین بارگناه آورده ام + بهر توبت زین باز خود پشت و دوتا آورده ام +
عجز زاری بر در عالم پناه آورده ام + من نیکویم که بودم سالها در راه تو بهستم آن
گمراه که اکنون رو برده آورده ام + چار چیز آورده ام حقا که در گنج تو نیست + نیستی و
حاجت و غدر و گناه آورده ام + دل و درویشی و دلریشی و بیخوشی بهم این همه
بر دعوی عشقت گواه آورده ام + چشم رحمت بر کشاموی سفید من به بین + زانکه از
شرمندگی روی سیاه آورده ام + بعده به نیاز تمام صد بار استغفر الله ربی
من کل ذنب اذنبته عمدا و خطاء سرا و علانیه و اقویا لیه من الذنوب
الذی اعلم و من الذنب الذی لا اعلم و انت علام الغیوب و بعد از آن نماز تجمید
مشغول شود و در رکعت نیست کرده و دوازده رکعات پیشش سلام بگذارد و در رکعت
اول بعد از فاتحه آیه الکرسی و در دوم آسن ال رسول بخواند و در هشت رکعت سوره بقره
بخواند و ده آیت و در هر رکعت ازین هشت رکعت در رکعت اول بعد از فاتحه تا انما خلقنی
مخلوق و در دوم تا و ما لی الا عیال الذی و در سوم تا وایه لهم الارض الملیئه و در رکعت چهارم تا
انا حملنا و در رکعت پنجم تا و کف فی الصور و در رکعت ششم تا و لقد اضل منکم و در رکعت
هفتم تا و اتخلل و امن دون الله و در رکعت هشتم تا آخر سوره و در رکعت دیگر سه بار
سوره انعام بخواند و این روش خوابه یوسف ابوالیوب همدانی است که پیر سلسله
خواجهگان است قدس الله تعالی ارواحهم بعضی در هر رکعت یک نوبت سوره بقره
خوانده اند و بعد از آن و در رکعت دیگر شسته بگذارد و مجموع در حقیقت سیصد و یک
رکعت می شود چه که در رکعت نماز شسته بمنزله یک رکعت نماز است او امیش و این

از برای آنست که ادای نماز طاق واقف شو و چرا که احدی تعالی سبحانه و تعالی فرمودست و کلام محمد
آمده است هر سوره که خواند بخواند درین دو رکعت بعد از سلام آیه الکرسی و آسن الرسل
بخواند و این دعا نیز بخواند اللهم ارزقنا حبك وحب من يحبك وحب ما يقربنا
اليك اللهم انصر ومن نصر الدين وانصر من نصر اهل الدين اللهم اخذل
ومن خذل الدين واخذل من خذل اهل الدين اللهم احفظنا من العلة
في الغربة ومن المذلة عند الشدائد من الشقاوة عند الحاقمة ومن لفضلي يروى القيمة
اللهم زقني ظواهرها نجو متك ولباطنها بمحبتك وقلوبنا بجمع فتك وادوا حنا
بمشاهدتك واسرارنا بمعاذتك جناب قدسك اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا
اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه ولا تكلنا الى الفسنا ولا الى احد
من خلقك طرفة عين ولا اقل من ذلك وكن لنا واليا وناصرا وحافظا وعاون
ومعيننا وعلى كل خير دليل وملتقا وموليا اللهم بنا اننا من حضرة او من غاب عنا وكن قوام
ومؤمنة في الدارين حسنة يا واسع المغفرة اللهم طهرنا الاشياء كما هي اللهم
سهل علينا الجودك ويسر علينا بكرمك يا اكرم الاكرام ويزدرك ارحم الراحمين
اللهم تب علينا حتى نتوب اليك واعصمنا حتى لا نعود وحببنا حتى نرجع
وكن الينا المخطئيات بفضلك وكرمك يا ارحم الراحمين وصلى الله على خير
خبر خلقه محمد واله واصحابه اجمعين وثواب اين سيزده ركعت نماز را
بار و اح جميع اوليا و پدران و مادران خود و جميع است محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم
به بخشد تا حق بماند تعالی عوض هر يك ركعت نماز ثواب ده ركعت نماز و بد نظر
هر يك بم و بده و بدهت بگرشام و بهی سحر و بدهت بده بده بیا و مولایا تا بده
و رود و سلك و بدهت ببلکه عوض هر يك بقصد بدهد و اگر خواهد به حساب بدهد
به چنان که حق بماند تعالی گفته است مثل الذين ينفقون في سبيل الله كمثل

جنته انبت سبع سنابل في كل مسنبلة مائة حبة والله ايضا ينقلن ليشاء
والله واسم عليم واین ثوابها را نیز در راه و رضای خدای تعالی بار و راح
آن جماعت بخشند و از فضل حق سبحا تعالی و از دیربازی رحمت او طلب عنایت
و رحمت کند بلکه از دوزخ اودانه طلبد ریاضی از زندگیم بنده گیسوست هوس
بر زنده دلان بیتی جز است نفس خواهند تو مقصود دل خود همه کس جامی
از تو بهین ترا خواهد پس انگاه بذکر حق سبحانه و تعالی که از پیروی خود یقین گرفته است
مشغول شود و اگر وقت تنگ باشد شش رکعت یا چهار رکعت یاد و رکعت نماز گذارد
رواست اگر بسا بر ضرورتی ترک شود باید که پیش از نیم روز قضا کند بطریق نفل
تجدید گفتن در کارست گواید وقت ادا کرده است و اگر در سفر باشد و یقین داند که آخر
سخواهد یافت از اول شب گذارده بخواب رود و اگر سحر بگاه باشد و حالت اقامت
بحجت دفع غفلت اندک تکیه کند بر دست راست متوجه قبله و باز پیش از صبح نیز دو
وطهارت تازه کند و سنت باب دوم در خانه گذاردن چتر رونمای دل این کار بسیار مکیده
بخواند یا رحمن یا رحیم یا حی یا قیوم یا بدیع السموات و الارض یا ذا الجلال
الاكرام یا لا اله الا انت اسألك ان تحیی قلبی یا الله یا الله
یا الله یا الله انگاه بمسجد رود و فرض فجر را بجماعت
قبله نشین بذکر یا باحضار سپر خود چنانکه گذشت مشاء
برآید برخیزد و دو رکعت نماز اشراق نیت کرده گذارد و هر
سوره اخلاص سخواد ثواب آن چنان باشد که صد مرتبه خواندن
آزاد کرده باشد و بقول دیگر یک حج و عمره تا سه گذارده باشد
نماز استغاره نیت کرد که بعد از اول بعد از فراغت
یکبار و در دوم

حاصل شده اخراج کند خلاص یابد بدان اسی طالب صادق هرگاه که
 باین دولت شریف مشرف شوی ز هزار هزار زنده که از مصاحبت و منشیت
 پیرمیز کنی بلکه گفتگو نیز بشنوی و با مردمان دیگر کنی اگر چه آن شیخ هم پیر این
 کس باشد مگر با جازرت پیر خود چرا که در منشیت ایشان ضررها و نقصانها
 بسیار باینکس عارض میشود پس بر طالبان این راه باید که از صحبت چنین کسان
 و از ان جماعتی که غیر ازینها باشند بطریق اولی اجتناب نمایند و بطلب سلام

تتم

الحمد لله العظیم والصلوة علی رسولہ الکریم
 نسخہ معتبرہ نافعه فی انقاس نفث الخلیسہ من تالیفات حضرت کاشف الاسرار
 زبدۃ الابرار خواجه عبید اللہ الاحرار قدس احد اسرار بیستم لی یوم القدر
 برای افادات طالبان البین حسب اسرار شائقین حلیۃ الطباع
 پوش حیدر سرت بخش دیدہ نظر گیان گردید
 و در دماغ ناظرین معرفت قرین هوای
 خریداریش بسرچمید احمد شد
 علی بنہ الانعام المزیذ فقط
 کتبہ محمد حسین عرف من
 عفا عنه

ایں فرمودند
 این روایت است
 شایع و هر که
 دیگر فائده



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسول محمد وآله اجمعين بدان است
 حنا از اوك الله تعالى صدقا و يقينا و دولتا و اقبالا علنا جلالاتا كه روضه راه را
 ده شمس طاهره شبنمى است شرط اول آنست كه با طهارت باشد و طهارت بر چهار انواع
 است طهارت ظاهر است بر طهارت باطن و طهارت دل و طهارت سر طهارت
 ظاهر معلوم خاص و عام است و ليكن در پاكي و حلالى آب تا امكانست احتياط بايد كرد
 و در پاكي جامه كه اثر با بسيار دارد و طهارت باطن از لقمه حرام و مشروبات حرام
 كه در حديث آمده است كه هر كه يك لقمه حرام خورد و چهل روزه فرقيده او قبول
 است و نه نافله او و نه دعائى او مستجاب و طهارت دل از صفات نا پسندیده و از فعل و
 تركيبه و حسد و بى انيت و بغض و عداوت و محبت و بى اظا هر كه منظور نظر خالق است
 ز طاعت او قبول نبود پس منظور نظر خالق تا پاكي نشود و بى محبت
 نگردد و طهارت سر از توجه كردن است بفرج سبانه شرط
 زبان است از كلام ناشايسته و مشغول داشتن آن بقررت
 و نهى منكرو اصلاح آدميان و آموختن علم و آموزاندين

که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده هَلْ لَكِيبُ النَّاسِ عَلَى مَنْ خَرَجُوا فِي النَّارِ لِاحْصَائِهِ
 الْمُسْتَنْتَهُمْ لَعْنِي أَوْ مِثْلَانِ كَذَلِكَ أَتَى النَّاسَ وَرَوَى أَرْوَدُ هَؤُلَاءِ زَبَانِ
 الْإِشْثَانِ سِتْرَ بَاعِي أَيْزُودِ بِنَاكَرُ وَجْهَتِ تَنْ وَجْهَانِ دَرِمْ عَضْوِي مَصْلَحَتِ كَرْدِ
 نَمَانِ كَرْمِ نَفْسِ دَلِ نَدِيدِ بُوْدِي زَرْبَانِ مَجْبُوسِ نَمِیْكَرُ وَبَنَدَانِ دِهَانِ چُون
 مَرْحِمِ رَضِیْ اَللهُ عِنْمَا خَا مَوْشِیْ كَزِيدِ حَقِّ تَعَالٰی عِیْسَى عَلَیْهِ السَّلَامُ رَا دِ طِفْلِیْ بِسَجْدِیْ آوَرْدِ
 كِه قَالِ اِنِّیْ عَبْدُ اللهِ اَنَا فِی الْكِتَابِ چُون مَرْثَمِ تَنْ خَا مَوْشِیْ كَزِيدِ اَكْرَحِیْ تَعَالٰی
 عِیْسَى دِلِ مَآبِ گُویَا فِی دَر آوَرْدِ بَیْجِ عَجِیْبِ وَ غَرِیْبِ نَبَاشْدِ تَا مَرْثَمِ تَنْ عَرَفَتِیْ كَزِيدِ
 بَا نَفْوِ اَحِیَا چُو مِیْسَا نَتَوَانِ بُوْدِ دَر خَبَرِ سِتْ كِه اَهْلِ بَهْشَتِ رَا بَیْجِ حَسَرَتِ بَزِ كَرْتَرِ اَز اَنْ
 نَمِیْسَتِ كِه یَكِ لِحْظِ بَرِ اِیْشَانِ كُذْشَتِ بَاشْدِ دَر دُنْیَا كِه دُرُوْدِ كَرْتِیْ تَعَالٰی نَكْفَتِیْ بَاشْتَنْدِ
 یَا بَرِ بَغَا بِرِ صَلِّیْ اَللهُ عَلَیْهِ سَلَمُ صَلَوَةُ كَلْفَتِیْ بَاشْتَنْدِ شَرَطِ سُوْمِ خَلَوْتُسْتِ وَ غُلَّتِ اَز خَلْقِ
 تَا دِیْدِ دَر زَنَانِ نَا مَحْرَمِ نَكْرُ كِه رَسُوْلُ صَلِّیْ اَللهُ عَلَیْهِ سَلَمُ فرموده اند كه نظر در نامحرم تیر
 زهر آلوده است چه بدول رسد بجز هلاك چه باشد چنانكه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 فرموده است النَّظَرُ سَهْمٌ مَسْمُومَةٌ مِنْ سَهَامِ الْبَلِیْسِ زَتِیرِ كَر شِیَا طَلِیْنِ بَدِ
 پَیْوُشِ دُ وِشْتَمِ هَلَاكِ كَرْدِ اَكْر تِیرِ كَارِ كَر یَا بَیْ چنانكه در زنان نامحرم نظر كردن
 حرام است در مردان خوبصورت نیز نشاید نظر كردن كه حرام است قَالَ اَللهُ تَعَالٰی
 قُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ یَقْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ مَنَعُولُ

از رسول صلی الله علیه و سلم كه مرعاشه صد لقیه رارضی او
 دید كه نان بیژن آورده بود تا بدرویش دهد رسول صلی
 چرا بیرون آوردی كه او مرد است ام المؤمنین رضی الله عنها
 حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمودند اگر او نابینا
 حلال دارد و یا جواز دارد نظر نامحرم كردن را خوف كه

عزت نگار داشتن دست است از ناشایست گرفتن و فائده پایی از نابایست رفتن
 و فائده گوش از ناشنیدن که جنس نفس است که دشمن ترین دشمنان است و کشاده شدن
 درهای غیب بر دل فائده دیگر نقوش دنیا از روی آئینه دل دور کردن تا نقوش آخرت
 بر تونزد چون صافی تمام یابد نور وحدانیت در دیر تونزد اهل تجلی شود فریاد بر آرد
 رباعی زبان می خوردم که روح بیما نداشت + مست شده ام که عقل بیما نداشت +
 دودی بمن آمد آتش درین زد + زبان شمع که آفتاب پروانه دوست شمر خط
 چهارم روزه است فائده روزه تشبه است با روحانیان و قهر کردن نفس آماره
 است خصوصیت الصوم لی دانا اجزای به و ثواب بے نهایت انما فی الصابون
 اجرم بغیر حساب و راه گذر شیطان را گرفتن و سه حاصل کردن که الصوم جنة من النار
 و در دل گرسنگان شناختن و نجشودن و بدوشنا و فانی رسیدن که للصائم فرحتان
 فرحة عند افطاره و فرحة عند لقاء ربه و صحت تن محصل کردن و فائده روزه بسیار
 و بیشمار خاصه در ایام متبرکه که در ماه رجب و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم که در حدیث
 با سند و صحیح که راوی روایت کرده است و گفته است که هر دو گوشتم که باد که اگر از فلان
 نشنوده باشم که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که سه روزه از ماه حرام که این چهار ماه است
 که ذکر کرده شد پنجشنبه و آدینه و شنبه بقصد ساله عبادت در دیوان علی شایسته
 ثبت گردانند قونیق با و انشاء الله تعالی شمر خط پنجم ذکر است و فاصله بین او کار گفتن
 لا اله الا الله است فخر بر بخت وجود هر که شاهنشاه است + او را سومی عالم حقیقت
 راه است + هر نور یقین که در دل آگاه است + دستش زبده و نیک جهان کوتاه است + زین
 پیشش بی بود و نزار اندیشه + اکنون همه لا اله الا الله است + ای خواجه ترا غم حال عباد
 اندیشه باغ و رافع خرم نگاه است + ما سونندگان عالم تجریم + ما را علم الا اله است +
 و مرغ ز کردار دو بال و پری باید تا پر باز کند بعد از آن پرواز که الیه یصله الکلم یک پر حضور

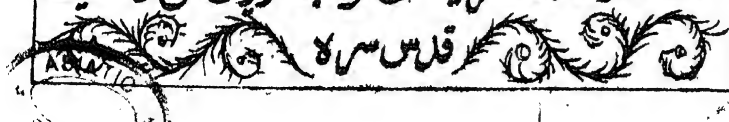
و یک پراخلاص و دیگر با نکه حضور آگاهی باشد یعنی دانند که حق تعالی وانا و مینا و شنبست
 اگر بلند و پست میخواند و اخلاص آن بود که از کردار و گفتار دنیا خواندند جاه و مال از آنچه
 بر دنیا تعلق دارد و نه عجبی طلبید از بهشت و جور و قصور و اندام و شکار و شمار و در میان کر
 گوید ائمه مقصود من قوی از تو ترا میخواهم رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که هر که گوید لا اله الا الله
 سیر و ن آید از دین او مرغی سبز و مرور بود بال سفید و مکمل بزر و یاقوت بزر آسمان
 تا بعش رسد و آواز کند همچون زنبور انگبین فرمان آید او را که ساکت باش گوید چگونه
 ساکت باشم تا که گوینده من آمرزیده نشود حق تعالی فرمان فرماید مر آن مرغ را که ساکت
 باش که گوینده ترا آمرزیدم دای فرشتگان شمانیز گواه باشید که سیلالت گوینده این
 مرغ را بآب غفران محو گردانیدم حق تعالی مر آن جانور را بفتا و زبان گراست و آید از آتش
 خواهد صاحب خود را تار و خیاست شود و امنابه و صل قنا آن جانور بیاید و دست
 گوینده خود را بگیرد و پرتا بهشت و لیکن تلقین از مردی باید گرفتن که او را
 اجازت باشد چنانکه تیر از ترکش سلطان باید گرفتن و اگر نه ترکش باید گرفتن
 قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذکوا الله ذکر اکثیرا
 و خبر است که روزی هزار اندر هزار نفس زده می شود و در از نفس
 سوال خواهند کرد که بر چه آوردی و بر چه فرو آوردی و بر باغی
 ز هر نفس بقیاست شمار خواهد بود + گنه مکن که گنهگار خواهد بود + بسا سوار
 که فردا پیاده خواهد شد + بسا پیاده که فردا سوار خواهد بود + پس بنده را
 باید که نفسهای گذشته را که بی فائده بر آورده است قضا کند و این سرست تا صاحب بیت
 نشود شمایان را نشاید گفتن **س** سر کیه با تو دارم در نامه چون نویسم اسم را فاش
 کرد و از کلک سر بریده و شمر **ش** ششم نگاهداشت خاطر است و خاطر چهار قسم
 است خاطر رحمانی و خاطر ملکائی و خاطر شیطان و خاطر انسانی و خاطر عانی و تنبیه غلات

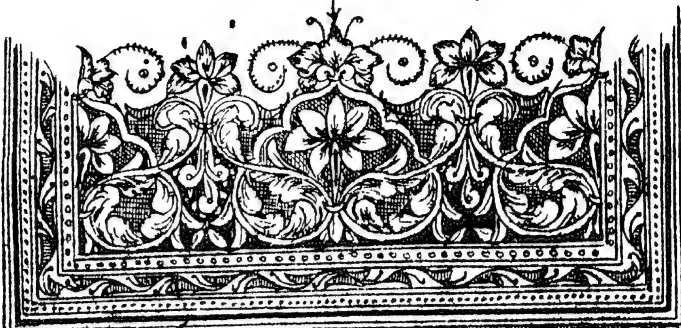
و خاطر ملکائی ترغیب طاعتست و خاطر شیطانى تزیین معصیت است و خاطر نفسانى بطاعت
 شهواتست و رنده راه را خاطر می که پیدا میشود در وقت ذکر باید که نفی کند و بر کار باشد
 تا روشن شود که قبول کردن است یا رد کردنست و اگر نتواند تمیز کردن گوید یا نه باید سیدانی
 که نمیدانم و میدانم که سیدانی آنچه خیر نیست آن را است فرماید و این دعا خواند
 بسم الله الرحمن الرحيم اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا
 اجتنابه لا تكلنا الى انفسنا ولا اقل من ذلك وكن لنا واليا حافظا وناصرا وعلونا
 ومعينا وعلی کل خیر و لیلدا و ملقنا و مؤید اربنا ائنا و من حضرنا و من غاب عنا و کل
 مومن و مومنة فی الدارين حسنة یا و اسم المغفرة یا ارحم الراحمین **شعر** طهر من روضه
 و اوسق بحکم خدا تعالی و توکل و تفویض هم ازین بابست در سر و در شرت و رخا و در میان
 خوف و رجاء باید بود در جمیع احوال چون بگری و رحیمی و غفوری و ستار سخن تعالی نظر کند رجاء
 قوت گیرد و چون بقدر شد به العقاب نظر کند خوف قوت گیرد و چون نظر بوقوفی شود بنده را
 رجاء پیدا شود که اگر خواست داد و اگر خواستی توفیق بداد و توفیق عزیزست بهر کس نرسد +
 و این گوهر ناسفته بهر کس نرسد + و چون بقیصه خویش نظر کند خوف پیدا شود به بنده همان
 به که بقیصه خویش + عند برگاه خدا آورد + و در بنده را رخا و اندیشش بکس نفع اند که بجا آورد +
 و خیر او در دنیا نیست که در میان خوف و رجاء باشد در جمیع احوال اگر چه در طاعتی و در خدمت اولاد
 ناسن اگر چه در معصیتی از اولاد یا ناسن + این سه باب خواجیه و نومیدیه هم مشهود است و در میان
 خوف و رجاء بود **شعر** طهر بیشتر اختیار صحبت صالحانست و بچران بفساد و ضعیفگان را
 در پس حجاب باید بود تا نظر برنا محرم نبیند و نا محرم را نیز بر روی نبیند و سخن عزیزانست
 ریاضی با هر که نشستی و نشد جمع دلت + و تو نیز بهیچ رحمت آب و گلست + از صحبت او
 اگر تیرانگشی + هرگز نکند روح عزیزین بکشت + **شعر** طهرم بیدار نیست و در خواب تواند بسیار
 اول تخلی با خلاق شد که لا تاخذ لا سنة ولا نوم + **شعر** طهرم بچه خدست بوصول بقر

گفتند که تخلّفوا باخلاق الله و شب خلوتخانه عاشقانست که راز و نیاز بخت بی نیاز
عرضه میدارند بی تشویش اغیار از صبح وجود میجو بود عدم + آنجا که من عشق تو بودیم یکم
در روز اگر که نیامم محرم + شب هست و غمت هست مرا پیش چه کنم + هر دو تنه و سعادت
که سالکان راه یافتند و شب یافتند دولت شکیبای خیر و شب رازنده دار خفته نایاب
دولت به بیداران رسد + شمرط و هم نگاه داشت تقصیرت باید که نغمه حلال و پاک بود و این
از جمله فریضه است قال الله تعالی کلاوا حافی الارض حلالا طیباً و رسول صلی الله
علیه و سلم فرموده اند که عبادت ده جز است نه جز روزی حلال طلب کردن است و باقی
همه عبادت یک جز است و حلال آنست که بوقت و زیدین او بخدای ماضی نشود و طیب
آنست که بوقت خوردن او بر نیت قوه طاعت باشد و چون حلال پاک بود و اسراف نکند
سه که چه خدا گفت کلاوا و اشرابوا + از پی آن گفت و لا تسرفوا + و چون خورد باید که باز بود
اگر بغفلت خورد همچنان بود که ذبح بے غسل می خورد و لا تا کلاوا محال میداد که اسم الله علیه
ظاهر آیه تقاضای کند و چون خورد با غافلان هم کاسه نشویر با عی بنشین باید آن صحیح +
که چه پاکیزه تر باید کند + آفتاب بے بدان بزرگ را + ذر قابر ناپدید کند + گوهر از ناقصان
ره مطلب + زانکه این مایه کاسه دارد و باید که پزنده طعام با طهارت و با ذکر بود و سبب
غفلت و تیرگی نشود که خواجه خضر صلوات الله علیه و سلامه به نزدیک خواجه خواجه
صلوات الله علیه و سلامه خور و نه و گفتند آنکس که خمیه کرده است بی طهارت بوده است
این نغمه الا ان خلق با نیست رزقنا الله و لجمع مجینا حلالا طیباً و این رب العالمین

ASIATIC
SOCIETY

تمت الرسالة الشریفة من خواجه غریزان علی رامینه





آغاز سال حضرت مولانا یعقوب چرخمی قدس اقتدره که مسیحی سال ۱۳۱۳

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثناء مبدع ارض و سما را که جنس انسان را منزه از انواع کمالات گردانید
و انبیا و اولیا را و سائط تکمیل ساخت و محمد رسول خدا علیه الصلوٰۃ والسلام
در بیابان بزم یاد ارشاد بر همه انسان تفضیل کرد و است اورا نیز نابترین اعمم گردانید
و بعضی از امت را بولایت خاصه محفوظ داشت و دلیل بر این متابعت ظاهر و باطنه
اورا گردانید قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و هر کس که از سعادت متابعت او روی متابعت بشقایه و ابدیه
مستملک شد که قُلْ اطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْكَافِرِينَ پس هر که خواهد که نجات و ولایت خاصه مشرف شود ویرا از متابعت
او چاره نباشد بنابر این معنی فقیر حقیر یعقوب بن عثمان بن محمود الغزنوی ثم الجرجنی
لا زال جد له کجده محمود اخو است که شمه از سیرت و طریقت مستقیمه که بوی
رسیده بود از حضرت مخدومی شیخ الاسلام و ائمه طیب المشایخ و الاولیا فی العالمین
خواجہ بہار الحق والدین المشہر المعروف بہ نقشبند رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ رقیہ کتاب

آورده اند که در آن روزگار بماند سبب رسیدن اصحاب و احباب باشد و فکر این است
و احوال ایشان را بنص بطریق اختصار کرده شد فاما آنچه بنسبت جناب
کرده اند علم شرح نتوان داد چون بنسبت بیغایت داعیه طلب درین فکر
پیدا شد و قاصد فصل الهی بحضرت ایشان کشید و در بنار المازت ایشان میگردید و بکر
عام ایشان التفات می یافتیم بابت صمدیت همین شد که از خواص اولیاء الله اند
و کامل کامل اند بعد از اشارت غیبیه واقعات کثیره تفادیل کلام متذکر دم این آیت آمد
که اُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَّاهِهِمْ قَاتِلُوا ذُرِّيَّتَهُمْ اُولَئِكَ الَّذِينَ يَصْرِفُونَ اَمْوَالَهُمْ
بِشَوَاحِدِ مَرٍ شَيْخٍ عَالِمٍ سَيْفِ الْحَقِّ وَالِدِينَ الْبَاخِرِزِيِّ رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِ نَشِئْتُ لَوْ دُم
که نگاه بیک قبول الهی در رسید و مقیرای و در سر پیدا شد قصد حضرت ایشان
که چون بصره رسیدند ایشان را بفرستادند و در سر رسیدند حضرت ایشان را
بصره رسیدند و در سر رسیدند ایشان را بفرستادند و در سر رسیدند ایشان را
ایشان برین مستولی شده بود و مجال نظر نبود گفتند العلم علما علم القلب فذلک
علم الانبیاء والمرسلین و علمه اللسان فذلک حجة علی ابن ادم امیرت که از علم
باطن نصیب تور سزد فرمودند حدیث اِذَا جِئْتُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ فَاجْلِسُوا عَنْهُمْ بِالْأُخْرَى
فَاَنْتُمْ خَيْرٌ لِّمَنْ فِي الْاَقْلُوبِ يَدْخُلُونَ فِيْ قُلُوْبِكُمْ وَیَنْظُرُونَ اِلَیْهِمْ وَیَمُورُ
امشب تا اشارت بچشم شود تا بان عمل کنی چون بامداد کردی گفتند مبارکباد که اشارت
بقبول شد و اگر قبول نمیکنیم اگر بکنی قبول کنیم فاما تا هر کس چون آید وقت چون باشد
سلسله شایخ خود را بنحواجه عبدالحق غجدانی رحمه الله بیان کردند و این فقیر را
بو قوت عددی مشغول کردند و فرمودند که اول علم لدنی این سبق است که خواجه
عبدالحق غجدانی در پیش کی از کبرایا ناصر الدین تفسیر میخواند باین آیه
رسید که اِذَا مَدَّ يَدُكَ فَبِهِدَّاهِهِمْ قَاتِلُوا ذُرِّيَّتَهُمْ اُولَئِكَ الَّذِينَ يَصْرِفُونَ اَمْوَالَهُمْ

اگر ارادت حق سبحانه و تعالی باشد بتورسید بعد از آن یکی از بنده گان خاص خداست تعالی
 بنحو اجماع عبداً الخالق رسیده و ایشان را این سبق تلقین کرده و مشهور است که آن بنده بزرگ
 خضر بود و زاده الله تعالی علما و حکماء بعده چند وقت در ملازمت ایشان می بودم
 تا غاسیه که این فقیر را از بنجارا اجازت سفر شد گفتند که آنچه از ما بتورسیده است
 به بنده گان خداست تعالی برسان تا سبب سعادت ایشان باشد و در حال وداع
 سه بار گفتند که ترا بنجا اسپر ویم ازین سپارش امید بسیار شد زیرا که در حدیث است
 ان الله تعالی اذا استودع شیئاً حفظه و چون از بنجارا احتمال افتاد بشهر
 کاشن بنهر رسیده شد و چند وقت آنجا اقامت افتاد خبر وفات ایشان سید خاطر مجروح
 و مغزون شده و خوف عظیم مستولی شد که لغو بود با و که باز با عالم طبیعت میل مقتدر
 و داعیه طلب نماید و روحانیت ایشان را دیدم که زید بن حارثه را یاد درود و این آیه
 لا تَوَدُّهُ وَمَا مَحْمُودُ الْاَوَّلِ ذَلَّ قَدْ خَلَّكَ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مَاتَ
 اَوْ قُتِلَ اَلْقَلْبُتُمْ عَلٰی اَعْقَابِكُمْ و چون از صحبت ایشان محروم شده بودم میل شد
 که طائفه دیگر را که از درویشان بودند لاحق شوم و بطریق ایشان متوجه شوم باز
 روحانیت ایشان را دیدم که میگویند قال زید ابن الحارثه الدین واحدکم که
 اجازت نیست و از میان صحابه زید بن حارثه را تخصیص کردند زیرا که زید داس
 حضرت رسول الله بود و صلی الله علیه و سلم یعنی پسر خوانده رسول بود و صلی الله علیه
 و سلم حضرت خواجگان مقدس الله ارواحهم طالعان را بفرزندی قبول میکنند پس اصحاب
 ایشان ادعیا ایشان باشند و الله علم و قدرت و اگر ایشان را در وقت دیدم گفتم شما را
 در قیامت بچایم فرمودند بشرع یعنی غسل کردن بشیرت ازین سه
 بشارت اشارت شد بنحو در میان خود میفرمودند که ما هر چه یافتیم بفضل الهی برکت
 عمل کردن آیات قرآن و احادیث مصطفی و طلب کردن نیت جان عمل رعایت تقوی

و خود و شریعت و قیام و زین و غریبیت و عمل کردن سنت و جماعت و اجتناب از عیبت
 ابو و چون در بنار اجازت میکردند و اطلب خواجہ علاء الدین عطار رحمة الله علیه
 عن الملائک الجبارہ فرستادند بطریق اشارت متابعت ایشان فرمودند بموجب بیار
 چند سال ملازمت ایشان کرده شد لطف و کرم ایشان را بر همه کس نایت نبوی علی الخصوص
 بایزید نقیض صحبت شریف ایشان محروم شد مخواستیم با مثال امر
 کہ خواجہ ماجہ اندک دیدہ اند کہ انچه از ما بتور سیدہ است بدیگرے برسان بقدر حال
 بکنیم بطریق خطاب مراد از او کتابہ غائبانرا و ایفقیہ خود را مستحق این نسب اند
 قائما اعتقاد نیست کہ اشارت ببله حکمت نبوده باشد و تعظیم خویش را دیدن بیاد
 فکک را راست گردین میاسوز و از روح متقدس ایشان استفیدہ میشدم و درین
 کار عظیم کی از ان اسور کہ فرمودند و ام وضو بود و ذکر مداومت بر وقوف قلبہ
 بود و ذکر اشارت بود بنماز آن نافله در اوقات شریفه و این وصیتار او فوائد آن بیان
 کرده شد و بعضی از فوائد ایشان و فوائد خواجہ علاء الدین رحمہم الله تعالی آورده شد
 بعون خالق الکلون بانکہ حضرت خواجہ ملا قدس الله تعالی روحہ در طریقت نظر قبول
 بفرمودی از شیخ طریقت خواجہ محمد بابا ساسی بود و ایشانرا از حضرت خواجہ علی رایتی
 و ایشانرا از حضرت خواجہ محمد ابوالخیر فغنومی و ایشانرا از حضرت خواجہ عارف ریوگری
 و ایشانرا از حضرت خواجہ عبدالخالق عجمی وانی و ایشانرا از حضرت شیخ
 ابویعقوب یوسف ہمدانی و ایشانرا از حضرت شیخ ابوالعلی فارمدی کہ پیر
 شیخ امام غزالی بوده است و ایشانرا از حضرت ابوالقاسم گرگانی و شیخ
 ابوالقاسم گرگانی را در تصوف انتساب بشیخ جنید بسبب واسطہ میرسد و دیگر شیخ
 ابوالعلی فارمدی را انتساب بشیخ ابوالحسن خرقانی و ایشانرا بسلطان العارفین بایزید
 بسطامی و ایشانرا بامام جعفر صادق و ایشان را بہ پدر خود امام محمد باقر و ایشان را

به پدر خود امام زین العابدین و ایشان را به پدر خود سید الشهدا و امیر المومنین حسین
 و ایشان را به پدر خود امیر المومنین و امام المتقین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و ایشان را
 بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و دیگر امام جعفر صادق رضی الله عنه را
 انتساب در علم باطن به پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی یکرست که از کبار
 تابعین بوده است و قاسم انتساب در علم باطن بسلمان فارسی است و سلمان را
 با وجود دریافتن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم انتساب در علم باطن با ابو کر
 صدیق رضی الله عنه نیز بوده پس حضرت خواجه مارقین الله تعالی بر او رحم
 در قصوف نسبت به چهار وجه است یکی بحضرت خواجه نقیض الله تعالی علما و حکما
 و دوم بحضرت شیخ جنید سوم سلطان العارفین سلطان بایزید تا بحضرت امیر المومنین
 ابو کر صدیق و امیر المومنین علی رضی الله عنهما و از بهر این معنی ایشان را نیک شایخ
 می نامند در قضیلت و امام وضو خواجه مارجیه الله علیه میفرمودند که دائم بر طهارت
 می باید بود که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که لا یطلب علی الوضوء
 الا مومن یعنی همیشه بوضو نتواند بود مگر کسی که مومن باشد قال الله تعالی
 فیه رجال یحبون ان یتطهروا و الله یحب الم تطهر بن یعنی در سجده رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یاد در سجده قیام دارند که دوست میدارند خود را که پاک سازند
 از نجاست بکنج و باز آید بشویند و بعضی گویند که دوست میدارند آنکه خود را
 بغسل کردن پاک کنند از نجاست و نجاست و شب خواب نروند و خدا تعالی
 دوست میدارد آنکه کسی را که خود را پاک سازد از نجاست شده که در طهارت
 ساختن و خود را پاک داشتن دوست خدا ینا له حاصل آید و سعادت خوشتر از این
 باشد که بنده دوست خدا تعالی باشد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا
 توضأ المومن غفل وجهه خرج من وجهه کل خطیئة نظرت الیهسا

بعینه مع الماء واذا غسل يدا خرج من يدا كل خطيئة بطشتها
يد الا مع الماء واذا غسل رجله خرج كل خطيئة مشيتها رجلاه مع
الماء حتى يخرج لقيام من الذنوب يعني رسول صلى الله عليه وسلم فرمود که چون
وضو سازد بنده موسن و بشوید روی خود را بیرون آید بآب از دست و پایی
وی هر گناهی که بدست و پای کرده باشد تا پاک شود از گناهان و بطهارت
ظاهر طهارت باطن کند و در وقت شستن بر غمغمی کلمه شهادت را بخواند و
را بضرورت ترک نمکند که ثواب بسیارست و چون تمام کند بگوید اشهد ان لا
اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلني من التوابين
واجعلني من المتطهرين و اجعلني من الصالحين رسول صلى الله عليه عليه
وسلم فرمود که بعد از طهارت کردن این بگوید کشاده شود بر و پشت و پشت
که از هر در که خواهد در آید و ایستاده شود و از آب وضو پاره بپاشد و بگوید اللهم
دائني ببل فانك واشفني بشفاعتك واشفني من الوباء و الا مراض الاوجاع
و بعد از آن دو رکعت تحیت وضو بگذارد و بعد از آن بمجاسن نشانه کند و آغاز
بایروی راست کند بعضی از مفسران گفته اند درین آیه یا بنی آدم خذوا زینکم و ازین زینت
محاسن نشانه کردن است و درین دو رکعت نماز نمی نماز کند و بطاهر و باطن توجه باین نماز باشد
رسول صلى الله عليه وسلم فرمود ما من مسلم يتوضا فحس الوضوء ثم يقود فيصلي ركعتين مقبلا
عليهما و وجهه الا وجبا الجنة يعني هر مسلمانی که وضو بسیار و وضو را نیکو
بسازد یعنی فراغ وضو و آداب بجا آورد پس بر خیزد و دو رکعت نماز بگذارد
بمضو تمام نیست جزای وی گم نیست و حضرت خواجه بهاء الدین حجة الله علیه
می گفتند که درین نماز باید که خود را بارکان نماز و احکام مشغول دارد و این
پنوبت بتندی باشد در نماز تحیت وضو ثواب بسیارست شیخ شهاب الدین

سروروی رحمة الله علیه گفته اند در همه اوقات بگزار و بپوش مجی الدین اعز علی
 رحمة الله علیه گفته که در اوقات مکروه نگذار و این بزمیب علمای ماسوا نفع
 است و بعد از نماز بارگوبید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم والتوب
 الیه به نیت توبه از گناهان و دعا کند و شب و روز باید که با طهارت برود
 بطهارت خواب رود که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ما من مومن مات
 طاهرا فی شعار طاهر مات فی شعاره ملک فلا یستیقظ ساعة
 من اللیل الا قال الملك اللهم اغفر عبدك فلانانا لله قد مات
 طاهرا یعنی هر که شب بخواب رود بطهارت در جامه پاک و بی باشد
 فرشته هر ساعت که از خواب بیدار شود آن فرشته وی را بخواند
 آمرزشش خواهد و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم النساء الطاهر
 کالقائم الصائم یعنی ثواب کسی که خواب رود بطهارت همچو ثواب
 روزه دار و شب طاعت کننده باشد و بی ضرورت جنب خواب نرود رسول
 صلی الله علیه وسلم فرمود لا یدخل الملائكة فی بیت فیه الصورة
 والکلب والجنب یعنی در نمی آید فرشته رحمت در خانه که در وی صورت
 و سگ یا جنب باشد و چون خوابد که در خواب رود در جا خواب متوجه قبله
 بنشیند و آیه الکرسی و آسن الرسول بخواند و هر بار که خواند در میان دو رکعت
 دست برد و بر همه اعضای خود بمالد که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
 چنین کرده اند و سه بار بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم والتوب
 الیه در حدیث است که هر که در وقت خفتن سه بار استغفار کند حق تعالی همه گناهان
 ویرایا مژد و بندگش مشغول باشد تا غایتی که خواب بر او غلبه کند بعد از آن بدست
 راست روی سوی قبله تکیه کند و کف دست راست بر روی نهد و سه بار بگوید

اللهم انی اسلمت نفسی الیک ووجهت وجهی الیک وفوضت امری
 الیک والجات ظهری الیک رغبة ورهبة الیک لا ملجأ ولا منجأ
 عنک الا الیک امنت بکتابک الذی انزلت ونبیک الذی
 ارسلت اللهم اقضنی فی احب الساعات الیک واستعلمنی بأحب الاعمال
 الیک الذی تقر بنی الیک زلفاء ویتعدی من سخطک بعدد اللهم
 لا تو منی مکر مک ولا تولی غیرک ولا تنسني ذکرک ولا تجعلنی
 من الغافلين قال النبی صلی الله علیه وسلم یا فلان اذا دیت الی قبر اشارت
 فقل اللهم انی اسلمت نفسی الیک الی قوله ارسلت فانک ان مسیت
 فی لیلک امسیت علی الفطرة ای علی الدین الحق وان اصحبت اصحبت
 خیرا عند احدیث اخرجه البخاری وغیره من الایمة ویزکر مشغول
 شیو ویا بخواب رود هر بار که بیدار شود بیزکر مشغول شیو ویا بخواب رود و نوم
 العالم اشارت باین نوع خواب است و الله تعالی الموفق ورفیق فی فضیلت ذکر
 خفیه کیفیه مخصوص این سبق را خواجه ما و قوف عدوی گفتندی میفرمودند
 که در حدیث است اجمعوا فی سوء کما اجمعت طهارت طایر و باطن حاصل یازیمه
 صفتنای بیچون حسد و عداوت و بخل و دوستی هر چیزیکه باشد بر محبت مولای تعالی
 و دل بجهت مولای تعالی آرام گیرد و چون دل از صفتنای بد پاک شود و بصفتنای
 نیک آراسته شود سالم شود و از بلاها ساینجهان خلاص تواند یافت
 که بدل سالم قال صد تعالی یومر لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب
 سلیم یعنی در روز قیامت مالها و پسران سبکس هیچ نفع نتواند رسانیدن مگر آن
 کس که در قیامت بدل سالم بیاید که آنکس بر حمت حق حاصل شود
 مهیب دل سالم و صفت دل نیست که گفته اند سه لرغیرت خانه دل از عزت

کرده ام خالی + که غیبت را نمی شاید درین خلوت سرافقتی + و کبر اگشته اند که
 مقصود از همه عبادت نماذک است و فکر چون جان است و همه عبادت با حق قالب
 اگر در عبادت تمام حضرت او غافل باشد چندان فایده ندارد و نخواهد آید اما علیه
 میفرمودند که چون این بیت را تعویذ نویس در بیمار صحت یابد انشاء الله تعالی
 س تا روی تریابد بیدم ای شمع طراز + فی کار کنم روزه دارم نه ناز + چون با تو بوم
 فجار من جمله ناز + نور بی تو بوم ناز من بهله فجار + با آنکه در فکری که اخلاص
 نباشد چندان فایده و نتیجه نمیداند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال لا اله
 الا الله محمد رسول الله باخلاص در بهشت در آید پرسیده شد که اخلاص این کلمه
 طیب چیست رسول صلی الله علیه وسلم گفت که اخلاص می آید و استقامت و اقول
 از هر احوال باز دارد و برکت گفتن این کلمه دل دی بصلح آید و استقامت و اقول
 و افعال و احوال او پدید آید چون استقامت ظاهر و باطنه حاصل آید جمیع سعادت
 ابدیت میسر شود قال الله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا هم راسته
 و راستی آن کسانی که گفتند که پروردگار ما الله تعالی است و ایمان آوردند با گفتن
 لا اله الا الله با شرائط آن پس راست شوند ظاهر و باطن و نتیجه گفتن
 این کلمه حاصل شد ایشان را و آن استقامت ظاهر است یعنی حدود ظاهر شریعت و
 استقامت باطنه که آن عبارت است از ایمان حقیقی که خواججه ما رحمه الله آنرا تفسیر
 کرده اند بپاک کردن دال و جمیع منفعت و مضرت که دل مشغول گرداند از حضرت
 حق تعالی جزای ایشان را این باشد تنزل علیهم الملائکه فرو آید ایشان
 در وقت رفتن ایشان از این جهان فرشتگان رحمت بگویند ایشان که لا تقوا
 ولا تحزنوا مرسید از عذاب آسمان و غمناک مشوید بقیوت شدن راحتمای
 این جهان و البشرا بالجنة البقی که گفتیم تو همدون با بشارت شوید از آن بهشت

که وعده کرده شده بود دید آن و بگویند آن فرشتگان مرا این مومن را غنی اولیاء کسم فی
 الخلق الدنیا ما یقیم و نشان شهادتین را بگویند آن فرشتگان مرا این مومن را
 و لکم فیها ما تشتهی انفسکم و لکم فیها ما قد عون نزل من غفور
 رحیم مر شمار است آنچه آرزو بر رویید و جمیع این نعمتها نزل باشد از نیک آفرنده
 و نیک رحم کننده مر شمار نزل ما حاضر را گویند که پیش مهان بیارند و بعد از آن تکلف
 و در کنند و همه نعمتهای جنت حاضر باشد نسبت انقایی همچون حضرت باری تعالی
 و اگر ذکر با خلاص نباشد چندان فائده ندهد بلکه خوف عظیم باشد که من قال الله تعالی
 و قلبه غافل عن الله فخصمه فی الدارین الله یعنی هر که الله گوید و دل وی
 از رعایت احکام الله غافل باشد خصم و سواران جهان الله تعالی باشد
 و در فضیلت ذکر آیات و احادیث بسیار است و مجمل همه اینست که یاد کرده شد
 و الله تعالی اعلم و فائده تمام و قتی که از ذکر حاصل آید که تلقین از مردی گرفته باشد
 و خواجه ماحمه الله علیه میفرمودند که کسانی که بارشاد و تلقین مشغول اند سه نوع اند
 کامل مکمل و کامل مقلد و کامل بکمال و کامل مکمل را بعضی از مصنفات قطب
 الشیخ خواجه محمد علی حکیم ترمذی رحمه الله تعالی گفته اند که وی را از دلایت
 بنی چهار دانگ نصیب باشد و کامل مکمل نورانی است و نور بخش است و کامل
 نورانی است و لیکن نور بخش نیست و مقلد که به تلقین شیخ کاری نمی کند و اگر
 باذن شیخ کامل مکمل باشد نیز اسید واری هست فاما فائده در آنست که تلقین
 از کامل بکمال باشد و آن حکم وجود گیر و گفته اند قطب می باید یا خلیفه قطب
 و بهر حال که باشد دائم بنده مشغول باشد آن کیفیت که تلقین کرده اند و همه
 اوقات خود را مصروف بدکردار و عالی الخصوص پیش از صبح و بعد از نماز شام فقیر را فرموده
 بودند عارف رومی فرماید را سعی از ذکر همی نور فرا بده را در راه حقیقت آورد

گمراه هر صبح نماز شام و در خود ساز خوش گفتن لا اله الا الله را با باد و شبانگه
 بنکر مشغول بود از جمله ذاکران بودند از غافلان بحکم این آیه که واذکر ربک تضرعا
 و خیفه و دون الجهر من القول بالعدو و الاصل و لا تلکن من
 الغافلین میاد کن ای محمد پروردگار خود را بمسکینیت و تضرع نه آواز باند
 در باد و شبانگاه و مباحش ای محمد در غافلان و بعضی از مفسران گفته اند
 که مراد از عدو و اصل شب و روز است یعنی علی و امیر بنده که خفیه مشغول باش و آنکه
 در پنج آیه و حدیث بطریق صحیح امر بنده که بلند نیست و نیامده است بلکه امر بنده که خفیه
 آمده است چنانکه درین آیه و دیگر مذکور است قال الله تعالی ادعوا ربکم تضرعا و خفیه
 یعنی بخوانید پروردگار را بمسکینیت و تضرع و آهسته آهسته لا یجیب المعتدین بدستی
 و راستی که الله تعالی دوست نمیدارد کسانی را که از خود گذرند و آواز بلند کنند
 و در تفسیر امام نجم الدین عمر صاحب منظومه در معنی این آیه آورده است که ابو موسی
 اشعری رضی الله عنه روایت کرده است که صحابه بار رسول الله صلی الله علیه و سلم
 در سفر بودند بالای بلندی برآمدند تکیه و تهلیل گفتند و آواز بلند کردند رسول صلی الله
 علیه و آله و صحبه و سلم فرمود ایها الناس اتقوا علی انفسکم انکم لانتدون اصما
 و لا غائباً انکم تدعون سمیعاً قریباً و هو معکم ای مردمان نکم دارید
 بر نفسهای نان نعره مزید در دلهای خود خدای تعالی را یاد کنید که غایب را
 نمی خوانید بلکه شما میخوانید آنرا که شنواست و نزدیک است قریب بشما و غیر
 این دلایل بسیار است بنا برین علماء گفته اند که بلند بخلاف دلیل و مشایخ گفته اند
 ذکر خفیه اولی است و نعره کم کن از آنکه نعره یک است ما که از نزدیکان آیات حصول
 و بسبب ملازمت و ملازمت از وقوف عدوی دل زود ذاکر شود و از
 حضرت خواجه سماع دارم که میگفتند در دل چو ماهی و ذکر چون آب است و زندگی

دل بزرگ در باب است و چون دل ذاکر شود و علامات او ظهور کند بعد از آن بگویند
 قلبی مشغول باید بود و فرمود آن بیان کنم بدانکه از حضرت خواجہ رحمہ اللہ سماع
 ارم کہ میگفتند الذکر ارتفاع الغفلة فاذا ارفع الغفلة فانت ذاکر ای
 ذکر در روشن غفلت است چون غفلت دور شد و ذکر شد اگر چه
 خاموش باشی میفرمودند رعایت و قوت قلبی مهم است در همه احوال نه خوردن
 و خفتن و رفتن و فروختن و خریدن و طهارت ساختن و نماز گذاردن و قرآن خواندن
 و نمازت کردن و در پیش و عطف گفتن باید کہ یک چشم زدن غافل نباشد تا مقصود
 حاصل آید کہ اگر گفته اند من غمض عینیه عن الله غمضه لا یصل الیه
 طول یعنی هر کہ یک چشم زدن از خدای تعالی غافل شود یا پیغمبر است
 خرمه و زعمه و زعمه یا شستن باطن کار مشکل است تا با بصایرت حق تعالی
 بهتر نیست تا آن عرق بدو میسر شود و بصیت بی منایات حق و خاصان حق
 اگر کلمات باطنی را بستم و فرق و در صحبت دوستان خدای تعالی کہ پیش
 آمدند و در یکدیگر بگویند و شعر الطصیبت نگاہ دارند و میسر شود و بگویند الطصیبت
 المین یعنی اهل باطن حاصل آید کہ بر ریاضات کثیره حاصل نیاید چنانکہ
 علامت روحی گویند آنکہ بہ تیرید دید یک نظر شش دین و طمعه زنده بر دمه
 و در کلمہ بر چایہ و عن شیخ ابو یوسف ہمدانی است قدس سرہ الغریب اصحبوا
 مع الله فان لم تطيقوا فاصحبوا مع من یصحب مع الله یعنی صحبت
 با خدا تعالی دارید و اگر میسر نشود شمار با خدا تعالی پس صحبت با کسی
 کہ صاحب است با خدا تعالی و خواجہ علاء الدین عظیم مرتبہ می گفتند کہ اینمختی بعد از
 فنا دست دہد و اگر نتوانید صحبت با خدا تعالی داشتن صحبت با اہل فنا دارید و این
 حدیث کہ اذا تخیرت فی الامور فاستعینوا یا اهل القبور نیز سے گفتند کہ

اشارت بر صحبت اهل فناءست فاما اگر از به دفع ایهست و اغراض فاسده رنج
 دنیا و استقامت اهل دنیا باشد از آن صحبت حذر باید کرد و سخن خواجہ عبدالخالق
 خجندیانی است رحمه الله از صحبت بیگانگان بگریزی چنانکه از شیر گریزی و اگر در
 صحبت بیاطمینان می باشی بظاهر از آن اجتناب کن و بگریز و علامت صحبت
 صحبت بیاطمینان آنست که درونی فیض و طاعتی به بیرون ندهد و از این سخن خواجہ
 باید چنانکه گفته اند رباعی بآه که نشستی و نشسته ای است + و نه ز میسر است
 آن کتک زدن از صحبتش گریزان می باش + و نگردد و غریبان جلالت
 رضی الله عنهم گفتند می مرید یکدیگر را تا احوال مجلس فرمود پس ساعت سیاه تا نیمه
 و یک ساعت با یکدیگر حقیقی مشرف شویم که نفی ما وی است و توان صحبت و شرف
 خدای تعالی بسیار نارخنه آن باغ را نماند از آنکه صحبت مراد است از مردان
 کند + و چون بوقوف قلبی ملازمت نماید خاصه آنچه در آنست حاصل شود و آنست
 بضیعت کشاده شود و بارگاه دل از ظرافت غبار خالی شود و از دور سخن صاف شود
 و بمقتضای فساد کردنی اذکر که کمال بشریت و کوری است و بشود
 بحکم و عده لایسعی ارضی و لایسعی آسمانی و لکن بیسعی قلبی و بعدی الموعود به سال
 سلطان الامم تجلی کند و ذکر سال از اسم بسمی مشغول شود و اشغال با طریقت
 بمنزله غفلت است روزی و صحبت خواجہ با قدس السدر و حیدر کی از اصحاب ملوک
 به آواز بلند گفت خواجہ گفتن این چه غفلت است اسلمه من عنده و فهم
 من فهم و در حقائق التفسیر آورده اند که یکی را از کبریا پرسید که در بشت باطن
 جواب گفت که حقیقت ذکر آنست که غفلت نماند و چون غفلت و بیخود
 شود بود پس همه ذکر باشد بعد از آن گفت سخن اهل تحقیق است کفایت و باری
 اناجیک ذایب کانی بعد از کانت غائب یعنی گناه است که سر در کبریا نماند

تراز بر زبان یاد کنم یعنی بی حضور زری که من از علم حضرت تود در دستم و تو غائب نیستی
 اشاره باین آیه که و نحن اقرب الیه من جبل الودید و در وقت عدوی و قلبی
 باختیار چشم فراز نکند و سرگردون شیب نکند که آن سبب اطلاع خلق است و چهارم
 رحمة الله علیه ازین منع میکردند و از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه منقول است
 که مردی را دید که سرگردون شیب انداخته بود و گفت یا رجل ارثم عنقک یعنی
 ای مرد گردنت بردار چنان می باید که یکس از اهل مجلس نداند حال او را بعضی
 از کبراک گفته اند الصوفی هو الکائن الباطن یعنی صوفی
 آنکس است که پنهان باشد و آشکارا یعنی باطن بحق سبحانه و تعالی
 مشغول باشد و بظاهر بخلق و عوالمه و ما رحمه الله بسیار می گفتند از درون
 شواش و ازدیاد و بیگانه باش + اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان +
 مردان ریش بهمت دیده روند + زن در ره عشق پی اثر پیدا نیست + و می گفتند
 بدو دانشمند دقیق النظر صحبت داشتند ایشان با وجود کمال مرانشاقتند
 زیرا که چون بنده برین صفت رسد شناخت او مشکل بود علی الخصوص اهل رسم
 را حقیقت ذکر حق بوقوف قلبی پیوسته بود بجای می رسد دل نیز نمیداند که ذکر مشغول
 است و سخن کبر است که اذا علم القلب ذکره ذکر فاعلم انه غافل و در حلقه تفسیر
 آورده است درین آیه که و اذ حکم و اذک تضرعاً و خفیة قال الحسن
 لا یظهر ذکرک لنفسک فتطلب عوضها و اشرقت الذکر مما لا
 یشرف علیه الا الحق و بعضی کبر گفته اند ذکر اللسان هسباً یا و
 ذکر القلب و سوسه و این نسبت نفع میان باشد و ذکر کفر می آید و
 شاو کنیم من چون همه او شده کم می آید کنیم حضرت خواب ما رحمة الله علیه گفت که چون
 از سفر بازگشتم مراجعت افتاد بولایت طوس رسیدم و خواهر ملازمتی را با صاحب

و احباب از بخارا با استقبال آمده بودند از مالک مغزالدین حسین که دانی هرات بود
 مکتوبی بدست قاصد ببارسید و مضمون مکتوب این بود که میخواهم که بشرف
 ملاقات مشرف شویم و آمدن ما متعسر است اگر عین کرم باینصورت
 سازند تمام بنده نواز نیست بموجب و اما السائل فلا شهور بقصد یا و
 و اذا رأیت لی طالباً فکن له خادماً متوجه هرات شدیم چون ملک رسیدیم
 پرسید که شیخ ابتهما بطریق ارشاد از آبا و اجداد رسیده است گفت من با این رسید
 که سماع و ذکر بلند میگوید و خلوت می نشیند گفت من گفت در ایشان را
 اینها هست چون است که شمار نیست گفت بنده عنایت حق بجانه و تعالی بین رسیده
 و مرا بفضل خود بی سابقه جایزه قبول کرد من با اشاره ثنائیه خلفاء خواسته
 عبدالحق رحمه الله علیه بپوشتم و ایشان را اصل ازین چیز باینده است
 ملک فرمود چه کار بوده است گفت نظام هر خلیف باشند و باطن بحق ملک گفت
 چنین دست و ده گفتم آری حق تعالی میفرماید رجال لا تلهیهم تجارة
 ولا بیع عن ذکر الله و می گفتند خلوت شربت و شهرت آفت و سخن خواجهکان
 است که خلوت در انجمن سفر و وطن بهوش در دم نظر در قدم و می گفتند
 حضوری و ذوقی که در ذکر بلند و سماع حاصل می شود دوام ندارد و مداومت
 بقوت قلبی بخیر می کشد و بجزیره کار تمام می شود رخ گر می بخوسه الا از آتش
 و روئی و هو الموفق بیان نمائیم تا فی حقیقت خواجه حمه الصمدینه
 را فرمودند که پیش از صبح بسوق باطن مشغول باشی و بان اشاره بودی که بعضی
 از کبر گفته اند که اول حال رسیده اصلی الصمدیه علم پیش از صبح بیدار بود و
 و نماز بگذارد و در اول حال نماز تمجید برایشان فرض بودی و بعضی بزرگان
 اند که نماز تمجید در آخر عمر رسول صلی الله علیه و سلم فرض نمائند و در آخر عمر

می گذارد و بعضی می گویند که در آخر عمر نیز بر ایشان فرصت بود قال الله تعالی
 ومن الليل فتعجبوا به نافلة لك عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا یعنی
 یعنی از شب بیدار و از آن شب محمد ابرار خواندن در نماز که فرائض باشد
 مرزا یا نماز افضل باشد مرزا شاید که برگیرد و در و کار تو مرزا در مقام محمود که آن
 تنجی ذاتی باشد یا مقام شفاعت مراد اولین و آخرین را پس مقام محمود محمد را
 صلی الله علیه وسلم معبود بختی عزوجل بسبب بیعت در شب و در آیه دیگر
 فرمود که یا ایها المزمعون اسی مرد در خود پیچیده گیم قم اللیل اے خیر و شب
 بعبادت رب قدیم و صفت شب خیزان در قرآن بسیتا قال الله تعالی
 ان الملتقین فی جنات و عیون بد رسته و راستی که پر نیکو گاران در آن جهان
 باشند در بوستانها و چشمهای آب روان اخذین و انهم بههم
 گیرنده باشند آن چیز را که داده باشد ایشان را پروردگار ایشان انهم
 كما نوا قبل ذلک محسنین بد رستی و راستی که بودند بن خدا ترسان در دنیا
 نیکی کنندگان و بیان کرد آنرا که کافرا قلایا من اللیل ما یهجون بودند که
 در اندک از شب خواب رفتند و پیشتر از شب بیدار بودند و بلاست
 لهم یتغفرون و در سحر یا آمرزش خواستند از گناهان در حدیث آمده است
 که سحر بسیار باید گفت اللهم اغفر لنا و اقمی حمنا و تب علینا انک
 انت التواب الرحیم و در آیه فرمودتجاهل جنوهم عن المضاجع یعنی
 بیکسو می رود و بپلوی می مومنان خدا ترس از خوابگاه یعنی شب بیدار می باشند
 و عیون بههم میخوانند پروردگارشان را بخود و طمعا از هر ترس از خدا ترس
 و طمع داشتن رحمتش و عبادت آنها میفکون و آن چیز را که روزی
 کرده اند ایشان را نفعی نکند و راه خدا تعالی فلا تعلم نفس پس

نمی دانند هیچ نفسی از مخلوقات ما از این نعمت قوی عین آن چیزی
 که پنهان کرده شده است از بهر ایشان که از روشنی و پشیمانی بیخود خوش آید چراغ
 بها کافوا یعلمون و باشند در جبار و نعمت ما جزای عباد است ایشان رسول
 صلی الله علیه و سلم صحابه را گفت علیکم لقیامه اللیل یا ابا الصالحین
 قبلکم و هو قربة الی ربکم و مکمل السیئات و منهیات عن الاثم
 یعنی بر شما باد که شب بیدارباشید که آن رفتار صالحان است یعنی انبیا
 و رسل و اولیا شب بیدار بودند پس شما را اختیار کند شب بیدار بودن را
 و آن قربت و رحمت حق است و سبب کفایت گناهان است و سبب
 بازداشتن از گناهان است و در حدیث دیگر آمده است رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود و اقم رب یتلون من العبدانی هو الذی یسبیل کما یؤذیان و الله یغفر ان یکون
 ممن یدکر الله فی تلك الساعة فلیس شیء از یک ترین بودن است نماز
 به بندگان میان شب است که بجهت نزدیک باشد اگر توانی که باشی از گناهان
 یاد می کنند و حضرت خدا تعالی را در آن وقت بپوشان از گناهان و در فضیلت
 شب خیزان احادیث بسیار است و سبب آنرا بتوفیق الله تعالی بیان کنیم
 خبر است که رسول الله صلی الله علیه و سلم چون شب بیدار شد سه اول
 مسواک کرد سه وضو ساخت و بخواند سه آیه ان فی خلق السموات
 و الارض و اختلاف اللیل و النهار تا آخر سوره الم الله و این دعا بخواند
 اللهم لك الحمد انت قیام السموات و الارض و من فیهن و لك الحمد انت قیام
 السموات و الارض و من فیهن و لك الحمد انت الحق و وعدك الحق و
 لقاءك حق و قولك حق و الجنة حق و النار حق و النبیون حق و محمد حق
 و الساعة حق اللهم لك اسلمت و بك امنت و عليك توكلت و اليك

انصبت و بك خاصيت واليك حاکمت فاغفر لى ما قدمت وما اخرت
وما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم به منى انت المقدم وانت المواخر
لا اله الا الله بعد اذان ووازوه ركعت نماز اشش سلام بگذار و اگر سوره کيس
ياد داشته باشد در نماز تهجد بخواند حضرت عزيزان رحمه الله گفته اند که چون
سه دل جمع شود کار بنده مومن بر آيد دل شب و دل قرآن و دل بنده مومن
و اگر وقت تنگ باشد شست ركعت يا چهار ركعت يا دو ركعت نماز بگذارد
و بعد از نماز دعا کند و بسبق باطن مشغول شود تا صبح بدست نماز بامداد
رازي بنزل خود بگذارد و در ركعت اول فاتحه و قل يا ايها الکافرون و در
ركعت دوم فاتحه و قل هو الله احد التمه بخواند بعد ازان سه فتا و يا استغفر الله
اللهم لا اله الا هو الحى القيوم و اتوب اليه بگويد و اگر شب بگاه باشد بعد از
تهجد و اشتغال بسبق باطن ساعتى بدست راست روى سوخته قبله
مکيه کند باز طهارت نو سازد از برامى سنت و نوافليه نماز بامداد و در راه مسجد
بگويد استغفر الله من جميع ما کره الله قولاً و فعلاً و خاطراً و ناظراً و چون
در مسجد و آيد پاى راست را پيش بند و بگويد السلام على اهل البيت اللهم فتح
لى البواب رحمتك و چون نماز بامداد را ادا کند بر جاى خود بنشيند و بسبق
باطن مشغول گردد تا آفتاب بر آيد و بعد ازان دو ركعت نماز بگذارد و رسول
صلی الله عليه وسلم گفت صلى الفجر الجماعة ثم فقد يذكركم الله تعالى
حتى تظلم الشمس ثم صلى ركعتين كانت له كاجر حجة و عمره تامه تامه
يعني هر كه نماز بامداد گذارد و بجماعت پس بنشيند و ياد کند حق تعالى را
تا آفتاب بر آيد بعد ازان دو ركعت نماز بگذارد و به نيت استخاره يعني طلب
كند از حق تعالى درين روز توفيق خير و هدايش رسول صلى الله عليه وسلم فرموده

حکایت که من الله عز وجل یا ابن آدم مرا رکع لی رکعات من اول النهار
 انقلک اخوها حق سبحانه و تعالی میفرماید ای پسر آدم بگذار از برای من دو رکعت نماز
 در اول روز تا کفایت کنم خرد روز ترا قال النبی صلی الله علیه و سلم من تعد فی مصلاة
 حین ینصرف من صلوٰة الصبح حتی یصلی رکعتی الضحی لا یقول الا خیرا
 غفر له خطایا و دانکان اکثر من زبد البحر هر که نماز بامداد بگذارد و به نشیند
 بر جای نماز خود تا دو رکعت نماز اشراق بگذارد جز او نباشد مگر خیر و آمرزیده شود
 گناهان او اگر چه بیشتر از کف دریا باشد مگر بعضی از مفسران گفته اند تفسیر این آیه که او اهل الذی
 و فی یعنی ابراهیم پیغمبر و فاکر دین یعنی نماز اشراق را ترک نکرد و چون دو رکعت بگذارد
 ده بار بگوید لا اله الا الله و احد لا شریک له لا اله الا الله و الحمد لله و هو علی
 کل شیء قدير و این ذکر حضرت سید الدین باخوری رحمة الله علیه تأمین کردند
 فقیر را و تکیه استخیر الله ایشان می بوم بعد و ما کند و از حق تعالی توفیق خواهد و چون از مسجد
 بیرون آید اللهم انا استلک من فضلك این دعا را بخواند
 تا منزل خود در آید بعد اگر قرآن بداند مصحف پیش بند و آن مقدار قرآن
 که خواهد بخواند بعد از آن اگر طالب علم باشد بدین مشغول شود و اگر سالک باشد
 بند کرد و مراقبه مشغول باشد تا آفتاب بلند بر آید چنانکه زمین گرم شود نماز چاشت
 دو و از ده رکعت آمده است قال النبی علیه السلام من صلی الضحی اثنی عشر رکعة
 بنی الله له قصر من ذهب فی الجنة یعنی هر که نماز چاشت دو و از ده رکعت
 بگذارد حق تعالی کو شکی از برای وی در بهشت فرماید تا بنا کنند و بهشت
 نیز آمده است و چار و دو نیز آمده است و بعضی از مفسران بر این آیه که الله کان
 للاولین غفورا بمرستی که خدا یتعالی مراد این را یعنی کسی که باز گویند اگر گناهان
 نیک آمرزنده است گفته اند مراد از او این کسانند که نماز چاشت بگذارند

و در حدیث است که صلوات الله و آله و ابین جین توفیض الفصالح یعنی رسول صلی الله
 علیه و سلم گفت که نماز او این وقتی است که سنگریزه گرم شود بافتاب و پاشترنج
 چون زمین رسد بسوزد اگر ما و بعضی از مفسران گفته اند که نماز او این در میان
 شام و نماز خفتن است شش رکعت و اگر تواند از نماز شام تا نماز خفتن در مسجد
 بنشیند و ببق باطن مشغول باشد که ثواب بسیار است و حضرت خواجه بنده را
 باین فرموده اند و الله تعالی و هو الموفق بعضی فواید که از حضرت خواجه باین فقیر
 رسیده بود و از خلیفه ایشان خواجه علاء الدین رحمه الله علیه بیان کرده شد
 بتوفیق الله تعالی حضرت خواجه فرمودند که امیر خود مرا یک نوبتی گفتند که التمه
 پاک نشود و مقصود حاصل نشود بعضی گفته مادر یا شد و ایم ما از یان ندارد
 و روغ گفته اند بلکه در یای بخشش شده اند زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم
 احترام کرد و گوشت گوشت مقصوب را نخورد و خای تعالی فرماید یا ایها الذین
 امنوا لا تأکلوا أموالکم بینهما بآل باطل یعنی ای مومنان مخورید
 مال یکدیگر را به باطل یعنی بآن وجه که شریعت آن حکم نکرده است
 و صحابه رضی الله عنهم اجمعین در نماز زیادتی و روزه زیادتی چندان اهتمام نکرده اند
 که در تفرقه می گفتند که در حدیث است العباد ۱۰۰ جزء تسعة منها
 طلب الحلال یعنی بناگی کردن خدا تعالی و نه بخش است نه طلب کردن
 حلال است و می گفتند در ویش باید که همت بلند باشد بهاموی تعالی التفات ننماید
 و به واقعات مغرور گردد و دلیل قبول طاعت پیش ازین نیست چه علام افتابم
 همه زاناب گویم نه ششم به شب پرستم که حدیث خواب گویم و دوران گوشت
 که منظر قرض و بسط شود تا سر در فی الفسک و افلا تبصرون معلوم است شود
 که القبض و البسط فی الویل کالو حی للبنه و می گفتند یا هر چه یافتیم از عا و همت

یافتیم و بنده را وقتی که کلاه مبارک خود دادند گفتند که این را نگاه دار هرگاه که ویرا
 بینی ما را یاد کن و برکت این بر خانداده تو باشد حضرت خواجه علاء الدین حمزه اقدسی
 روزی آمدند بنده مخزون بود فرمودند چرا خزن داری گفتیم معلوم شماست گفتند
 که معنی این سخن چیست **ه** با ذات ننماده در صفایتم همه + موصوف صفت
 سخنة ذاتیم همه + تاد صفتیم طلبه ما یقیم همه + چون رفت صفت عین حیاتیتم همه +
 و این سخن حکیم غزنوی سنائی است هر کس معنی گفتنی آخر بنده را پرسیدند که تو چه پنداری
 گفتیم این اشاره تجلی ذات است که و فحش فیه من روحی بیان آن می کنند
 بعده گفتند پس غم چراست صرع جان تو کجا و ما کجا یقیم + و حضرت خواجه بنده را
 فرمودند که صل من قطعك واعط من حرمك واعف عمن ظلمك
 که عادت بسیار است و معنی آنست که بپیوند با آنکه از تو بریده است چیزی بده
 آنرا که ترا محروم کرده است و چیزیست در وقت احتیاج بتوانده است و عفو کن
 از کسی که بتو ستم رسانیده است و این همه خلاصه بهوای نفس است و در نتیجه
 فوائد بسیار است و میگفتند که در حدیث است الفقراء جلساء الله تعالی
 ای المقر بون غایت القرب یعنی فقیهان و صبر کنندگان بهشتیان خداوند
 اند و جمل در قیامت یعنی نیک نیک بر حمت او نزدیک اند و فرموده اند که فقر
 و نوع است اختیاری و اضطراری اضطراری افضل است زیرا که اختیاری حق است نسبت
 بنده و می گفتند بے فقر ظاهر و باطن کار تمام نمی شود و خواجه علاء الدین رحمه الله
 می گفتند که همه قرآن اشاره بنفی وجود است و حقیقت متابعت سنت و معنی لغت
 طبیعت مشکل است و درین اشارت است **ه** از آن مادی که من زد و مگر باره
 شده و خفتش + از آنم که بخواهند که نادر زنا کردند + مراد ازین مادی طبیعت است
 و بنده تبرک اختیار خود و تقویض جزئیات و کلیات بجزا به تمام بی بنظر و بی

ببصر میرسد و مردان این سخن که حسنات ابرار سیئات المقرین طاعت
 که آن حسن نزد یک ابرار سیئه است نزدیک مقربان و سیفر نمودن روزگان را
 دو قسم اند بعضی انواع ریاضات و مجاہدات همه از فضل اومی بنیند و عمل را ملاحظه
 نمی کنند و این طائفه زودتر بمقصود میرسد اما حقیقت ترک ملاحظه العمل و پیوستن
 سیفر باید عمل بر ما ممکن و لکن گران بها بکن و خواجہ راجحه الله علیه می گفتند که ما
 فضلیا نیستم و نیست کس بودیم که قدم در کوی طلب نهادیم فضل حق تعالی
 بمن رسید یعنی قطب اومی گفتند بیست سال است که بفضل الهی بمقام بیست
 مشرف شده ایم چنانکه بآن اشاره شد با آنکه تا در صفتیم جمله ما یم هم و از خواجہ
 علام الدین راجحه الله علیه سماع دارم که سیفر نمودند که حضرت خواجہ محمد علی حکیم ترمذی
 در بعضی از تصانیف خود ذکر کرده اند در بخارا مجذوبی پیدا شود که ویرا چار و انگ
 از ولایت نبی صلی الله علیه وسلم نصیب باشد من بوده ام و می گفتند که دو رکعت
 تا حجاز رفتیم کسی که ویرا قابلیت این معنی باشد نیافتیم و سیفر نمودند درین آیه که ابرار
 علیه السلام گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولا کھنؤ من قال بلی و لکن
 لیظننّ قلبی مراد از اطمینان قلب آن بود که ابرار یم مظهر صفات احیائی شود
 و می گفتند این آیه لا تخافوا ولا تحزنوا و اولیاء الله لا خوف علیهم
 و لا هم یحزنون بآن آیت که انما المؤمنون اذا ذکر الله وجلت قلوبهم
 مناقض نیست زیرا که در آن آیه سبب خوف و حزن از اولیای نسبت و عده
 الوهیت و صفت جمالی حق است و درین آیه نسبت بنده و در آیه فمن یکفر
 بالاطغوت دیومن بالله مراد از اطغوت اسوی حق است سبحانه و سیفر نمودند
 روزه مانع ماست و نماز ما کانت قراة است و این بیت از ایشان باین تغییر رسید
 و تار و سنه ابدین این شمع طراز هست که کار کند روزه دارم نه نماز

و رہے تو بوم نماز من جملہ نماز + چون با تو بوم نماز من جملہ نماز + یعنی آنست
 کہ بعد از وصول بمقصود معلوم می شود کہ طاعتی که لائق حضرت باشد
 نمی توان آوردن کہ دعا قدر الله حق قدره ای ما عظموا الله تعالی حق تعظیمه
 و میفرمودند کہ اگر یا رب بے عیب خواہی پے یار مافی داین بیت می گفتند
 ۵ بنده حلقه بگوش از بنوازمی برود + لطف کن لطف کہ بیگانه نشود
 حلقه بگوش + و می فرمودند کہ حقیقت اخلاص بعد از فساد است میبد
 تا بشریت غالب است میسر نشود و این بیت می گفتند ۵ سائے
 قرعے کہ نیم مستیم + منمور صبورے السیم + مارا تو بامان کہ تا ما +
 باخویشیم بیت پرستیم + لك الحمد یا ذا الجلال واکرام
 علی التوفیق و الا تمسأه و السلام

تمت الرسالة الانسية من تصنیف

مولانا محمد یعقوب چرخ

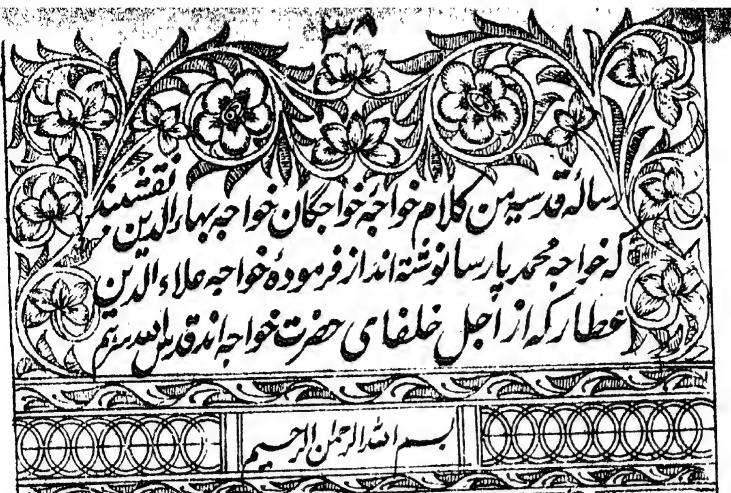
رحمه الله

تعالی

بن زکریا
 ابن یس
 ابن یس
 ابن یس

ربانی البقیع

پرسید چون



۵
حضرت باده شاهی راجل ذکره که طالبان وصال مشتاقان
جمال اورا دلیل وجود او هم وجود اوست و برهان شود
او هم شود اوست ۵ تو بدو شناس اورا نه بخود +
راه از و خیزد و بی از خرد + تلطف با و لیا نک فخر فک
و لو تلطف با عدا نک لما جردک + وصلوات تعالیات
و تسلیات متوالیات حضرت نبوی راصلی الله علیه وسلم
که جمیع انبیا را پیشوای حق و همه اصفیاء را نهی مطلق است
۵ خواجہ کوثر و سلطان ہمہ + آفتاب جان
ایمان ہمہ + خلفا و احباب او و بر مجبان و بر اوصیاء
و متابعان او اجمعین الی یوم الدین و بعد این کلام چہ است
از انفس نفیسہ و کلمات متبرکہ حضرت حلیمہ صدر سند
۵ او و ہدایت جامع نفوت و خصائص ولایت
روزہ کلمہ ۵
۵ تار و پود ۵

و محیی است اگر چه در نیوقت قوی در غیبت و پسندیده نازنیسات
ریاض احوال عجیبه ایشان شمه بشام جان طالبان صادق برسد
و دلهای و جانهای ایشان را از ان استراحتی حاصل باشد و بر جوی
عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة و ذکر آن امید وصول بفضل الهی
و نزول فیض ناستنای باشد اما در نیوقت بدین مقدار اختصار
افتاد حدیث معجز تر از شمس دین کم گوی که نیست و در غیاب
گفت عقل سودا و خموش زیر زبان ختم کن تو باقی را که هست
بر تو موقوف غیور لای فی و خود سخنان این طائفه از ذوق و حال
نه از حفظ و قال بحقیقت چنانکه اهل بصیرت گفته اند فقه الله الکبر
و بوهانه الاظهر است و یقینی که اهل بصیرت را از تامل در سخنان
این طائفه بجاصل آید قوی و اعلی بود از یقینه که بشامده خوارق
عادات باشد از اینجا گفته اند موجب ایمان نباشد معجزات
بوی جنسیت کند جذب صفات معجزات از بهر قهر و شمش است
بوی جنسیت پی دل بردنست و چون سخنان این طائفه از تجلی
کلام آتی بود صفت آن سخن را که ای در زبان نتوان آورد یکی
از کبریا سگوید الحمد لله الذی جعل الانسان الکامل محمداً
و متابعان تسریفاً و تنویهاً بانفسه الفلک و با انیمه بعضی
از انفس نفیسه این را اساطیر اولین خوانند فیض بکثیر او میدهد
چون طائفه کنیل مصر المعبودین و بلا علی المعجزین است
و از آنکه پیش نقد خود در دانه است
نوم مویشی را سخن بود آب بود

لا

خوارق

عادات

مشترک

است

برسان

مومن

و در

دانه

بوی

دانه

بوی

بوی

بوی

بوی

بوی

بوی

بوی

بوی

بوی

بوی

بوی

بوی

بوی

بوی

بوی

بوی

بوی

بوی

بوی

بوی

بوی

<p>و شمن اینجور این دم در نظر که تو موی را ز جوی را ز جوی بقدر تصفیه دل از علایق و عوالق و شواغل و بر مقدار تا مل سیار در سخنان ایشان فهم معانی ظاهر و تخفیم معانی خفیه میگردد و جمال فهم حقیقت روی می نماید با آنکه سخنان این طائفه که از عالم علم و شریعت و عیانست نه از علم در است و بیان از طهر نیست که هر چند از ان طور بلسان علم و عبارت یا باسان ذوق و اشارت سخن گفتند بسحقیقت شرح آن با کسی که بدان نرسیده است نتوانستند گفت و ما قدر الله الحق قدرا و عازاد بیاذهم غیو ستره فان الاعراب منه بغیر ذائقه ستره و الاظهار بنیو واحد لا اخفاء و مقصود گویندگان خبر تبیین و تشویقی بیش نبود زیرا که این نوع سخن طلب طالبان را قوت دهد و بهمت ایشان را قومی گرداند و اگر کسی را در سرنداری بود در در هم شکند تا فضل دیگران و افلاش و میند سخن بعضی از مشایخ است قدس الله تعالی ارواحهم لا ترن الخلق بمنزله انک وزن نفسک بمنزله ان الصدیقین تعلم فضلهم و افلاسیک شیخ شهید مجد الدین بغدادی قدس الله روحه و عاسیک و و بیفرمود کار تو بعلت نیست مازین قوم گردان یا از نظر گریان این قوم گردان که قسم دیگر طاقت ندارم نظم کنیم مردان ره را هیچکس فکر ایشان کرده ام اینیم نه بس که کنیم ایشان از ایشان گفته ام خوش دلم کن قصه از جان گفته ام و شیخ امام عارف ربانی ابو یعقوب یوسف بن ایوب همدانی را قدس الله تعالی روحه پرسیدند چون</p>	<p>و شمن اینجور این دم در نظر که تو موی را ز جوی را ز جوی بقدر تصفیه دل از علایق و عوالق و شواغل و بر مقدار تا مل سیار در سخنان ایشان فهم معانی ظاهر و تخفیم معانی خفیه میگردد و جمال فهم حقیقت روی می نماید با آنکه سخنان این طائفه که از عالم علم و شریعت و عیانست نه از علم در است و بیان از طهر نیست که هر چند از ان طور بلسان علم و عبارت یا باسان ذوق و اشارت سخن گفتند بسحقیقت شرح آن با کسی که بدان نرسیده است نتوانستند گفت و ما قدر الله الحق قدرا و عازاد بیاذهم غیو ستره فان الاعراب منه بغیر ذائقه ستره و الاظهار بنیو واحد لا اخفاء و مقصود گویندگان خبر تبیین و تشویقی بیش نبود زیرا که این نوع سخن طلب طالبان را قوت دهد و بهمت ایشان را قومی گرداند و اگر کسی را در سرنداری بود در در هم شکند تا فضل دیگران و افلاش و میند سخن بعضی از مشایخ است قدس الله تعالی ارواحهم لا ترن الخلق بمنزله انک وزن نفسک بمنزله ان الصدیقین تعلم فضلهم و افلاسیک شیخ شهید مجد الدین بغدادی قدس الله روحه و عاسیک و و بیفرمود کار تو بعلت نیست مازین قوم گردان یا از نظر گریان این قوم گردان که قسم دیگر طاقت ندارم نظم کنیم مردان ره را هیچکس فکر ایشان کرده ام اینیم نه بس که کنیم ایشان از ایشان گفته ام خوش دلم کن قصه از جان گفته ام و شیخ امام عارف ربانی ابو یعقوب یوسف بن ایوب همدانی را قدس الله تعالی روحه پرسیدند چون</p>	<p>شمر مثل سر نمون اندر سفر جان فشان خون بگری بازجو بقدر تصفیه دل از علایق و عوالق و شواغل و بر مقدار تا مل سیار در سخنان ایشان فهم معانی ظاهر و تخفیم معانی خفیه میگردد و جمال فهم حقیقت روی می نماید با آنکه سخنان این طائفه که از عالم علم و شریعت و عیانست نه از علم در است و بیان از طهر نیست که هر چند از ان طور بلسان علم و عبارت یا باسان ذوق و اشارت سخن گفتند بسحقیقت شرح آن با کسی که بدان نرسیده است نتوانستند گفت و ما قدر الله الحق قدرا و عازاد بیاذهم غیو ستره فان الاعراب منه بغیر ذائقه ستره و الاظهار بنیو واحد لا اخفاء و مقصود گویندگان خبر تبیین و تشویقی بیش نبود زیرا که این نوع سخن طلب طالبان را قوت دهد و بهمت ایشان را قومی گرداند و اگر کسی را در سرنداری بود در در هم شکند تا فضل دیگران و افلاش و میند سخن بعضی از مشایخ است قدس الله تعالی ارواحهم لا ترن الخلق بمنزله انک وزن نفسک بمنزله ان الصدیقین تعلم فضلهم و افلاسیک شیخ شهید مجد الدین بغدادی قدس الله روحه و عاسیک و و بیفرمود کار تو بعلت نیست مازین قوم گردان یا از نظر گریان این قوم گردان که قسم دیگر طاقت ندارم نظم کنیم مردان ره را هیچکس فکر ایشان کرده ام اینیم نه بس که کنیم ایشان از ایشان گفته ام خوش دلم کن قصه از جان گفته ام و شیخ امام عارف ربانی ابو یعقوب یوسف بن ایوب همدانی را قدس الله تعالی روحه پرسیدند چون</p>
--	--	--

این طائفه روی در مقام نقاب آرنج بکنیم تا سلامت مانیم فرمودند
 بر روز از سخنان ایشان بخوانید و یکی از صدیقان میفرماید کسی بایک
 انگوبید تا من شنوم یا من گویم و او شنود اگر در جنت گفتگو است
 او خواب بود و در حاجت چه کار اقتباس جذوات مواجید از انفاس طیبیه
 ایشان توان کرد و من حسن قولا من دعا الی الله و علی صالحاته

گزارم از شکر جز نام بهر	این بسی بهتر که اندر کام زهر
آخرم زان کار و ان گوی رسد	قسم من زان رفیقان دردی رسد
لفظها نسبت با و قشر است لیک	پیش دیگر فهم ما مغرست نیک
آسمان نسبت بعرش آمد فرود	ورنه بس عالی ست پیش خاک تود

و این کلمات قدسیه اگر چه قصیر البانی است کثیره الدعانی است و تعلیل
 یل علی کثیر و البرقه بنی عن القدر قدوة الکبار شیخ بزرگوار شیخ
 عبدالرحمن سلمی پیشاپوری قدس الله تعالی روحه که مصنف حقائق
 انفسیه و صاحب کتاب طبقات مشایخ اند قدس الله تعالی ارواحهم و غیر
 در کتاب طبقات از هر یک از ان مشایخ کما بقدر استسخن و
 کما پیش ایراد فرموده اند همان مقدار را در نظر اولی الابصار و این سخن
 و اعتبار دال بر سیرت و طریقت و علم و حال آن بزرگوار گردانیده اند
 و در ان چند سخن بیان بعضی از علوم و معارف ایشان که اساس
 سیر و سلوک بر ان است کرده اند و لنافیه اسوه حسنه
 فی تقلید الکلام مع الدولة علی المرام و حاصل آنکه

در یاد بهال نخته هیچ خام	پس سخن کوتاه باید و السلام
--------------------------	----------------------------

بدانکه این کلمات قدسیه را در بعضی از مواضع احتیاج باندک تشریحی

افتد اولی ترین آن بود که آن شرح با استقامت و اعتدال بنا بر کلمات شایخ
 و انفس نفیسه اهل الفتد باشد فان کلام المشایخ یفسر بعضه بعضا
 و در میان دو سخن که شرح و مشروح دائره در خط کشیده شود تا فصلی با
 بر مبنی از وصل زیره که جمله معشوقست و عاشق پرده زنده معشوقست
 عاشق مرده و این ضعیف در خود نمی بیند که بر نمی آید اما حکم اشاره
 شریفه قدوه اهل المصنوعه اصحاب الانبیاء سدا را باب الطریقیه موضع رد الایمان
 اسوه طالب الیقین خدمت خواجۀ علاء الحق والدین محمد بن محمد البخاری است
 بعطاء اهل الله تعالی مرده حیات و افاض علی المسترشین النوار بکات و بین جنت
 و ملازمین مجموعه شروع افتاد اگر بدو هست و نظر قبول ایشان زیاده گردد و نظم
 این سخن را چون تو مبدا بوده مگر فروزن گردد و تلاش افزوده و دیده غیب پر نیست
 او ستاد کم سواد از جهان این دید و داد شرح توحیف است با اهل جهان بهیچ راز
 عشق باید در زمان و لیک گفت و وصف تو تاره بزم پیش از این فوت آن حیرت نواز
 باشد که درین گفتن و نوشتن وجود این چنین در میان نباشد و این جمع و تالیف
 برکت و عباد صالح صاحب نظران سبب درجات تربیت گردد و به سجانه محول
 و انقوه فتن ثلاث الکلام القدر سیه مسامی و التقیاد احکام و رعایت تقوی و عمل
 بغیریت و در بود ان نه رخصه ما بقدر قوت همه نور و صفات و حجت است
 و واسطه وصول بدرجات ولایت بمنازل و مقامات شریفه اولیا را نشان پرورش
 این صفات سیر سنا آنچه حضرت خواجۀ اقدس الله روحه درین کلمات فرموده اند
 اشاره بان نفسی است که ایشان را از حضرت خواجۀ بزرگ خواجۀ عبدالحق نقی
 قدس الله تعالی روحه رسیده است در مشاهده و واقع که حضرت
 قدس الله تعالی روحه بوده است در مبادی جذبات و غلبه

این سخن را چون تو مبدا بوده مگر فروزن گردد و تلاش افزوده و دیده غیب پر نیست

و این واقع در آن شب بوده است که بسمه فرار از فرات متبرک رسیده اند و در آن سیر و جوی
 فرات متبرک که در نوای مجاز است و منسوب به خواجه محمد بن واسع رضی الله عنه بوده است
 از کبار تبع تابعین اند و رسیدن ایشان به بلاد ماوراءالنهر بقل صحیح ثابت شده است
 و ام حضرت خواجه بزرگ حضرت خواجه باقر علیه السلام در آن واقعین بوده است که قدم
 در غربت زنی و از رخصت ما دور باشی و متابعت سنت کنی و از بدعتها اجتناب نمائی
 و دیگر سخنان فرموده اند که بمبدأ سلوک و وسط و نهایت تعلق دارد و حضرت خواجه
 مقدس الله روحه علی الدوام در سلوک از سر تحقیق به آن امر با و وصیتها عمل میکردند
 و بغایت حق سبحانه و تعالی نیکی عمل به و وصیتی در خود مطاع نمی نموده اند و بر وجوب آنکه
 در آن واقع ما سوره بودند بعلی بغیر میت بذکر علانیه عمل نکرده اند و بواسطه عمل به آن وصیتها
 ترقی در احوال باطنی خود مشاهده می نموده اند قصه شرح آن واقع و سایر احوال و کرامات غریبه
 ایشان در مقامات ایشان مسطور است که بعضی از مؤلفان اصحاب مخلص احباب متعنا الله بهم
 و اید بهم و او را منجم جمع و تالیف آن قصیدی نموده انشاء الله العزیز که علی اکمل الوجوه
 و اجمالیها تمام کرده و بذکر نشر آن مقامات گوشها و زبانهای نخبان و مخلصان
 بنور و سطر شود و حضرت خواجه ما را قدس الله روحه در طریقت نظر قبول بفرزندی
 از خدمت شیخ طریقت خواجه محمد بابا ساه است که ایشان از خلفای حضرت غزنویان
 خواجه علی را متبعی اند و ایشان را انشاء الله
 محمود انجیر فتنوی اند و ایشان از خلفای
 حضرت خواجه بزرگ خواجه علی بن ابراهیم رافعی
 خواجه عارف
 قدس الله تعالی را
 نسبت آسیر سید کمال رحمه الله علیه
 در خواجه ما قدس الله تعالی روحه در سلوک به یکتا از روحانیت خواجه بزرگ خواجه
 به آنکه اینانی است قدس الله تعالی روحه چنانکه شمه از آن در بیان آمد و حضرت خواجه

عبدالحق عجمدانی از خلفای امام ربانی شیخ ابوالیقوب پوسیف بهمانی اند و امام ابو یوسف
 بهمانی را در تصوف انتساب بشیخ طریقت شیخ ابوعلی فارمدی طوسی است که از کبار مشایخ
 خراسانند و حجة الاسلام امام محمد غزالی را تربیت در علم باطن از ایشان است و شیخ ابوعلی
 فارمدی را در تصوف انتساب بشیخ بزرگوار ابو القاسم گرگانی طوسی است نسبت
 ایشان بسه واسطه بسید الطائفة شیخ بنید بغدادی می پیوند و دیگر نسبت شیخ
 ابو القاسم گرگانی در تصوف بشیخ بزرگوار شیخ ابو الحسن خرقانی است که پیشوای مشایخ
 و قطب زمان خویش بودند و چون در آن عهد های گذشته صاحب دولتان حقیقی که کمالان
 راه و سالکان طریق انتخابه اند بسیار می بوده اند و در دور های اخیر کمتر بل غرض الکبریٰ الله
 گشتند لاجرم وقت بودی که طالبان صادق بعد از آنکه در صحبت و متابعت
 یکی از کبار دین و مقتدایان اهل یقین مرغ روحانیت ایشان از بقیه بشریت بواسطه
 تسلیم تصرفات آن بوقت لاجلی بیرون آمده بودی بسی از کمالان مکمل دیگر نظر تربیت
 و قبول یافتند و بشرف صحبت و سعادت خدمت ایشان رسیدند و انوار علوم
 و معارف احوال ایشان اقتباس کردند و بسبب این انتساب در تصوف و علم باطن
 متعدد و متغایف شدند و شیخ شهید شیخ محمد الدین بغدادی قدس الله تعالی روحه
 اشاره باین معنی فرموده اند که در سند علم باطن هر چند واسطه پیشتر آن اسناد عالی تر زیرا که
 مشایخ که متقبسان انوار حقیقت اند از مشکلات نبوت هر چند انوار باطن ایشان را
 اجتماع پیشتر راه بر طالب بواسطه آن روشن تر که نور علی نور یهدی الله لنور
 من یشاء و از اینجا است که همه مشایخ و ملائع است که معروف کنی را قدس تعالی
 روحه که سلسله اکثر مشایخ باومی پیوند و نشان در علم باطن بدو طرفست یکی با او
 طائی است قدس الله تعالی روحه که نسبت او در نیمه مخفی بحیب غیبی است
 و او را بحسن بصیرت رضی الله عنه او را به امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه

وایشان را بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و دیگر معروف کرنی را انتساب علم
 باطن به امام علی بن موسی رضا است رضی الله تعالی عنه وایشان را به پدر خود امام
 موسی کاظم رضی الله عنه وایشان را به پدر خود امام جعفر صادق رضی الله عنه و طریقه
 ایشان طریقه اسماء اهل بیت است اما عن جابر رضی الله عنهم اجمعین چنانکه مشهور است
 و سلسله اسماء اهل بیت را رضی الله عنهم در علم ظاهر و علم باطن علما و کبرا است فاضل
 عنهم میان العزما و نفاسما و تعلیماتنا سلسله الذریب نامند و شیخ ابوالحسن
 خرقانی را انتساب در تصوف بساطان العارفین شیخ ابو یزید بسطامی است
 قیس الله روحه و تربیت ایشان در ساوک از روحانیت شیخ ابو یزید است
 و ولادت شیخ ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابو یزید باقی بوده است و شیخ ابو یزید را
 انتساب به امام جعفر صادق است رضی الله عنه و تربیت ایشان هم از روحانیت
 امام جعفر است رضی الله عنه و نقل صحیح ثابت شده است که ولادت شیخ ابو یزید
 بعد از وفات امام جعفر است رضی الله عنه و امام جعفر را انتساب در علم باطن
 بدو طرف است یکی به پدر خود امام محمد باقر رضی الله عنه و امام محمد باقر را به پدر خود
 امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی رضی الله عنهم و امام زین العابدین را
 به پدر خود سید الشهدا حسین بن علی رضی الله عنهم و سید الشهدا حسین بن علی را
 به پدر خود امیر المومنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه و امیر المومنین علی را بحضرت
 نبوت صلی الله علیه وسلم و علی آله و صحابه اجمعین و دیگر امام جعفر را انتساب
 خرقانی به پدر ماد خود قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق است رضی الله عنهم
 و امام محمد از کبار تابعین است و از فقها و سبعة است که در میان تابعین مشهور است
 و در آستانه علم ظاهر و باطن و قاسم رضی الله عنه انتساب در علم باطن سلیمان فارسی
 است رضی الله عنه و سلیمان فارسی با وجود ریاضت و محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و شرف مکان آن است

انتساب در علم باطن بابو بک صدیق رضی الله عنه نیز بوده بفرز انتساب بحضرت
رسول صلی الله علیه وسلم و همچنین اهل تحقیق بر آنند که امیر المومنین علی رضی الله عنه
بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از خلفای رسول صلی الله علیه وسلم که بر امیر المومنین
علی رضی الله عنه مقدم بوده اند هم بنسبت باطن تربیت یافته اند و شیخ ابوالفتح
شیخ ابوطالب مکی قدس الله روحه در کتاب قوت القلوب فرموده است که قطب الانوار
در هر عصری الی یوم القيمة در مرتبه و مقام نائب مناب حضرت ابوبکر صدیق است
رضی الله عنه و آن سه دیگر از او تا که فرود تر از قطب اند و هر زمان نائب مناب
آن سه خلیفه دیگر اند حضرت امیر المومنین عمر و حضرت امیر المومنین عثمان و حضرت
امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین و بر شالی یقین و صفت و حاله
ایشان اند و آن شش دیگر از صدیقان که صفت ایشان است که بهم

الارض و بهم یزقون و بهم ید فم البلاء عن اهل الارض و بهم یطرون
در هر زمانی نائب مناب آن شش دیگر اند از عشره مبشره رضوان الله تعالی عنهم اجمعین
و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و از خلفای و از صدوق و از ان خطبه عین
گفته اند اما بعد قال مشر و جل اخذ صاحب که خلیله و لو کنت متخذ احد
خلیله لا اخذت ابابکر خلیله و در حدیث دیگر فرموده است ان الله عز وجل
اخذنا بر ائیده خلیله و موسی بنی و اخذنا فی حبیب الله قال و عزتی و جل
لا و ثرون حبیبی علی خلیلی و بنی و مضمون این دو حدیث آنست که اهل حبیب
و ارباب تحقیق گفته اند خلعت عبارتست از دو مقام یکی نهایت مرتبه محیی و این مرتبه
در حدیث دوم و دیگر نهایت درجات مراتب مجبوی و مراد اینست که در حدیث اول
و یکمین با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درین مرتبه شریک نیست لفظ
مقام محمود و مشرب این نهایت است و منی باین درجه که

علیه و سلم اگر کسی را درین مقام خاص با من شرکت بودی ابو بکر را بودی دلیل است
بر آنکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه بحسب ولایت و علم باطن که علم باشد است کمال و افضل
و اعلم و اعظم اولیا است بلکه افضل همه صدیقان است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
است و کبری اهل بصیرت را قدس الله تعالی ارواحهم برین معنی اجتماع است و این معنی
بکلی دفع خیال کسانی می کند که برخلاف این اعتقاد و از راه و فضیلت او را تاویل
بر وجه دیگری کنند از آنچه مذکور گشت از احوال حضرت خواجه ماکدس الله تعالی سره
درین محل و از بیان سلسله مشایخ قدس الله ارواحهم معالیه که

سریع عطار قدس جلله روحه
را مشایخ طریقت و کمال حقیقت
او یسایان ناسند و ایشان را در ظاهر حاجت بدیگری نبود زیرا که ایشان را حضرت رستا
صلی الله علیه و سلم در حجره عنایت خود پرورش میداد و بسوا سطره غیری چنانکه اولیسا
و در رضی الله عنه و این عظیم مقام بود و پس عالمی تا اگر اینجا رسانند و این دولت
لک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و بسیار
لر می را در اوان سلوک توجه باین مقام بوده است چنانکه شیخ
لقاسم گرگانی طوسی را که سلسله مشایخ ابوالجناح نجم الدین الکبری
قدس الله تعالی می پیوندد و از طبقه شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن
نعمانی ارواحهم در ابتدا ذکر این بود که علی الدوام گفتم اولیس
و در طریق که
اما در طریق که
آیا الله توجه

بصفت قیومیت ست چنانکه عطار قدس الله بنور حق فرماید غزل

پای تاسرچین فلک سرشته ایم	بادشاه دل بجنون آغشته ایم
یک نفس فارغ مباشید از طلب	گفته من باشم ایم روز و شب
لطف تو خورشید و ماه و یایم	چونکه بالطف چنین همسایم
گر نگه داری حق همسایگان	چون بود جان بخش بے سرمایگان
دو لسم ده گر چه بگناه آمدیم	رہبرم شوزانکه گمراه آمدیم
در تو گم گشت و ز خود بیار شد	هر که در کویت بدولت یار شد
در بدم ورنیک هم زبان توام	مبتلا ای خویش و حیران توام
بو که در گیر دیک از صد هزار	نیشتم تو مید و هستم بے قرار

چون سالک را بهر دو صفت جلال و جمال پرورش دهند جلال و ارجا مال بود
و جمال و ارجا مال باشد در استیلا ی خوف رجا بود و در غلبه رجا خوف باشد و درین
آن زمان که مظهر صفت جلال گردد بصفت جمال توجه تواند نمود آن نظر سلطان
العارفین ابو یزید قدس الله تعالی روح بر مرید البوترا بخش نظر جلال بود و نسبت
تجلی ذات و آن مرید بصفت جمال پرورش یافته بود اگر بهر دو صفت پرورش یافته بود
از ارقوت کشیدن باران نظر سلطان العارفین بودی و وجود بشریت او متلاشی
نکشته وقتی با محمد زاهد که در ویش صادق بود در صحرای بودیم بکار سه بیرون آمده
و تیشها با ما بود حالت پدید آمدنیشها را گذاریم در وی دران بیابان آوردیم و با هم
از هر نوع سخن میگفتم تا سخن بدینجا رسید که سخن در عبودیت و فدائیت او گفت
فدا تا چه باشد گفتیم تا غایتی که اگر در ویش را گویند ترا می بایم درون فی الحال بمیرد
درین زمان گفتن صفت در من پدید آمد که روی به محمد زاهد کردم و گفتم بمیر فی الحال
محمد زاهد بقتل و روح از وی بجای مفارقت کرد و مدتی برین صفت گذشت تن او

<p>بود از مغایرت روح بیهوده بود پشت بر زمین وردی در آسمان و پاسوی قبا. از چاشت تا نیمه روز در آن روز هوا بغایت گرم بود و آفتاب در برج میزان بود از آن صفت قوی مضطرب شدم و نیک متخیر شدم در نزدیک آنجا سایه بود زمانی در آن سایه در تخیر شستم و باز از آنجا بزدی آمدم و در روی وی نگاه کردم رنگ او از اثر گرمی هوا سیاهی میزد حیرت من زیاده شد ناگاه در آن حالت الهامی بر من رسید که با محمد زاهد زنده شوسه بار این کلمه را گفتیم اثر حیوة در آنجا هر چند گفت و در اعضای وی حرکت پدید آمد و در همان ساعت زنده شد و بحال اصل باز آمد بخت امیر سید کمال رفتم و آن قصه را بر ایشان عرض کردم چون در شنای قصه گفتیم روح از بدن او مفارقت کرد و من متخیر شدم امیر فرمودند ای فرزند چاره آن حالت بگفتی زنده شو گفتیم الهامی بدل من رسید تا چنین گفتیم و او بحال خود آمده اهل تحقیق گفته اند پیر بهرو صفت جمال و جمال سالک وقتی بود که بحقیقت محبت ذاتی رسد و یکی از علامات رسیدن به محبت ذاتی سالک آن بود که جهات صفات مقابله محبوب همچو اغزاز و اذلال و ضرر و نفع نزدیک سالک یکسان بود و نیز اهل تحقیق گفته اند یعطی الحق سبحانه المحبوب من اولیاءه فی الدنیا و اول یعطی اهل المحبة فی الآخرة و هو قول کن فیکون تلك الكلمة صورة الارادة</p>	
<p>الکلیة و در صفت این مقام است آنچه گفته اند سید به حق آرزوی متقین تا که کان الله پیش آمد جزا</p>	<p>نظم چون چنین خواهی خلد به چنین کان الله بوده در ماضی اما کمال معرفت و کمال ادب اوقفا</p>
<p>آن کنند که آن ولی محبوب ارادت خود را تابع ارادت حق سبحانه و تعالی گردانند و ارادت حق را تابع ارادت خود نسازد و بشناسد که آنحضرت تبعیت را نشاید و اگر این صفت از وی ظهور کند بی اختیار وی باشد یعنی از خواست امتناع نماید چون ولی را هست قدرت از آنکه</p>	
<p>تیر بسته باز گرداند راه</p>	

و نیز گفته اند که اولیا را بعد در وقت ظهور مثل این صفت شهادت باشند
 یعنی آن مرتبه زنده گردانیدن ایشان را بواسطه روحانیت عیسی باشد علیه الصلوة
 والسلام سلطان العارفین ابو یزید قدس الله تعالی روحه مورچه در زیر قدم مبارک
 او سپرده شد اگرشته شدن آن مورچه ستالم و متاثر گشت الهامی بدل او رسیده
 که در آن مورچه دم در دم او در و مید مورچه زنده شد در آن حالت ابو یزید عیسوی
 الشهد بود و نیز گفته اند که کالمان اولیا را بعد از انصیب تمام است از نور حیوة حقیقه
 که صفت ذاتی جناب احدیت است و عکس از آن بر فطرت سلیمه انسانیست یافته
 است ایشانند که بر طهارت فطرت اند و از ظلمات طبیعت و صفات بشریت
 که تغیر کننده آن فطرت است خلاص یافته اند و چون ایشان از نور حیوة حقیقه
 بهره تمام دارند باین نور بر بواطن و استعدادات و خواطر و نیات و اعمال و احوال
 مخفیة خالق مطلع می شوند بطریق فراست و از سطوح سیئات و اوضاع بنیه انسانی
 مخفیة را ادراک می کنند و دیگر هم باین نور حیوة حقیقه که نور آتشی است دلاهای
 طالبان استعداد زنده می گردانند و آن زنده گردانیدن بحیوة حقیقه شریف تر است
 از زنده بحیوة حسیه اما زنده گردانیدن بحیوة حسیه و مظهر احیای حسی شدن کمتر است
 وقوع وی در میان اولیا را الله و عظیم تر است در نفوس خالق بدان التفات نمودند
 منها همه دور افتادگی باین خلق از آنست که خود را دوری اندازند و باختیار بار خود
 زیاده می کنند گرنه قصور و رفیض آتشی نیست خدمت امیر سید کمال تمثیل می نمودند
 می فرمودند که تا نم تعلقات دور نشو کوزه وجود شائسته آن نشود که او را در خود
 درست در آورند و باز چون کوزه بار را در خمدان تصرف در آورند بعضی از آن خمدان
 درست بدر می آید و بعضی شکسته و این به نسبت ظهور ارادت از لیست و ما
 این همه آنرا که شکسته بیرون آمده است فی الجمله هم اسیدیم دیگر را دور آورده سازند

و با گلی دیگر یار کنند و کوزه سازند و بار دیگر بخندان بزند تا باشد که این بار درست بیرون آید
و میفرمودند که امیر و اشراف حیات سه شانزده روز و سه بقیه متوجه نشسته بودند و با کسی
سخن نمی گفتند بعد از آن سخن آمد و شکر گفتند و فرمودند مقصود ازین توجه آن بود
که شناخته شود که این در را بقبول بازمی کنند یا بر دوا و لیا را مقرر بجا آید **لهم البشري**
في الحيوه الدنياه في الآخرة الایه هم در دنیا در وقت رفتن از حق سبحانه و تعالی
بشارت می بود بقبول و غفران و دیگر آنچه فرمودند همه دور افتاد و گیمالی آخره بنا بر
آنست که هر چند بنده را صفت اختیار و خواستهای طبیعی کمتر می گردد و وجود بشریت
بیشتر نفی می شود و از آن نفی قرب بنده بحق سبحانه و تعالی زیاد می گردد زیرا که گفت اند
س قرب حق دوری تست از بود خویش + بی زیان خود نیابی سود خویش
و بقدر نفی اختیار بنده را با حضرت الوهیت موافقت در تفریق تقدیر او بیشتر می شود
و بجا مقام رضا و سعادت نزدیکتر می گردد و همواره بنده بواسطه ترک اختیارها و خواستهای
گوناگون طبیعی و محو گردانیدن آن صفات و تعینات بشریت از خود در درجات
قرب ترقی می نماید تا چون بدرجه اعلی بی اختیار می برسد و او را بحقیقت ربح
خواستی مانند انگاه از حقیقت بشریت بذروه عبودیت ترقی تواند بود شائسته آن
تواند گشت که تصرفات جذبات الوهیت او را بر تبه الفنا فی امد و البقا به رسانند
که اول درجات ولایت خاصه اوست و منتهای سیرالی امد است و منتهای سیر فی امد است
عجائب این طور را نهایت نیست و سلوکی که عبارت از سیرالی امد غالباً بجا کسنت الاهی
شرط این جذب است که در سیر فی امد است نه آنکه هر که علی القطع طلب کند باید با هر سلوک
که سیر به مقصود در سیر نظم

نه هر صدف که فرو خور و قطره باران	در دین سینه او گشت جایی در دانه
صدف باید و باران مجبور و چندین سال	هنوز نیست محقق که می شود دانه
خلیل یطاع فنانی اسلحه محمی	

کثیر و اما الوصال و تلمیل در هر صد فیه درستی نبود وین دولت هر سیه گلین نبود	غواصان را اگر چه بنی نبود در غم و بنا در آنجنان می افتد و این سیر فی امد را مقام وصول
---	---

خوانند و در سیر الی امد سیر عاشق است بمعشوق و در سیر فی امد سیر
معشوق است و در عاشق و این سعادت بعد از فنا صفات بشریت بی اختیار
حقیقی میسر گردد و چنانکه در هر دو عالم او را هیچ ملای و خواستی نباشد جز او و این
بی اختیار می حقیقی بواسطه بی اختیار می در تسلیم ولایت شیخ بود تسلیم ارادت
شیخ نزد بان تسلیم احکام قضا و قدر است چون اینجا از عهده تسلیم بیرون آید آنجا تسلیم
تواند بود و چون از عهده تسلیم در تصرفات ولایت شیخ بیرون آید بقدرت عزت از
پیش جمال حقیقت بکشد و قاصد بمقصود و مرید بمراد رسد قال الجنید رضا
الاتصال بالحق بقدر الک انفصال عن الخلق و منها اثر توجیه بروحانیت
اولیس قرن رضی الله عنه انقطاع تمام و تجرد کلی از علایق ظاهری و باطنی بود و هرگاه
که توجیه بروحانیت قریه الاولیا خواجہ محمد علی حکیم تبریزی قدس الله روحه ننموده شدی
اثر آن توجیه ظهور بی صفتی محض بودی و هر چند در آن توجیه سیر افتادی هیچ اثری
و گرومی و صفتی مطالع نمی افتاد و چون وجود و روحانیت و انوار حقیقت بی نهایت
محو شود هر چند آدمی از خود وجودی طالبد و آنچه سر باید او را که است از خویشین و بوی جزئی
و بی نهایتی چیزی دیگر بنیاد این سخن در وقتی می فرمودند که از سبای سلوک و احوال
خود حکایت میکردند و توجهات خود بار و طبع طیبه شایع کبار رضی الله عنهم و ظهور اثر
هر توجیهی را در بیان می آوردند گفته اند اولیا امد مختلف اند بعضی بی صفت اند و
بی نشان و بعضی بصفته اند و بعضی از صفات نشان منگشته اند مثلاً گویند ایشان
اہل معرفت اند یا اہل معاملہ اند یا اہل محبت اہل توحید اند و کمال حال نہایت

درجات اولیا را در بی صفتی و بی نشانی گفته اند بی صفتی اشارت بکشف ذاتی است که مقام پس بلند است و درجه پس شریف است و عبارت و اشارت از کنه آن مرتبه قاضی است و این سخنان نسبت به تنویر سلطان است که ادراک بی صفتی می تواند مد کرده نسبت حال	
سبب ریان که از ادراک قاضی اند نظم ذاتش اندر هستی خود بے نشان چاره جز جان فشانی کس نیافت و نه مان جوئی عیان انگه بود آن زمان از هر دو بریدنست او هر چه خواهم گفت اوزان برترست	برتر از علم است و بیرون از عیان ز و نشان جز بی نشانی کس نیافت گر عیان جوئی نه مان انگه بود و بهم جوئی چو بیچون است او صد هزاران طور از جان برترست عجز از ان همراه ش با معرفت
گونه در شرح آید و نه در صفت و کمال این مرتبه بی صفتی حضرت سیدالکملین راست صلی الله علیه و سلم و همه انبیا و اولیا علی حسب مراتبم خوشه چینان خرمین سعادت اویند و با ستم از باطن مقدس او در درجات این مرتبه ترقی می نمایند و مقام محمود که مخصوص بحضرت اوست صلی الله علیه و سلم اشارت بکمال این مرتبه است و از خواص مرتبه بی صفتی آنست که صاحب این مرتبه از اهل تکمیلین بود و از صحبت قلب به صحبت بقلب پیوسته باشد و بجمع صفات و اخلاق الهی متخلق و متصف گشته باشد و متصرف بود در احوال باطنی دنیا برین احوال الوقت گویند و از صفت بصفت با اختیار خود انتقال تواند نمود و از بقایای وجود بشریت بکلی صافی	
شده باشد و ازین معنی گفته اند سه لیک صافی فارغ است از وقت حال بسته برای جهان آرای اوست	صوفی این الوقت باشد در مثال حالیا ساقون غم و راسه اوست و منها حدیث اجمعوا و ضوع کم
جمع الله شملکم اشارت سه دیانه	الطن را با وضو خطا هر جمع کنند

اما استقامت باطن بجاصل آید و استقامت باطن آنست که در جنب کلمه توحید
 همه تعلقات روحانی و جسمانی منفی رود و نفی آن همه تعلقات استقامت احوال
 و دلائل بر استقامت احوال استقامت افعال است که امثال امرونی غدا نیست
 و تعظیم فرمانهای حضرت اوجل ذکره است و جز با استقامت افعال استقامت
 احوال معلوم نمی گردد و در وند راه راه آینه روش و کوشش می باید تا کار او بجا
 رسد روش یعنی رعایت ادب با اهل در و کوشش یعنی سعی نمودن در کارهای
 حق سبحانه و تعالی و عمل که بدن با نخچه او را ملوم شده است هر چه میگوید از او است
 بآن عمل کنیم لکن تقولون ما لا نقعانون یعنی مشکماست فا ذکر دینی آنکه کوه
 ذکر حق سبحانه و تعالی یاد کرد و است بدان آیتی که مذکور است و هر چه دیده شد
 و دانسته شده همه غیر است و حجاب است بحقیقت کلمه لا آنرا نفی باید کردن و نفی
 خواطری که شرط اعظم سلوک است بی تصرف عم در وجود سالک که آن تصرف عدم
 از نیت جذبیه الهیست بحال میسر نگردد و در وقت یعنی برای آنست آنرا آن جذبیه
 مطالعه کرده شود و آن اثر در دل قرار گیرد و در بیت عدد در ذکر قلبی باین جمع خوط
 متفرقه است و در ذکر قلبی چون عدد از نیست یک بگذرد و اثر ظاهر نشود دلیل بر
 بر بجا صلی آن عمل و اثر ذکر آن بود که در زمان وجود بشریت منفی شود و در اثبات
 اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالبند آنکه خداوند جل و علاه مجید
 میفرماید ما عندکم ننفذ و ما عند الله باقی یعنی این آیه چنان باید دانستن
 که اعمال صالحه و افعال حسنه که از اهل ایمان در می آید وقتی غنا میگرد
 که در محل قبول حضرت اوجل ذکره افتاد و علامت آن عمل نفی شدن وجود بشریت
 است و در آن عمل ظاهر شدن اثر تصرفات جذباتیه و ان و نقاب الله تعالی
 و در تمام بعضی ازین فوائد که اهل بصیرت از محبت انوار الهی و انوار حق تعالی
 مشاهده می نمایند

دم فرو خوردن بیاید هر دست	القول الله وكونهم انصافين
هگر بتوانی ز خود بریدن	نه سبوان ما باش
و هم درین معنی گفته اند در سپاس	بین تا بدل رسی و در سپاس
چپش نیایی از هر که پرسی و چون	است او را دریافت تصرف خود را
فانی کند و در باطن او هیچ تصرف	بله باو گذارد و بداند که منفعت
و خطای مقتدا پیش از آنست	و اگر چه وجه آن نداند حضرت خواجہ ما
قدس اندر وجه میفرمودند	درت باطل دل مردم عزیز آنست اگر در آخر
امروجه صواب و الحاکم ظاهر	بر میان نباشد و اگر خلاف صواب ظاهر شود
هم وجود تو در میان نباشد	قدس اندر تعالی ارواحم از جمله اذکار
ذکر لا اله الا الله را اختیار	نبودی چنین واردست که افضل الذکر
لا اله الا الله صورت	ز نفی اثبات و بحقیقت اہ بحضرت عزت
باین کلمہ توان بر وجه	بیان است و حقیقت حجاب انتقاش صورت
گویند است در دل	و اثبات غیرست و بکلمہ المعالجه بالا خدا و
درین کلمہ نفی ماسوا	لی است و خلاص از شرک کفنی جز از ما و مست
و ملازمت بر معنی	یاید پس اگر باید که در طرف نفی جمیع محرمات
بنظر فنا و ناخواسته	از معنی ذکر می اندیشد و نفی خواطر دیگر میکنند و در
طرف اثبات وجه	عزت را جل فکرة بنظر بقا و مقصودی و مطلوبی
و محبوبی مشاهده	در اول تا آخر حاضر می باشد و هر چیزی که دل را
بآن پیوندد بدینست	باطل میکنند و باثبات محبت حق را قائم مقام
آن محبت سبک	از جمله مجوبات و الوفات فارغ شود و هستی ذاکر
در نور ذکر مضحک	و عوالت وجود بشریت از و بر خیزد و گفته اند بازداشتن

پیش از ذکر لسانی و قلبی بنظر انست
 و میگویند بپروردگارم برای قضا
 اصل جوهر را ساکنان فلک
 شکر را ولبر می باشد است
 و بر بر ما زهره دارد و خوا
 از دم عشق روح پرور را
 اسم الشکرم انوار الصفا
 خفی اکنون دست و
 نه از من و تو + لمن الما
 به چنگلی دانست اما
 و درست نه باشد که
 و چنگلی اثبات کرد
 بچیزی از معنی است
 حق سبحانه بنده را
 و ذکر روح و ذکر
 و عالم دل و
 طاعت برتر از مرتبه
 در نهایت
 باشند آن
 کرده شنیده
 که ای هم بر هر

بار و او را تکلیف می کند
 بهیم سوئے فلک + زانکه عرشیت
 صفات خویش و معنی را کل است
 میان کل شکریم + زبان دل قوی است
 بر و گردد شکر را + ذره های هوا برین روح
 یقیناً اگر عبارت عن تخلیه بذات سبحانه مرتبه
 صفات بقوت الجمالیة والجلالیة و ذکر بی شکر
 است این لاله الاموات شکار از دست تاز خود باشند
 + روح در هدایت فطرت اگر چه حق سبحانه را
 زیرا که شناخت از شهود و خبر و شهود از وجود
 است چون وجود روح پیدا آید عین وجود او
 لطیفی دارد و مقصود آنست که اشارت شود
 اقرس اصد روح فرموده اند در معنی اذکر که ذکر
 ت بران مراتبی که ذکر است یعنی ذکر زبان و ذکر دل
 طه و عالم جسمانی و روحانی است و روح را واسطه
 بطاعت اهل اصد برتر از مرتبه روح و قلب است و از
 مرتبه روح است و بحقیقت سر عین روح و دل است
 و در مقام خود متجلی گردند و به صفت غیریت منصف
 اند نسبت کسی که آن نهایت دل و روح که ذکر
 است خاص حضرت که خاصان حضرت را دهند
 و میان عالم صفات خداوندی و میان سرتاب واسطه

آن راه یابند بعالم صفات الوهیت تصریح کرده استم که ششم بر شش ستم و الاصل
 عطایا الملك الاسطیا الملك و ذکر در مرتبه پنجم تا بحقیقت ذکر نفی و سران چنانچه ملاحظه
 خالوده حضرت خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق نجی وانی قدس الدتعالی روحه بان اشارت
 فرمودند یکی است زیرا که تا وجود و حانیت باقیست و بر تبه فنا نرسیده است آن ذکر
 بحقیقت خفیه نیست سخن بکر که لا اظلم علیه ملک فی کتبہ و لا نفس
 فتعجب به اشارت بانست و چون بحقیقت فنا برسد اینجا بود که باطن او از نفی
 بالیست و جز اثبات نتواند بود و ذکر او ادا شد و اینجا بحقیقت کایه مراد بود
 و حضرت خواجه با قدس الدتعالی روحه در حقیقت یعنی بسیار فرود رندی که حق تعالی ذکر
 الخروج عن میدان الغضای الی الغضار المشاهده و مشاهده در تجلیات بود و مشاهده
 در تجلیات صفات و محاصره در تجلیات افعال و مقصود از ذکر اسمانی توجیه کلیه سبب جمیع توحیدی
 و جوهانی تا نفی خاطر شود باین توجیه کلی از انانیت و بدو است باین ذکر بدل پس بدو از زبان
 بدل باز منتقل شود و در دوام ذکر تلبی نوری از انوار الحقی متجلی گردد و البین بندۀ حق تعالی
 استجلیات صفاتی و اسمانی و قابل تجلیات ذاتی گرداند واحد الموفق و کمال درجات
 و مراتب ذکر آنست که مذکور بدل است و می شود و کورماند پس بگی دل او دوست گرد و فر
 میان آنکه بگی دل ذکر دوست گیر و آنکه بگی دل دوست گیر نتیجتا غیور بود که آنرا
 عشق خوانند عاشق گیر و بگی او را مستشوق دارد و باث که از غایت مشغول بمشوق نام
 مستشوق را نیز فراموش کند و چون چندین مستشوق گردد که خود نور او را هر چه هست
 بفرزند ایتعالی فراموش کند بحقیقت این معنی است که و ذکر ربك اذا نسیت غیور
 و نسیت نفسك لان تحقیق المذکور و شه هو و لا یوجب نفی الغیر فائبات
 یثبت الغیره فائنتینک یثبت الغیره و چون بحقیقت این معنی برسد که خود را
 و هر چه هست جز حق تعالی فراموش کند و این حالت را فنا نیستی گویند و نهایت

سیرانی باشد بود و اکنون بادل راه تصوف و عالم توحید و وحدانیت و بسبب
 درجات ولایت خاصه رسیده باشد و از اینجا گفته اند قطعه حیثیت معراج فلک
 این نیستی + عاشقان را مذہب و دین نیستی + هیچکس را تا نگرود او فنا نیست
 ره در بارگاه کبریا + و اینجا بود که صورت ملکوت بروی روشن گردد و ارواح انبیا
 و اولیا و جواهر ملائک علیهم الصلوٰۃ والسلام بصورتهای نیکو نمودن گیرند و آنچه
 خواص حضرت الوصیت است پیدا آمدن گیرد و احوال عظیمه پیدا یابد و از مشاهد و حوالت
 بدرجاتی ترقی کند که عبارت از ان نتوان کرد و هر کس را چیزی دیگر پیش آید و درین
 گفتن فائده نیست که این راه رفتن است نه راه گفتن اما مقصود اهل اعتدال شرح این
 نوع سخنان ترغیب طالبان است و در وجود روحانی نیز فانی گردد تا از ریت جلال
 و کشف عظمت الہیت بر دل و غلبات این خیالات بر منی و عقبی فراموش گردد و احوال
 و مقامات در نظر همت او حقیر نماید از عقل و نفس فانی گردد و از فنا نیز فانی گردد و از بین فنا
 زبانش ناطق گردد و در تن خاضع و خاشع گردد و در عین این فنا حیرت و بی نشانی بود
 فیخفیہ فی کتبہ الایہ **س** کس اندر بد ز تو نشانی + اینست نشان بی نشان
 اگر کسی در ذکر باین درجه نرسد و این احوال و مکاشفات وی را نبیند لیکن ذکر بر او
 مستولی گردد و در دل متمکن شود و معنی کلمه توحید آن معنی که در آن حرف نبود
 و عربی و فارسی نباشد بر دل غالب آید و دل بذكر و معنی او قرار گیرد و چنانکه
 دل را بی تکلف بجای دیگر باید برد و این نیز اعظم بود که چون دل بنور ذکر
 آراسته گشت کمال سعادت را محیا باشد هر چه درین جهان پیدا نیاید
 در آنجهان پیدا آید و چون زمین دل از خار و سوس و دنیا خالی کرد و تخم
 ذکر در دلیعت نهاد اکنون هیچ نماند که با اختیار تعلق مراد اختیار
 تا اینجا بود پس از ان منتظر می باشد تا چه پیدا آید و غالب آن بود

که این سخن ضایع نماند که من کمان یزید حدوث الاخره نزد لاهی حوثه و ذکر بر دوام کلیه
عجائب ملکوت است و قرب حضرت الهیست و ذکر بر دوام ثنائست که زبان یابد
بود بلکه آنست که همیشه لازم و مراقب دل باشد و دل العباد انکه صافی گردانیده باشد
از عداوت خلق و ذکر ایشان و از ذکر ماضی و مستقبل و از مشغله محسوسات و از غضب
و اخلاق بد و شہوات دنیا و طلب آن با حق تعالی دارد و هیچ غافل نباشد که حقیقت ذکر
نزد بعضی غفلت است که گفتن دل هم حدیث نفس بود و غلاف و پوست حقیقت ذکر
باشد و دوام مراقبه دولت بزرگ است و علاست صحت مراقبه موافقت احکام الهیست
و نیک و شوال بود همیشه دل خویش را بر یک صفت و یک حالت داشتن و مداومت مراقبه
طریقیست موصل بمقام و دوام مراقبه بی مقدمه قطع علائق و عوائق و صبر بر مخالفت
نفس و احتراز از صحبت انیاس میسر نگردد و شیخ بزرگوار شیخ شهاب الحق والدین السهروردی
قدس الله سره العزیز فرموده اند که سبندی بر فراغ سنن اقتصار نماید و اوقات دیگر بذكر
بسر برد و متوسط را مداومت قرآن بعد از ادای فرائض و سنن اولی است و همان
خاصیت که اهل بدایت را از ملازمت ذکر روی نماید و از تلاوت حاصل گردد باز ماند
و دیگر چون تجلیات صفات مختلفه بواسطه تلاوت آیات مختلفه المعانی و وقایع مفهومی
و حقائق علوم و منتفی را که نور ذکر صفت ذاتی او گشته است فاضله و روحی کامله عمل نماید
که عبادت نامه جامه است و حضرت خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله
تعالی روحها از سفیان ثوری رضی الله عنه نقل کرده اند با سناد خود که فرموده
سمعت ان تلاوة القرآن افضل من الذکر و النکاح و التقویة این سخن فرموده
وجه نیک خواصی کرده است گویند و این سخن برای آنکه بکلام حق سبحان ذکر حق
کردن فاضل تر از آن باشد که بکلام خود فان القرآن له یخلق منذ نزل الی العباد
و لا یخلق ولا یبدل نس فهو علی طراوته و طریقه و ظهوره و المکسوة الی نور عظیم

لایق بجانب مشکلم وهو الله عز وجل و ذکر الازی میسر کرد العبد
 حسب عامن تلقاء قلبه من علمه بربه لا کسوة و اگر کسی معنی قرآن نبرد
 باید که دل حاضر دارد و در خواندن و نگذاشتن نفس او را بر جانب برود و دل را
 بنور تعظیم و توقیر آراسته دارد و در دل وی حاضر بود و عظمت قرآن که سخن خداست
 عز وجل و صفت وی است و قدیم است اگر حقیقت معانی اینخون آشکارا
 شود بهفت آسمان و بهفت زمین را طاقت تجلی آن نباشد و امام احمد صبل حمتهم
 علیه میگویی خداوند عز وجل را بخواب دیدم گفتم یارب تقرب تو بچه چیز فاضله گفت
 بکلام من قرآن گفتم اگر معنی فهم کنند و اگر نه گفت اگر فهم کنند و اگر نیکی از کبریا میگویند
 قدس اصدار و احکم کسی که دارد و خورد و نماند که چه بخورد و اثر کند قرآن نیز اثر کند و هر حرفی
 از قرآن بمنزله کوهیست که بر وجود بشریت واقع میشود و او را فنا میکند و آثار او را
 مرفعی می کند و چون نور قرآن بنور دل مومن جمع شود نورانیت زیاده شود و وجود بشریت
 بیشتر متلاشی گردد و خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس اصدار و حفا فرموده اند که جمله
 وظیفه تلاوة قرآن در شب فاتحه و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و قل اعوذ
 برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و فاتحه سوره حشر و فاتحه سوره بقره است
 و جمله وظیفه سوره یس است و حضرت غزیزان خواجه علی راستینی قدس اصدار و حفا
 فرموده اند که هرگاه سه دل جمع آید کار بسته مومن بر آید دل قرآن و دل بنده مومن
 و دل شب و حضرت امام ربانی خواجه یوسف بن ایوب بهمانی قدس اصدار و حفا
 که سلسله مشایخ خواجه اقدس الله تعالی ارحمهم با ایشان می پیوندند چنین
 فرموده اند طالب را باید که شب و روز را مستغرق کلمه لا اله الا الله گرداند و خواب
 و بیداری بر گنگوی وی نفقه کند دست از نوافل نماز با و ذکر با و تسبیحها بدارد و تقصیر
 برین کلمه کند چنانکه علم لدنی و حکمت الهی بود و خدمت نفل رحمت بود هر روز و شبی بلکه

هر ساعت و لحظه پندارد که در آلاء الهی است از هر چه جز آلاء الهی است
 الا نماز فرض و سنت تبرک کند بکلی از چنان آلاء الهی را که بندگان چار و اند و باقی را
 بلا و محنت شناسد حتی گرد و از اندیشه کلی کائنات و تعلق گیرد که آلاء الهی در همه
 حالات و ساعات و در قطع علائق مخلوقات هیچ آلتی از افعال خدا کار ظاهر نمی باشد
 کامل تر و شافی تر از قول آلاء الهی نیست شیخ شهاب مجاهد بن بغدادی قسطنطنیه
 روح گفته اند اتفاق المشایخ قدس الله تعالی ارواحهم علی ان المرید ما کلم

یسئلک طریق کلا اله الا الله مدت قرینه باربعین سنه لا یصل الی حقیقه الا الله
 و حضرت خواجہ امام محمد بن علی حکیم تبریزی قدس الله تعالی روحهما فرموده اند کسی که
 دوام دولت ایمان طلبد باید که در هر کاری و در هر حالی عادت می گفتن آلاء الهی
 بود و ظلمت شرک خفی را باین کلمه همواره در می کند از خود و ظهور یقین را بر دل خود
 تازه می دارد چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند جبر و اختیار یک آلاء الهی است
 و مشما اهل تلوین را مرتبه نبی است تا ایشان را بی اختیار ایشان بجز سلطانیت
 ندارند باز نیابند اهل تکلیف را مرتبه وزیر است که حضرت سلطنت ایشان را نائب
 سناب خویشتن ساخته است و در تصرف ملک اختیار داده و مطلق العنان گردانیده
 پس اهل تکلیف حال ایشان از زوال همین بود و هر گاه که خواهند باختیار نصفه بصفت
 و از حالتی بچالیتی منتقل گردند اهل تکلیف را نیز تلوینات احوال است اما فرق است
 ایشان بر احوال باطنی خویش غالب اند و متصرف می توانند شد و آنکه طالع
 از اهل الهی گفته اند که مقصود از وعید تحفیف است این سخن از ایشان در وقت
 مطاعه الطاف ربوبیت بوده باشد و در زمان غلبه و تصرف آن حال بر ایشان
 اما طالع از اهل الهی که بر احوال باطنی خویش متصرف باشند آن احوال را بمیسره آن
 شرح سنجید اگر توافق قانون شریعت بود بران اعتماد نمایند و بطور آرد و اگر بران

اعتماد نکنند یکی از ابرار قدس اصدار و احکم میگوید لا قبل من قلبی الا بشا هدی
 حدیثین الکتاب والسنه و آن شام که عبد الله بن جندی با پیوسته در آخر آن
 دو هزاره سال بعد از واقعه که خواجه محمدر علی حکیم ترمذی قدس اصد تعالی روحه و توفیق
 باو نموده بود و باو در آن واقعه فرموده که خود را کشویش ده این زمان وقت ظهور
 می طلبی نیست این معنی در چهار بعد از دو هزاره سال ترا خواهد بظهور آید و بصحبت آنکس
 نخواهی رسیدن و قصه واقعه خود را تمام بگذار و در این باره طلب کردی در آن واقعه دیده
 که هر بار اندک بکنج خانه رسانیدند و بیک در آن کنج خانه دید آمد در آن در بیک در بیک
 و قفل کلید آن قفل پیاده و در بیک کلید که در میان آن شد که قفل که بشا پیاده که بشا پیاده
 بران آمد با خوشی گفتیم اگر این در را ما تمام بشا یکم کس را قوت این شعله ها نتواند بود
 کلید با نیست هر وقت که اختیار باشد به مقدار بصحبت می توان کشود و در صفت
 اهل تکلیف گفته اند از رق تصرف احوال آرا شده اند و حجاب از پیش بصیرت
 ایشان بکلی برخاسته است هیچ سببی از اسباب لغوی و ضعفی بجال ایشان راه نیابد
 و هیچ چیز از کمالات ایشان را از مشاهده محبوب و اشتغال بآن مشغول نتواند کرد
 اختلاط با خلق و مشاهده احوال ایشان در ایشان اثر نکند و صفات ایشان را لغز
 نتواند کرد و چنانکه اهل تلویین و اهل تکلیف را به ندانند و از آتش بیهوده اند و ولی عزلت
 و ولی عشرت هم پوزیر و ندیم تشبیه کرده اند و ولی عزلت اشرف است به نسبت حل
 و ولی عشرت افضل است بحسب کمال و همچنین ملک مقرب اشرف است از انسان
 ناقص و انسان کامل افضل و اکمل است از وی و آنکه در صحیح و اردست در حدیث قدسی
 دان ذکر فی ملائکه ذکره فی ملائکه خیر منهم و همچنین آنچه در وسته و ده
 حدیث قدسی دیگر در وصف ولی عزلت است ان من اغبط اولیای عندی
 مومن خیف الحاذق و آنچه در آن حدیث دیگر در وسته که رسول صلی الله علیه و سلم

فرمودان الله تعالى عبد اليسو با نبیاء ولا شهلاء ویغبطهم النبیین
والشهلاء لقریبهم ومکانهم من الله عز وجل ولقد مکنی اثنی عشر نبیا
انهم كانوا من امتی وانچه واروست در احادیث دیگر که مثل این احادیث است
موسوم تفصیل خواص ملک بر خواص بشر است و موسوم تفصیل دینی بر نبی است دفع
آن در هم و تحقیق جواب از ان شبهه بنا بر این معنی است که فرق است میان شرف حال
و میان تفصیل و کمال و منوطا بر تقابل اهل الله بر انواع است یعنی بر خصلت عمل که در انبیا از
مقصود دار خصلت نفع خلق بوده و وجود خود و بعضی علی بعزیمت کردند مقصود الشایع
نفع خلق بوده و وجود خود اما نفع خلق در عمل بعزیمت بیشتر است و ظهور در ان تمام تر
و از خطر و ترسیده در کار اندر آدمی مثال درختی است درخت بی نتیجه بود و میوه دیگر بر میوه
مختلف طعام باشند یا در سایه او یا سایه این یا از حسن مطاوعت او بنظر اعتبار بهره گیرند

فقط هر کس بدست در آرزوی دیگرند	اند رنگ و چوی و جبت و جوی در گزند
گر چه کس را هیچ کار و بار نیست	جمله بیکار اند و کس بیکار نیست

کمال وجود اهل الله و رای عقیده خلقت دریا ده از انست از عقیده خلقت
جز بار خاطر چیزی دیگر نیست مقصود از ان عقیده و اظهار کمال الله تربیت وجود خلق
بارستنی برای منفعت دیگران می باید کشید و در باطن آن هستی یا از خود نفی می باید کرد
نسبت تربیت و منفعت وجود ایشان در اظهار کمال مقصود نقصان است در
باطن ایشان ازین معنی در و ما الله است اللهم لا تقلد شی من اظهار اهل الله
ذاته باطنه بقدره و لا ترفعه عند الناس درجه الا حططنه عند نفسی شما و ادعیه طلب که
در یکی بدیع آید و صحبت اهل الله را طالب میشود محض فضل الهیست و حق آنکه هر کس
عشور غمش بهر دل و جان ندهند + باید که قدر آب نعمت بزرگ را بشناسد و اگر همه
آب بود که زبانی گوش دل آید بمن اهل الله دارد و توفیق آن باید دانم اعیا تر میت و هم

و تقویت کن و نظر اهل افتد بر آن داعیه طلب که بی اختیار ایشان در یکی پدید آید و ظهور کند
 پیشترست چه اگر باختیار ایشان در یکی آن داعیه طلب ظهور کند آن اختیار از ایشان
 محل خطر بود و نفی آن اختیار در باطن بر ایشان لازم میگردد و تا بی اختیار ایشان از غیب
 چه پدید آید و مبتدیان و اهل طلب را نیز در یک خداوند سبحانه و تعالی و نزد یک اهل الله
 تعظیم و نفاد و توحید و برای انیست که یاد آور در او را بیت لی طالب با کفن که خدا و ما
 ظهور و داعیه طلب و وقتی بزرگ است زیرا که تاحق سبحانه و تعالی بصفت ارادت بروج بنده
 تجلی کنند عکس از ارادت آتی در دل بنده پدید نیاید و طالب حق سبحانه تعالی
 و طالب صحبت و دوستان وی نگردد

جوینده اندان نه که جرمیان تو نیست	و رجو یا می بمان ترا جو یا نیست
-----------------------------------	---------------------------------

و تربیت و تقویت این صفت در آن بود که تسلیم تصرفات و ولایت شیخ کامل کامل
 گردد و باطنیت خداوند عزوجل مقصودند و حصول میبند و اگر نه خطر آن دارد که آن صفت
 طلب در و باقیانید و منها طریقه اهل باطن کم و دین کم و زن و نیستی و افتقار است
 و دید قصور اعمال و مشاهد نقصان احوال و جو و بشریت هیچ چیز چنان مستغنی نگردد که
 بدید قصوری که از حکمتی که بنا بر آن زلت بر انبیا گذرانیدند این بود و حقیقت استغفار آنست
 که استغفار از وجود بشریت بود که اصل همه گناهان است بعد از آنکه وجود بشریت را بشناسد
 و اهل بقای آنرا و خود در یاد و در آن از دور ماندگی از سر تضرع و در حضرت صمدیت جل و فکرة

بنالد تا حقیقت استغفار بود و نظم	خلق ترسد از تو من ترسم ز خود
کز تو نیکی دیده ام و ز خویش بد	دولت در دمسالمانیم ده
نیست نفس ظلمت انیم ده	در گذرانیدن قصور بر اهل الله حکمت

نفی وجود بشریت ایشان است و اعتراف موسی بر خضر علیه السلام که بجهت غیرت
 شریعت بود یکی از علمیه که در آن نفی وجود موسی بود و علیه الصلوٰه و السلام

مرشد علی الحقیقه جل ذکره هر یک از دوستان خود را نسبت بحال و تربیت می فرماید
 و چون اولیا است را از نسبت ولایت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بهره ایست
 هر آئینه از نسبت ولایت پیغامبران دیگر علیهم السلام نیز بهره بود و اولیا است را
 بهره از علم لدنی به نسبت شرب خمرست علیه الصلوٰه و السلام و به نسبت استعدا
 از روحانیت او اگر چه اولیا رحمة الله علیهم بواسطه صورت جسمانیت وقتی باشد که
 عاقل باشد از ان استعداد اولیا است را اقتباس انوار از مشکوٰه روحانیت بعضی
 از انبیا علیهم السلام می باشند و استعداد باطن از روح آن نبی منافی بتبعیت حضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم نیست زیرا که همه انبیا علیهم السلام که بوده اند مقتبس از
 انوار حقیقت از مشکوٰه نبوت حضرت رسالت اند صلی الله علیه و سلم و ستمند اند
 از باطن مقدس او صلی الله علیه و سلم و روح همه در تحت احاطت روحانیت او و جل
 و علم لدنی علمی بود که اهل قریب را بتعلیم الهی و تفهیم ربانی بواسطه معلوم و مفهوم گرد و آن
 علم را معرفت ذات و صفات حضرت عزت جل ذکره تعلق باشد و آن علم را عالم غیب
 در دل ایشان در انداز و قل ان لدی یقذف بالخی علام الغیوب و آن علم
 بشهوات و وجود و ذوق بود نه بدالات عقل و نقل و در وقتی باشد که نور حقیقت تابو کند
 و مباحثه دل گردد بی حجاب صفات بشریت و لوح دل از نقوش علوم روحانی و عقلی و جمعی
 بکل صاف شده باشد و بنده از وجود بشریت بدر آمده از لیلان و لیلان حق سجاده سید
 و از آنحضرت در معرفت ذات و صفات او جل ذکره ادراک معانی و فهم کلمات توانست

نظم چون ملائک گوی لا علم لنا گردین کتب ندانی تو، حجاب دانشه باید که اصلش از ان سرست هر بری بر عرض دریا سکه برود	تا بگیرد دوست تو علمت فنا همچو احمد پرتی از نور حجاب ز آنکه هر فرس باصلش بر سرست تا لدن علم لدنی نه پیرد
--	---

و منها نسبت باطنی درین طریقه چنان افتاده است که جمعیت در طراوت و صورت
تفرقه بیشتر از آن بود که در خلوت و صورت جمعیت بر مثال جوهر است که هر چند پودیده
تر بود جوهریت او صافی تر گردد و درین معنی گفته اند سه از درون و آتش از بر درین نگاه
و شش بیست و نه زیباروش کم می بود و اندر جهان حقیقت نیست که بحقیقت تحت
اختیار نیست و درین طریقه درین صیرت افتاده است روح صورت هر عملی نیست
ست و اگر نیست نبود و چشم داشت نتیجی نبود هیچ عملی نتیجی ندهد اگر چه در کسب خلاصه در
از نظر به نتیجی نگاه می باید داشت اینک فرموده اند عمل بی چشم داشت نتیجی ندهد
معنی آن خدایت است که وارو شده است بعضی الصابا رضى الله عنهم
و ذوی القربى من فوقه الا انهم لا یحسبوا له حسبت و احسابه چشم است
ثواب و نتیجی باشد و در نتیجی عمل صالح هم در دنیا بود و هم در عقبی و ازینجا فرموده است
ابو سلیمان دارانی قدس سره در وجه کل عمل لیس له ثواب فی الدنیا لیس له جزاء
فی الآخرة و منها معلوم نیست که در چه صفت دارند و ختم بر کدام صفت خواهد بود
و گاهی ایمنی و گاهی اضطراب کار است بی تدبیر و حیرت نیست ضروری هر کس از کسب
صفتی بجمال رسیده اند اما عاقبت کار همه تیر بود تن در می باید دادن و تسلیم تصرفات
غیب بود و چون بود خود را بکلی بحضرت واجب الوجود جل ذکره تفویض نمودن که است
و وسط معلوم است اما متما معلوم نیست که ختم کار بر چه صفت است و بر چه حالت
همه برین بوده اند شیخ عطار قدس روحه میفرماید نظم

پیش دانا یان که ره بین آمدند	گاه بے گاه از پے کین آمدند
جان خود را عین حیرت ساختند	همه جان عجز و حیرت ساختند
درنگ این بحر بے پایان بے	غرق گشتند و خبر نه از کس
تو چنان دانی که این آسان بود	بلکه گستر خیز ترک جان بود

داله و جیران شدم یکبار گس	سے ندانم چاره جز بچار گس
چند گویم جز خوشی راه نیست	ز آنکه کس داز مهره یک آه نیست

اولیا خدای عزوجل خود را یکی تسلیم تصرفات الهی گردانیده اند و اسبست
را از التفات بوجودی که طالب حظ جسمانی یار و جانی بود پاک افشاندند
بنابرین حزن و خوف را که سبب ظهور این درجه فطرت طلب جانی یا جسمانی
نریا که حزن بجهت فوات حظوظ بود و راضی یا در حال خوف بجهت فوات آن و سبب
از ایشان پرداخته دین تشریف را ایشان را از زانی داشت که الا ان اولیاء الله
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون الّا به تحقیق و درین زمان بهم ولایت
بر ایشان مطلق شده است زیرا که درجه ولایت که انفرادی اند و الهی است
بعد از فنا مطلق بود و از همه حظوظ و تعلقات جسمانی و روحانی و باطنیه و مقام ولایت
اولیا خداوند را خشیت و بهیبت و عظمت و جلال الهی بجهت بحالی خوف و حزن تشبه
است و بسبب ترقی در درجات ولایت ادای حق غنیمت الهی را از فراموش شده
و ازین معنی سید اولیا و مسند انبیا علیهم السلام فرموده است انا اعلمکم الله
واخشا که با کماله و قواجه محمد بن علی حکیم ترقی فی قدس است تعالی روحه فرموده ان لا یبار
والرسل صلوات الله علیهم اجمعین و لا یبارک الله فیهم الا بقرآن و لا یبارک الله فیهم الا بقرآن
ما الذی یفعله العامة فالذی یفعله العامة تنوع التحوّل فی غیر
ما کمون فاذا او من و بشر من فاما المکرم الذی لا یجوز ان منه فاعظم شأنه
و منها چون سالک را بعد از بلوغ تفرقه میان دل و زبان می شود یعنی اشتغال
ظاهر از اعمال باطنه بالغ نیاید و عمل باطن از شغل ظاهر حجاب نگردد و اجازت
و عوت خلق بود و بلیغ سالک عبارتست از تصرف و وجود فنا در وی و رسیدن
در سیر فی الله که مقام جذبه است و چون سالک تصرفات بندگی را بجهت خود

مشاهده کرده بود و کیفیات آثار جذبات را در خود دیده و مظهر صفت جذبه آتی شده
 لاجرم بصفت جذبه در باطن دیگری تصرف تواند کرد و آن تصرف و سه تصرف
 حق سبحانی باشد گفته اند حقیقت ولایت که در باطن نبوة است تصرف است
 در خلق بحق و دینی بحقیقت مظهر تصرف نبی است و علامت صحت حال دینی متابعت او است
 نبی خود را و تصرف بحقیقت جز یکی نیست و گفته اند واصلان و کاملان دو قسم اند جماعتی
 از متقربان حضرت جلال انانند که بعد از وصول بدرجه کمال حیات تکمیل و گیران باشند
 نرفته است غرقه بحر جمع گشتند و در شکم ماهی فنا مستملک شدند قباب غیرت و قطان
 و ریای حیرت اند ایشان را از وجود خود آگهی نبود بدیگری کجا پردازند و ایشان
 گنجائی آن کی بود که دیگران بدان جناب آشنا نتوانند کرد این طائفه را از انوار طوق
 طور نبوة بهره نبود و قسم دوم از واصلان و کاملان آنانند که چون ایشان را
 از ایشان بر بایند باز تصرفات جمال ازلی ایشان از ایشان و بدو خلعت نیابت
 پوشانند و حکم ایشان را در مملکت نافذ گردانند و فضل و عنایت ازلی ایشان را بعد از
 استغراق در معین جمع و لایحه توحید از شکم ماهی فنا بساحل تفرقه و میدان بقا خلاهی
 و مناصی ارزانی دارد و تا خلق را بنجات و درجات دعوت کنند این طائفه اند
 کاملان مکمل که بواسطه کمال متابعت رسول صلی الله علیه و سلم مرتبه وصول و وصول
 یافته اند و بعد از آن در رجوع بر اثر دعوت بدعوت خلق بطریق متابعت مافوق ماسور
 شدند قل هاج سبیلی ادعوا لی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی الا یتة هر کجا
 فروماند در ظلمت بیابان تخمیر بطلب بر حالت حواله او را در اقتباس جذوت
 و مواجید بالفاس طیبیه ایشان فرموده اند مقام ایشان آن بود که گویند

عیسے نم و معجز من این نفس است

هر دل که شنید این نفسم زنده شود

ومن احسن تولاهن دعا لی الله و عمل صالحی و قال اننی من المسلمین و جعلنا

معظمه ایتمه یهتدون باهرا با صبر و اذکار و یا آتالیو قنون و در صفت نیطا لکه	
گفته اند که ای بسا کوه ها که در آن کنده اند	ای بسا و صفت آن کانه در نظر پیچیده اند
این همه دعوت یعنی دینی دعوی بیشتر	وی و و صد چندا لکه دعوی کرده بنمونه اند
ایشان اولیای عشرت ایشان را از اذواق طور نبوة نصیبی هست بر حسب مرتب	
و درجات ایشان و منها وجود عدم شاید که خود کند بوجود بشریت اما وجود فنا	
هرگز بوجود عدم و وجود بشریت خود نکند هیچ جز از کمالات وجود فنا انیز تواند کرد	
و مراد از وجود بشریت وجود طبعی اصیلست نه وجود طبعی عارضی نمود وجود عارضی نیست	
لازبان ندارد و آن صورت طبیعت بود نه حقیقت طبیعت قطعه	
موس اند و درخت آتش دید	سبز تر می شد آن درخت از نار
شبوت و حرص مرد صاحب دل	همچنان دان و همچنان احکام
حدیث صحیح وارد شده است انما انا بشر اغضب کما اغضب البشر طریقی	
که ما کویض البشر و مناطق است بصحت این معنی و اهل معرفت چون بعد از مرتبه	
فنا فی الصبر مرتبه بقا بعد می رسند انچه می بینند در خود می بینند و انچه می شناسند	
در خود می شناسند و جبریت ایشان در وجود خود دست و فی النفس کما افلا	
تبصرون من عرف نفسه فقل عرف ربه الحلیت مراد از وجود عدم دوام	
این دو صفت است و مراد از عدم آن صفتی است که گفته اند نه زوق این مملکت	
جان بوجود نهی عدم که چو آن وجود از افزود و انیز گفت اند که این نه آن	
نیستی است که اور محرومی نام است بلکه آن نیستی است که همه هستیا اور اعظام است	
و اول کسی که عبارت از حال فنا و بقا بدین دو لفظ کرد و طریقت خود را درین دو	
عبارت سنجید گردانید لسان التصوف شیخ ابوسعید احمد بن الخراز بود قدس سره	
سره که از کبار ائمه و اهل مشایخ اهل تصوف است از مشایخ مصلح بوده است و در کتاب	

طبقات مذکور است صحبت او با ذوالنون مصری و سمری سقلی و شمرانی و غیر ایشان
از مشایخ کباب قدس الله تعالی ار و احم بود و وفات وی در سنه سبعة و سبعین مائین
پیش از وفات سید الطائفة جنید قدس الله تعالی روحه بهیست و دو سال در تجربه
و انقطاع شان عظیم داشت و در علم باطن تصانیف بزرگ و کلام و ربوز عالی
گفته اند فتا عبارت است از نهایت سیرانی الله و بقا عبارتست از بیدایت
سیرانی الله و سیرانی الله وقتی منتهی شود که سالک از وطن بالوت و حظوظ بشریت
بکلی بیرون آید و در راه طلب توجه راست بحق بیارود و باو یهستی را بقدم صدق

بسیکبارگی قطع کند تا بکعبه وصال رسد	الظلم الیک یا منتهی حجه و سمری
ان حج قوم الی تراب و احجار	و سیر فی الله انگاه محقق شود


که بنده را بعد از فنا سطلق که فنا فی صفات و فنا فی ذات است و وجود حقانی
از زانی دارند تا بدن وجود حقانی بعالم اتصاف باوصاف الهی و متخلق
باخلاق ربانی ترقی تواند نمود و این مرتبه بی سماع و بی یسبر و بی سبطش و
بی اعقل که ذات و صفات فانی درین مقام در کسوت وجود باقی از قهر جفا
در حشر ظهور برانگیخته شده باشد و تصرفات جذبات حق سبحانه و تعالی بر باطن
بنده مستولی شده و باطن او را از جمیع وساوس و هواجس فانی گردانیده و بصغات
ذاتی خود در باطن بنده تصرف گشته و او را از انکه بخودی خود تصرف کند عزل کرده
و در نیمقام هر آئینه بنده محفوظ بود و در رعایت و وظائف شریعت و اقامت
امرونی دلیل بکلی نیست حال فنا این بود و اگر محفظه بود و در رعایت آنچه
مرحق از غریب بر ویست دلیل عدم صحبت حال فنا این بود ابو سعید خدری قدس الله
روحه در زمین فرموده است کل باطن یخالفه الظاهر فهو باطل و وساوس و هواجس نسبت
بایسی است که هنوز از مقام فنا نگذشته و شکر ظاهر باشد یعنی بود و به نسبت که با کسی که

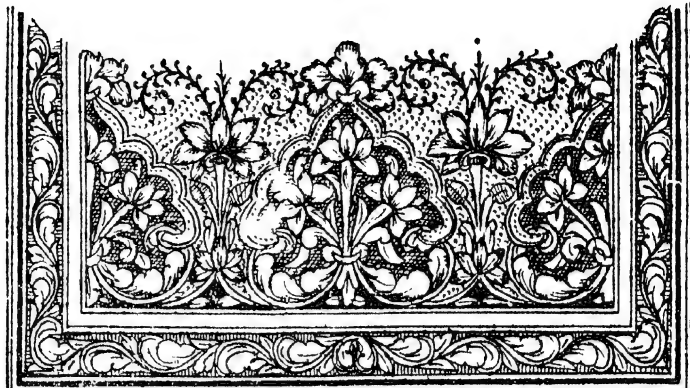
به بقا بعد از فنا رسیده باشد شرک نبوده و آنکه هنوز به ایت حال فنا نبوده و سرکش از اسباب
 غائب گرداند و چون در مقام مشاهدات و صفات ممکن نیافته بود از سرکش اهل فنا بصر
 و غیبت از احساس درین مقام ممکن لازم دل نبوده و شاید که بعضی از اتفاق افتاده بود
 را فی بلکه باطن وی غرقه گشته فنا بود و ظاهری حاضر آنچه میرو و از احوال و افعال باشد
 اهل فنا و بقا بعد از طلب و مجاهدت به طمانینت و وجدان و سرور مشاهدت رسیده باشد
 و در عین ملازمت گرفته مقامات و کرامات را حجاب دانسته و مشرب دل از محض غلبه
 در و حافی معانی کرده و رسیدن بر تبه فنا نشان رسیدن بحقیقت محبت ذاتی بود و مقام
 فنا موجب محض است و اختصاص الیه است و سنت الهی رفته است که از وظایف
 محض که بحقیقت موجب باشد و صورت عطا و عاریت نبوده و هرگز نیز رجوع نفرماید
 و از اینجا گفته اند الفانی که لا یرد الی او صافه و ذوالنون مصری قدس الله تعالی روحه
 فرموده است ما رجیم من رجیم الامم الطریق و ما وصل الی الله احد فلا یرجم عده است
 معنی سخن حضرت خواجه اقدس الله تعالی روحه که فرموده اند و جو و فنا هرگز نبوده و نیست
 عود نکند و مقام فنا می مطلق اگر موجب است اما ظاهر این مقام تبدیل و تبدیل شرابط است
 و شرط رسیدن فنا می مطلق توجه تام است بجناب حق سبحانه بواسطه محبت ذاتی و اجتناب
 از آنچه متقنای محبت ذاتی نبوده و در ملازمت با جناب بشریت و خلقت و فنا می این جهت
 است و در ظهور سلطان ربوبیت و حقیقت و این معنی را تمثیل کرده اند با آنکه هر چه
 اندر سلطان آتش افتد تهر دی و صفت دی کرده اما این تصرف آتش نشانند
 صفت آبن است عین آبن همانست آبن هرگز آتش نگردد و دست تو او شیمی
 ولیکن از جسد کنی و جانی بری که تو دانی بر خیزد و راه علم و عقل تا بسا حل و پیا
 فنا پیش نیست بعد از ان حیرت و بی نشانی است و عجایب این عالم را انانیت
 نیست و احوال و جز بسطوک در رسیدن معلوم نگردد و عاقله جز رسیده و با نبوده

و از اینجا سبباً شهود عالم وحدت و وحدانیت بوده فالجی سبحانه یخلف الکل حیث
 کون شیء موجوداً به فعل و در ما بنفسه لا من حیث ان الله وجوداً خالصاً
 استخلف به فانه محال و بعد از رسیدن بدرجه فنا فی الله و بقا بالله حکم تعین و تقید
 بر طلقاً از بنده مرتفع نشود و در مرتبه بقا با الله در اتصاف بصفات ربانی و اربعینات
 حقانی باشد ابراهیم بن شیبان که از شناسنج طبقات ست قدس الله تعالی
 ارواحهم سیگوید الفناء و البقاء علی خلاص الوحدانیه و صحیح العبودیه
 و ما سوی ذلک مغفایط و ذندقه و فنامی فنا که در میان اهل الله متعارف
 است آن بود که چنانکه از وجود جسمانی فانی گشته اند وجود روحانی نیز فانی گردد
 تا در رویت جلال و کشف عظمت الوهیت و غلبات آن حال دنیا و عقبه
 فراموش گردد و احوال مقامات نظر مهت او حقیر نماید از عقل و نفس فانی گردد و از فنا نیز فانی گردد
 و اندر عین فنا زبانش بحق ناطق شود و تن خاضع و خاشع گردد و در عین فنا
 اینهمه حیرت و بی نشان بوده بلیت کس می ندهد ز تو نشانی نه اینست نشان
 بے نشانست و فیحقیقه فی کسسه الآیه از حضرت خواجه ماقدس الله تعالی روحه
 سوال کردند که فنا بر چند وجه است جواب فرمودند که برو و وجه است اگر زیاده
 گفته باشند اما باز گشت اینهمه دو وجه است یکی فنا از وجود ظلماتی طبعی و دیگر فنا
 از وجود نورانی روحانیت و حدیث نبوی علیه السلام باین دو وجه ناطق است
 که ان الله تعالی سبعین الف حجاب من نور و ظلمه و بعضی از کبرا قدس الله تعالی
 ارواحهم همه در بیان این دو وجه فنا چنین فرموده اند که خطو تاس من قدر وصلت
 و گاه گاه حضرت خواجه ماقدس الله تعالی روحه در بیان این طریق و سیر
 الی الله همه حجب را به یکی باز می آورند و می فرمودند حجاب تو وجود تو نیست
 و ع نفسک و تعالی غور را بر در بیان دانگه در روست از تو تا دوست به بنیت توئی

در راه تو خاشاک و خسته نیست توئی + و ازینجاست که بعضی کبر قدس الله تعالی
 او را هم فرمودند لا محاب الا وجودک و در حدیث نبوی علیه الصلوٰۃ والسلام که در
 صحیح واردست امطة الاذی عن الطريق امطة اذی اشارت بفقی وجود بشریت
 است و وصول محبت بمحبوب که نهایت جمع احوال شریفست بعد از فنا و بقای
 مذکور صورت بند و قبل الفنا اسکان وصول نیست آنجا که سطوات انوار قدم
 تا ختن آرد ظلمات حداثات را چه مجال ماند و همچنین در فنا وصول متصور نشود
 اما بعد از بقا سه وجود محب بمحبوب وصول تواند بود و وجود محب
 که بقا یافته است بمحبوب از سطوات تجلی مضمحل و ناچیز نگردد بلکه قوت گیرد و قسط
 در تو گنجارسد کسی تا نزد بیای تو مرغ تو چون شود ولی تا نبرد بیای تو
 فنا برین معنی اهل وصول را در مشاهدات قوای ایشان از تلاشی محفوظ بود
 یحرق بالنا من میس به و من هول النار کیف تحرق
 و همچنین ایشان از تغییر بسبب مخالطت با خلق محفوظ باشند هیچ چیز از ملکات
 سه و اصل را از مشاهده محبوب داشتغال یا مشغول نتواند کرد و چه رجوع و اصل
 در احوال بمحبوب خود بود نه شهود حق سبحانه و تعالی او را حجاب خلق کرد نه خلق
 حجاب شهود حق سبحانه و تعالی چنانکه صاحب فنا را نه مخالطت خلق او را حجاب
 حق سبحانه و تعالی گردد تا رسیدگان بمنزل فنا بلکه هر یک را در مقام خود به حجاب
 دیگری گردد در مشاهده کنند و فنا و بقا در وی با هم مجموع بود و در فنا باقی بود و
 در بقا فانی الا آنکه در حال ظهور بقا فنا بطریق علم در وی سندرج بود و مرتبه وصول
 را که مراتب سیر فی الله است نهایت نیست زیرا که کمال اوصاف محبوب را
 نهایت نیست و هر چه در دنیا بآن پرسند از مراتب وصول هنوز اول مرتبه باشد
 از ان مراتب به نسبت با آنچه مانده است و بعد از بدی در آخرت نهایت آن مراتب

توان رسید به اینجا شیخ طریقه شیخ عطار قدس الله سره می فرماید نظم
 اندر ره حق جسد اوب باید بود  تا جان باقیست و طلب باید بود
 یکدم اگر هزار دریا بنشیند  کم باید کرد و خشک لب باید بود
 و سیر فی الله مقام بقا بعد از انست و سیر عن الله بانه مقام تنزل است
 بمباله عقول خلق برای دعوت ایشان بحق و این مقام خاصه پیغمبران مرسل
 است صلووات الله علیه و سلام علیه جمیع و ما ریت اذ همیت و لکن الله
 سر می و دین مقام تنزل در برابر مرسل ایشان را رجوع بحق و استغفار و دام
 لازم بود و اولیا را ازین مقام بتبعیت انبیا علیهم الصلوه و السلام
 بر و بود و چنانکه فرموده اند قل هذا صبیله ادعوا الی الله علی
 بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین
 و الله یهدی و صلے الله علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین
 و سلم تسلیما کثیرا کثیرا بر جنتک یا ارحم الراحمین  

رساله قدسیه بن کلام خواجه خواجگان خواجه بهار الدین نقشبند
 که خواجه محمد پارسا نوشته اند از فرموده خواجه عطار الدین
 عطار که از اجل خلفای حضرت خواجه اند
 قدس الله سره 



رساله نور وحدت تصنیف حضرت خواجہ عبید اللہ المعروف بنواچه خرو

خلف حضرت خواجہ بسم الرحمن الرحیم باقی باشد قدس سره



این رساله نور وحدت من تصنیفات حضرت قدوة المتقین برهان المتقین
عارف بالله خواجہ عبید اللہ المعروف بنواچه خرو قدس سره وفاض علی الطایرین
فتوحه شب جمعه مبارک روز عرس خواجہ بهارالحق والملائه والهدین المعروف بقشبنده قدس سره
تعالی سره الغریز سوم ربیع الاول سنه هزار و پنجاه و سه اتفاق شروع درالحدیث
اسرار واقع شد الحمد لله که آن آفتاب روشن ترست و جمال وحدت از مرآت
کثرت بهمه حال منتهی شد از حقیقت تو بسوی تست اگر چه مشیت طالع
اوفوئی چنان دانم که از سیرت بقیقت برسی و وجد سو بهوم از سیانه بر غیر اسمی سیر
یکی از تعبیر خبر دهد و آنرا وجهی بود و دیگری از قرب نشان منکره و اندک آنرا نیز سببی باشد
حقیقت تو که بزبان این رساله با تو حرف میزند برو وحدت اطلاع دهد که آنجا بدست
و نه قرب و چون وحدت طلوع فرماید بعبود قرب عین وحدت باشد اسمی سیر

هر فرقه با فرقه دیگر در نزاع و جدال است مگر اهل وحدت که ایشان با همه یکی اند
 اگر چه هیچکدام بایشان یکی نیست امی سید اهل وحدت از مذاهب مختلفه متضاده
 و مشارب متنوعه متناقضه مشرب به مذهب لطیف روحانی و مذهب عام شامل حال
 و جدائی انتزاع نمایند و ایشان را جز این مذهب خاص مشرب فی مخصوص نرسد چنانچه
 در گفتگو درآید و گفته شود که مشکلم چنین گفت و حکیم چنین و صوفی چنان امی سید
 وحدت باطن کثرت است و کثرت ظاهر وحدت و حقیقت در هر دو یکی است امی سید
 موجود یکی است که بصورت کثرت موهوم می نماید امی سید ترا از وحدت بکثرت
 آورده اند و از یگانگی بدوئی و انو و نه بجهت حکمتی که او سبحانه و ذر و بندگان خاص
 او نیز با اعلام او دانند و ترا چنان ساختند که از وحدت سابقه هیچ خبری نداری
 و از آن حال اثری در تو پدید نیست بلکه تمام عالم را حق سبحانه و تعالی از وحدت
 بکثرت آورده بعد از آن چندی از بنده گان را بی واسطه بخود آشنا کرده از کثرت
 بوحدت برده و راه وصول از کثرت بوحدت تعلیم فرموده بکثرت فرستاده چنانچه
 ایشان در کثرت وحدت سید یابند و ایشان را فرمود که بدین طریق به حق رسید
 نمایند ایشان امتثال امر نموده اعلام آن طریق نمودند هر که از این طریق آمده
 و پیروی آن جماعه بزرگواران نموده از کثرت بوحدت پیوست و از کثرت یگانگی
 رسید آن جماعه بزرگواران انبیا اند و آن راه وصول شریعت است و این است
 امی سید شریعت عبارتست از فعلی چند و ترک کی چند پسندیده و نهی بیجا
 کرده اند و طریقت عبارت از تهذیب اخلاق است یعنی پاکیزه نمودن ذات و نسیم
 باوصاف حمیده که آنرا سفر در وطن نیز گویند و تعبیر است از آن در کتب
 مشایخ مخصوص در کتب امام محمد غزالی بتفصیل مذکور است و از ادب اشغال
 که مشایخ آنرا وضع کرده اند و اهل طریقت است امی سید از این طریق که مینمای آن

اشئینیت است بمحاطه موصل بوحده است و برآز بخدا و اند و خاصان او
 پس در ایصال اعمال که مربوط بکثرت بود بسوی وحدت اشارت است بآنکه کثرت
 عین وحدت است بفهم امی سید نانو در روز دزکوة و حج و امثال آن که موصل
 بوحده است اند بمحاصیت و ایصال آنها بوحده و وقتی است که خالصانه و دوی شوند
 چنانچه شرط کرده اند و معنی حد در میناب همه کس را بفهم در نگیند و هر کس تا که را به معنی ظاهر
 رسد اما آنچه طالب وحدت را ضرور نیست آنست که تصور کند که نیست کردم که
 نماز کند ارم یا روزه گیرم مثلاً برای حقیقت خود و وجود او یعنی یافت او که در گم کرده ام
 و میخوانم که بوسه سیاه این عبارت وحدت که عین احد است ظهور نماید امی سید
 عابد دوست و مبدود دوست عابد است در مرتبه تقید و مبدود است در مرتبه
 اطلاق و مراتب و تمیز در مراتب از امور عقابیه است و موجود نیست مگر یک
 حقیقت که هستی صرف است بفهم امی سید چون نیک نگری اخلاق و بهر که رفیع کنایه
 در طریقت واجبست همه مبنی و شعر است از بیگانگی و دوی و اخلاق جمیده
 که تحصیل آنها لازم همه مجرود و معلوم است از انبیا بیگانگی پس طالب حدت را چاره نیست
 از شرعیت و طریقت اگر چه ستر ایصال در اول و معلوم نباشد و در ثانی اگر تاملی
 نمایند بشرط مناسبت غالباً بفهم چنانچه اشارتی کردیم بان امی سید انیمه اشغال
 از کار و مراقبات و توجهات و طریق سلوک که شایخ وضع فرموده اند برای رفع
 اشئینیت موهومه است پس بدانکه فاصل میان وحدت که حق است و کثرت که خلق است
 جزو هم و خیال نیست و حقیقت وحدت است که بصورت کثرت می نماید و یکی است
 که بسیار در نظری در آید چنانچه احوال یکی را دومی بنیاد و چنانچه نقطه جوال بصورت
 دائره دیده می شود و چنانچه قطره باران نازل بشکل خط در نظر در آید پس وحدت
 عین کثرت است و کثرت عین وحدت یعنی مابده که در کثرت است همان در وحدت

بذرات صفات خود در افعال و آثار اعمی سید عالمی رفیع المرتبی فرمود که درونی
تصویر خیال است یعنی غیر حق در ظل نماذ الحق خوب می فرمود اعمی سید چون حجاب
جز خیال نیست رفع حجاب نیز خیال باید کرد و شب روز در خیال وحدت باید بود اعمی
سید اگر سیادت نخواهی واحد شود واحد باش و واحد شدن آنست که همه از دوی بر آئی و همه
بودن آنست که بر وحدت و در وحدت همیشه باشی و تفرقه خاطر و غم و اندوه همه از دوی
چون دوی از نظر برود آرام و قرار میسر گردد و چنانکه تا به هیچ غم مبتلا نگردد و در جهان
آسودگی محال شود چه آسودگی در عدم است اعمی سید چون بحقیقت توحید برسی و وحدت
صفت تو گردد و دانی که نسبت تو بحق بعد از سلوک هیچ نیافروده است همان نسبت است
که پیش از سلوک بوده بلکه نسبت تو پیش از وجود و بعد از وجود و نیز یکی است اعمی سید
و انشی پیدا کردی و یقینی بهم رسانیدی که بهیچ آتش زائل نگردد و از ازل تا به حق
موجود است و پس هرگز دیگری موجود نشده و تو هم باطل اعتباری نداری زید را بیماری
بپاشد که خود را عمده دانست و از مردم او متعزیز شنیده و در طلب او مشر چون بعلالاج
خوب بیماری او رفع شد و بهیچ جان نوزید و بپس سیرغ قصد سیرغ نمود و چون بمنزلگاه
رسیدند خود را سیرغ دیدند پس حق تعالی خود را بصفت با می خود میدانست این حقیقتها
چیز است بعد از ان بان صفتها خود را دانمود آن عالم آنست اینجا غیر کجاست و غیر کجا
موجود شد اعمی سید چون حقیقت کار اینچنین دانسته و معلوم تو شد که قرب و بعد
و مساوات همه از تو هم است کی دوری بود تا نزدیکی محال شود کی جدائی داشته تا پیوستگی
پیدا کند در عالم اگر هزار سال فکر کنی غیر حقیقت مطلقه که همین وحدت است هیچ چیز نیایی
بلکه بهیچ ذاتی و بهیچ صفتی و بهیچ جنسه و بهیچ جسته چه خارجی و چه ذهنی و چه دینی بهم رسد
که غیر او بود همه او است و او است همه اعمی سید هر چه در ادراک می در آید او است
و هر چه در ادراک نمی در آید هم او است آنچه او را وجود گویند بنظر او است و آنچه او را عدم گویند

بطون اوست اول اوست آخر اوست باطن اوست ظاهر اوست مطلق
 اوست مقید اوست کلی اوست جزوی اوست منزه اوست مشبه اوست امی سید
 با آنکه همه اوست از همه پاک است این اطلاق اوستی دیگرست غیر این اطلاق
 که اوست است با عین درین اطلاق هیچ کشف و غفلت و فهمی نرسد و یحذر که اندک
 اینجاست امی سید شود و در مراتب ظهور است و گاهی از مراتب بیرون بود
 و این شود و کالبرق الخاطی باشد و در اوست است و حصول او و عدم او
 متعصفا جامعیت انسانی است که ظاهر است امی سید عارف را بالاترین مقام نیست درین مقام
 فنا کلی انعم صفت است و این اقسام کلیت است امی سید درین مقام درین مقام
 بتقریر نوشته شد آنچه سالک را ضروری است همان فکر وحدت است که با آن نوشته شد
 باید که شب در روزین معنی باشد که کثرت موهوم که بعنوان غیریت در نظر می آید
 از نظر ساقط شده است وحدت شود و سالک جزئی نمید و جزئی نمید و جزئی نمید
 امی سید طریق دیگر اینست که لا اله الا الله یعنی همه چیز پاک شود و اندک نیست باین معنی
 که گم اند و وحدت ذات و مستملک اند و در عین الاله یعنی وحدت ذات بصورت
 این چیز با ظاهر است و در نظر باشد پس اشیا باطنی اند و ظاهر است و اشیا
 پس او هم ظاهر اشیا باشد و هم باطن اشیا و در اشیا جز ظاهر و باطن چیزها دیگر نیست
 پس اشیا اشیا نباشد بلکه حق باشد و نام اشیا بر اشیا اعتباری بود که آن نیز حق
 است امی سید طریق مراقبه از کلمات سابقه بوجه مختلفه میتوان فهمید مراقبه
 عبارت از ملاحظه معنی وحدت است هر وجه که تواند کرد و اگر ملاحظه الفاظ و تحمیل آنها و سطه
 تعقل معانی گردد و آثار گردد و الفاظ هر چه بود خواه لا اله الا الله و خواه لفظ الله تنها و اگر
 بی تحمیل الفاظ تعقل معانی کند مراقبه و توجه بود و وجه آن بسیارست چنانچه از کتاب بزرگان
 معلوم تواند کرد و مقصود آنست که معنی وحدت در دل قرار گیرد و در کمال لفظ الله خاند

و بتوسط تصور مضمون شود که گشته ازین حیثیت که آن حقیقت قلابی بظن حق است بنیل لفظ الله
 گفتند و بهر وی اطلاق نمایند ای سید اگر بنجو توجه شوی و توانی این توجرا درست کرد
 کار باسانی صورت میگردد ای سید بدن تو صورت و مظهر روح است و غیر نیست
 و روح تو مظهر و صورت حق است و غیر او نیست و این هر دو صورت و روحی سو هم اند چون لفظ الله
 بنیال گوئی و آن حقیقت که بصورت این و موهوم ظاهر است متوجه کردی و توانی که بهر عالم است
 که مشهود و شهادت وحدت در کثرت میشود و هر چه در نظر تو آید باید که بدانی که موهومی دارد و روحی دارد
 و حقیقتی دارد چه صورت او ملک است و اسوت او است و روح او ملکوت است و حقیقت
 او جبروت و لا الهوت است که عبارت از ذات و صفات حق است یعنی وجوه عالم
 بآن شئی که عین حقیقت مطلقه است ای سید جبروت صفات حق است و لا الهوت
 ذات حق است و صفات غیر ذات نیست آری در کشف و شهود اعتباری مغایر است
 رومی می داند و آن در مقام حصول تجلیات صفاتی و ذاتیه است و این تجلیات و صفات
 را در یک مرتبه اعتبار کردیم بجهت عینیه ای سید عالم علم حق است که تجلی ذات که الف
 اشارت باوست ظهور نموده و علم عین ذات است ای سید حقیقت مطلقه ظهورات
 بجهت نهایت دارد اما کلیات او پنج است بطور اول ظهور علم جمالیست ظهور دوم
 ظهور علم تفصیلی ظهور سوم ظهور روحانیست ظهور چهارم ظهور صورتیست
 ظهور پنجم ظهور صور جسمانیست و اگر ظهور انسانی را جایگیری ظهورات کلیه شش بود این ظهورات
 را تدریجات خمس است گویند و حضرت نیز گویند ای سید انسان جامع همه ظهورات
 است و بیان اینجامعهیت بوجه کثیره می توان کرد ای سید باید که بدانی که حقیقت
 انسانی در همه مراتب بصورتی که مناسب آن مرتبه ظهوری دارد همه حقایق صور
 آن حقیقت است و این حقیقت بمرتبه مقدم است بر همه حقایق
 اگر چه بطور پایان از همه قناده است ای سید سوره فاتحه اول قرآن مجید است

المحمود واقع شده و معنی او آنست که جنس حامیه و محمودیه مخصوص اوست یعنی حامی اوست
 و محمود اوست بهر حال و بهر صفت و بهر جا و بهر صورت غیر او حامی و محمودی نیست
 اسی سید اول سوره بقره که تواتر شده و الف اشارت است باحدیه که الف اول اوست
 و لام اشاره است بعلم که لام وسط اوست و میم اشاره است بعالم که میم آخر اوست
 یعنی احدیه صورت علم گرفت و علم صورت عالم اسی سید را سچ تر از خود نیست تعقل معلی
 و حدیث است و پیوسته در آن مراقب بودن و تفصیل این معارف و ارسیان را اول امر
 بیج در کار نیست چون بعنایت آتی معنی وحدت در دل نشیند و خیال دوی مرفیع گردد
 تر از صفاتی و خواهد داد که همه علوم و حقائق بر تو مکشوف خواهد شد و خافیه نخواهد ماند تا کثرت
 از نظر زنده و تو هم دوی باقی است علوم صحیح شکل است که روی نماید اسی سید چند روزی
 ریاضتی بر خود باید گرفت و انقباس مصروف این اندیشه باید ساخت تا خیال باطل
 از میان بر درود و خیال حق بجای آن نشیند اسی سید تا این خیال در تو قرار
 نگرفته است و ظاهر و باطن ترا فرو گرفته بهیچ چیز نتواند جدا شود چون اینحال قرار
 گرفت و تفرقه و دوی بر طرف نشاید بهیچ چیز ترا از هم نمی تواند جدا شود و باطل موجود
 حق را از حرم نشود اسی سید نسبت حق بعالم چون نسبت آب به برف بلکه
 نزدیک تر از آن باید دانست و یا چون نسبت طلا به زیور یا که از دراست گفتند
 یا چون نسبت گل بطرف که از گل ساخته شود و اینها همه یکبیت اسی سید
 رابطه میان عالم و حق همه کلمه سن است چه عالم از و ناشی است و باری و هم کلمه انی
 چه عالم بسوی او راجع است و این صدور و رجوع هم در ازل و هم در ابد است و هم در
 هیچ آنات زمانی چه در هر آن عالم بحقیقت درود و از حقیقت براید چون سب از دریا
 کلمه فی است چه عالم و حق است و حق در عالم بوجوبی آن مظهر است و بوجوبی این مظهر هم کلمه است
 ت فاتی و صفاتی و فعلی بی شبهه متحقق است و هم کلمه هو چه عالم من حق است

وحق عین عالم هم کلمه لیس چه بوجهی عالم است وحق حق نه عالم حق است وحق عالم
 امی سید بوجهی از همه راه ابط منزله است و میان عالم وحق را بط نیست این اعتبار را
 لاتعین گویند امی سید هر که حق را باین وجه شناسد حق را بوجهی ممکن شناخته باشد
 امی سید اول سالک اباسم ظاهر متوجه باید و یقین باید دانست که اوست پیدا
 بهمه صورت و معانی و هیچ صورتی و هیچ معنی نیست که جز او بود این معنی را که نوشته ام
 بجهت تاکید بازمی نویسم مقصود اینست که فکر وحدت لازم خود باید داشت و خود را در آن
 فکر نمی باید کرد چون درین فکر استغراق حاصل شود از اسم باطن نیز بهره مندی خواهید یافت
 امی سید اگر سالک العبادت و طاعت و اذکار اشتغال نمائی و از وحدت غافل باشی
 از وصل محرومی اگر چه احوال و کیفیات غریبه روی نماید و احوال و اوقات جلوه گر گردد
 امی سید نمائی که آنرا وصل تدبیر کنی و شکر و آن حال علم وحدت نباشا بحقیقت آن
 وصل نیست آنچه ظاهر شده مرتبه ایست از مراتب ظهوره مقصود حقیقی که مطلق
 است و ظاهر در همه و عین همه تا پیش از ظاهر شود و بوجهی از وجه باشی از شما
 مغایرت دارد و آن منزل و مقصود نیست امی سید هرگاه حقیقت این چنین باشد
 از اول ترا مراقبه مطلق ضروریست تا مسافت نماید امی سید تفرقه و جدائی از زمانی
 که همه را یکی نمیدانی و نمی بینی چون همه را یکی دانستی و دیدی از تفرقه دوری خلاص شد
 وصل غریبان میسر شد امی سید چون همه را یکی دیدی همه مانند بلکه یکی ماند و بس
 امی سید میان تو و مقصود را هیچ نیست و را هیچی که هست همین است که تو او را
 جدا از خود و غیر از خود میدانی چه دانستی که تو نیستی اوست و بس ایه مانع جمعیت و
 و از روی و معرفت نفس و معرفت حق و فنای مطلق و وصل و کمال قرب اینجا
 حاصل و کار تمام گشت امی سید چون باین مقام رسیدی که خود را ندیدی و او را
 دیدی آسودگی دنیا و آخرت در حق تو یکی شد و فنا و بقا و خیر و شر و وجود و عدم

و کفر و اسلام و موت و حیات و طاعت و معصیت مقربان و مبطلان و مکان
 و غیره و عید شادی بسیار چون توانی هیچ چیز ندان که همه چیز با تو و با اندیشه تو وابسته است
 ای سید بدان که همه چیز در دست و همه چیز بر زون از تو وجودی ندارد و چون خود را
 از همه چیز خالی کردی هیچ چیز ندان ای سید ترا وجود جز در حق نیست و همه چیز با تو وجود
 اند چون خود را بحق بردی و دران دریایی بیکران خود را انداختی یعنی با این صفت آگاه
 شدی همه چیز با تو و دران دریایم شد ای سید اگر نیک درو بانی که انانیت که از تو
 سر می زند از تو نیست و تو آن جسم و روح نیستی و در تمام عالم یک انکو هست که انانیت
 او از همه جا ظهور جلوه گریست ای سید علامت وصول بحقیقت مطلقه آنست
 که انانیت که از سر تو می زند از همه چیز با اتا توانی گفت اینجا معلوم شود که حجاب نیز تعبیر
 انانیت نیست ای سید یک ذات است که تمام عالم صفت او است و قائم به و ان
 ذات با این صفات ظاهر و پدید است ای سید همان یک ذات است که ذاتا شد و همان
 ذات است که اول علم خود شده و دیگر بار بصورت علمهای جهان شده و همان ذات
 است که از قدرت خود و قدرتهاست و همان ذات است که ارات خود را در تمام است
 ان ذات است که سمع خود و همه است و بصر خود و اجرام است و حیات خود و گیاه است
 خود و فعلها است و کلام خود و کلام است و علی بن القیاس همان ذات است که هستی
 هستی است ای سید هر چه بعالم ظهور آمده در ذات پوشیده و با انانیت است و به ذات او
 علم خود او را در عین خود ثانیاً جلوه نموده ذات رنگ او گرفت و او رنگ ذات
 خیم پوشیده بود در ذات بقطع عین ذات بود که غیر شی در شی نبود پس آن ذات
 بخود معاملت کرده و عاشقی و زریده و بهنگی و خدائی و در میان آورد و کارخانه
 را وادی برپا کرد ای سید تو خود را چنان خیال کن که هنوز آنجایی که بودی در اصل
 بودی تا آنرا و شوی و دیگر روی تفرقه و غم و بلا نه بینی ای سید روح تو دوست

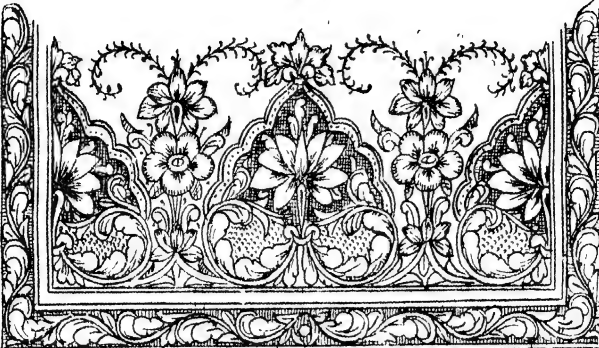
که با دانه دول تو او است که با دانه نالی و بهر تو او است که با دمی نگری و سمع تو او است
که با دمی شنوی و دست تو او است که با دمی گیری و پایی تو او است که با دمی روی
امی سید هر جز و عضو تو از اجزای و اعضای ظاهر و باطن تو او است که با دمی کار آن
جز و عضو تو برمی آید و مجموع اعضا و اجزای تو او است که تو با دمی توئی امی سید
اوتی و توئی و سنی هر سه صفت او است و دیگری در میان نیست امی سید تو حیثیت
واحد است نه من و تو تا من و تو با قیست اشتراک است نه تو حید امی سید چون تو
رفتنی فناست و چون او در میان آید بقا است امی سید سلوک سعی تست و دفع
تخنینیت و جذب رفتن تست بوحدت امی سید سلوک و جذب و فنا و بقا هم فلا
مستحق است امی سید با همه آشنایان سندی کن که عین مطلوب تو اند و بادشمن
و دوستی از می که او نیز مقصود تست امی سید با خود نیز با نظر محبت ناظر باش که عین
محبوبی امی سید اینها در سلوک ضرورت است امی سید بدو نیک را در دیر یاس
وحدت انداز تا آشنای حقیقت شوی امی سید سخن وحدت را اگر بسیار گویم اندک
ست و اگر اندک گویم بسیار است بدایت این معرفت در نهایت سنج و نهایت این
در بدایت سنج نه او را بدایت است و نه نهایت تا چند گویم و تا چند تو سیم نه من
می گویم نه من بنویسم حقیقت خود به خود در گفتگو است امی سید چون در خواب شوی
نیت کن که بعالم بطون میروم و رجوع بحقیقت خود میکنم چون بیدار شوی بدانکه
بعالم بطور آدم و از بطون بطور تنزل نمودم و باید که بحر بنی بری و استغفار کنی و بگوئی
که امی حقیقت من هر که خود بکش و مرا از من بپوش از دمی برابر نماز تنجی کنی و سوره طه
اگر یاد داشته باشی در نماز بخوانی که مختار خواجهای دین و دنیای هست بعد از آن بفکر
و حده مشغول باش تا نماز صبح برسد چون از نماز فارغ شوی تا بر آمدن آفتاب خواه خواه
مستقبل قبله براهی و حده باید بود چون آفتاب طلوع کند چهار رکعت بد و سلام گذار

و سوره یس یکبار بخوان و اگر چهار رکعت توانی خواند بهتر همچنین بعد از نماز سوره یس
یکبار بخوان که فوائد بسیار دارد و احوال و وقت نماز فجر و قرآن مجید فکر و دست و پا
و بدانکه خود عبادت خود می کنی و خود کلام خود می خوانی و الا عند الضرورة و بگو که حقیقت این
مرا بخود گفتم و مرا سپوش از من و از دوی برآری سید سالک را هم آداب طریقت ضرورت
تفصیل آن آداب درین رساله گنجایش ندارد از اختصاری که مطلوب است اما آنچه
طالب را توان نوشت این است که خواب کمتر کند چون ضرر شود و غالب شود آن اندیشه
که نوشتم خواب کند و طعام و شراب باید که اندک باشد در شبانه روز یکبار و اگر صائم بود بهتر
و باید که از پریشانی لقمه احتراز کند که از اسباب دوی و بیگانگی و دهم باطل است هر چه در
شرع منع است و هر چه در طریقت بدست همه اینچنین است این قاعده را نیکو یاد دار
که ضرورت است امی سید باید که سخن کمتر کنی در خلوت و تصحیر با تنها مراقبه و با حفظ و شدت
سیکریه باشی امی سید سخن بسیار کردن دل را در جنبش آورد و تفرقه باز دهد و از کسب
و جدت و بیگانگی غافل سازد و جز ضرورت حرف مزین و هر چه گوئی مختصر گوئی و اندیشه
و جدت را یک لحظه از خود جدا مکن چون در مجالس شنی بیشتر مقیاس شود بسیار و عقلتی واقع
شود و سعی کن تا آن کثرت مرات و جدت شود و مقوی گردد امی سید در تقای این
اندیشه خود را به تمامی حتی الاسکان نمی باید کرد و این کلمات را با هر کس نباید نمود و با مخصوص
خود امی سید با اولاد و غلام و آشنا و بیگانه و دشمن و دوست آشنائی بوحسب باید کرد و در
بنظر خلاص در چشم حقیقت بین باید دید امی سید نزاع و جدال مطلق از میان بردار
و انکار بالکلیه از میان بر طرف کن تا وحدت ظهور نماید و بسیار می باید کرد تا خشم و غضب
ظهور نکند و دل را درون خود گنجایش دارد و هر را معذور باید بشنید و خانه و میزبان
و با فرزندان و متعلقان و بیگانگان مثل آب حیات باید بود و اگر کسی با تو بدی کند زنده
ازان دل بد نگینی و زنجی و او را از خود خوش و راضی داری و مکافات بدی به نیکوئی کنی

بن اصل کلیت در طریقت اسمی سید تنها بودن و تنها نشستن و خل تمام دارد
 و در جمیعت اسمی سید حال طالب از دو حال خالی نیست تعلقات ظاهر و در اینها گنبد دارد
 معامله او آسان است او را باید که از همه قطع کرده در خلوت یا در صحرا نشیند و بحقیقت
 متوجه شود تا زمانی که حقیقت متجلی شود و هر دوئی بر خیزد آن زمان هر روش که باشد گنجی
 و اگر تعلقات ظاهر دارد و حقوق شرعی متوجه است باید که بقدر ضرورت بآن پردازد اما باید که
 احتیاط تمام کند که خلاف شریعت و طریقت واقع نشود و از ملاحظه وحدت که حقیقت است
 بالکلیه غفلت واقع نشود و باید که شهادت برین کار بسیار بکوشد و در مراقبه وحدت باشد
 و روزانه هم چند ساعت برای این کار معین کند و روزی افزوده باشد تا آنکه این معنی
 غلبه کند و از همه دار بند اسمی سید وقتی که معنی وحدت غالب آمد و لطف الهی ظهور نمود
 همه حقوق از تو او خواهد شد و ترا با هیچکس و هیچ چیز کاری نخواهد بود و خدا وکیل تو خواهد شد
 و بجای تو او خواهد بود و تو در میان اسمی سید صحبت دنیا و صحبت اهل دنیا و طریقه
 سلوک مضرت اما کسی که گرفتار است و نمی تواند از آن قطع کردن بضرورت احتیاط تمام
 نماید که چیزی واقع نشود که با شریعت یا طریقت یا حقیقت جنگ داشته باشد و اگر تقصیر
 باید که رجوع نموده مدارک نماید و ملاحظه وحدت هرگز از دست نباید داد اسمی سید باید که
 تکلف نباید کرد و از لباس فقر با خود چیزی باید داشت اسمی سید همیشه حاضر دل
 باید بود و از گذشته و آینده یاد نباید کرد و ملاحظه وحدت هرگز از دست نباید داد
 اسمی سید بدانکه هیچ مرگه بدتر از غفلت از وحدت نیست و هیچ عذابی سخت تر
 از عذاب دوری از حقیقت خود نه ازین مرگ و ازین عذاب ترسان نبوده متوجه
 وحدت باید بود و یقین باید دانست که همه یکی است و غیر یکی موجود نیست هر قدر که
 این اندیشه غالب است سعادت در اوست چون از هم دوئی بر آید قیامت بر او واقع شود
 و در جنب شود و شعرتا بالا ببرد و آسود اسمی سید اینچنین ولتی بر گاه در دنیا نیست

چون ست که دلان سعی نمی کنی و غافل می باشی ای سید رقیابتی بهر چه کنی بر همه چیز
آمد نیست و آن رجوع همه است بوحده اما بعد از آنکه ظهور کل واقع شود اگر چه همه
از اصل خود برآره باشند لذت که می باید همه را روی ندر مگر بروی که اینجا قیامت
بر آنجا گذشته باشد پس باید که سعی کنی که آن معنی که موعود است ترا اینجاروے نماید
تا آسودگی تمام حاصل شود و لذت که می باید دست و داری ای سید مقصودترین
کو هم دویی بر خیزد و تو نمائی او ماند و بس همه انبیا و اولیا برین اتفاق کرده اند
در کتب انبیه و حدیث و کلمات اولیا و لایل این بسیار است و عظمای رفقه
بوحده قائلند و همه بیک زبان برین رفته اند که غیر حق موجود نیست عالم صمد
اوست و ظهور اوست و بس بخاطر است که شواهد این مطالب در کتاب علمی و نوشته
شود و از دلائل عقل سلیم استنباط آن کرده نیز پاره آورده شود انشاء الله سبحانه
ای سید یارم و ز که آخر الزمان است و نزدیک رسیده که آفتاب حقیقت از مغرب
خاکبیت طلوع نماید از اینجا که پیش از طلوع آفتاب انوار و آثار ظاهری شود و اسرار
وحید از زبان خاص و عام با اختیار و سبب اختیار فصحیه و نافصحیه سر میزنند
طالب را باید که خود را جمع ساخته خود را از خود بیپوشد و حقیقت وحدت
کما یشع بروی جلوه گر شود و گفتگوی زبانی اکتفا واقع نشود ای سید
الله مطلق و محمد برحق ست و السلام

الحمد لله که مالک مجمع المنفعت موسوم به نور و حررت تصنیف حقائق آگاه مبارک
حضرت خواجه باقی باعد قائلین از هم لباس انطباع در بر کرده در چشم مشتاقان جلوه نمود
و بخت شید و سر می رفیع انتظار کشید



رساله پیر تو عشق تصنیف حضرت خواجہ خسرو قدس سرہ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحمد لله که محبوب جانی و صاحب دو جهانی من با من نسبت یگانگی دارد
و در من جز خود را نمی بیند و مرا غیر خود نمی داند الحال که این دید و دانش به کمال
رسانیده است میخواهد که در پرده من سخن کند و گذارش احوال عاشقی و معشوقی
می نماید در بیان اسرار که به پوشیده است و هم آشکارا رساله به ترتیب و به وزیر اسرار
پوشیده اسرار معشوقیت و اسرار آشکارا اسرار عاشقی و پیش از آنکه تمام شود این
رساله را پیر تو عشق نام میکنند نخستین حرفی که عاشق و معشوق دینده به صاحب خود
می گوید اینست که ای عاشق حقیقی و مجازی و ای صاحب دین و دنیوی کار یکدیگر را تو
افتاده است نه آنست که به نوشتن راست آید یا گفتن مرا انجام پذیرد دیگر تو
هم نویسی و هم نوتونی ای سید من نمونده نوتونی که من تو ام فتنه منی از ازل چون
خواستی که به معشوقی و صاحب جلوه گر شوی در پرده من بعا شقی و بندگی ظاهر
گشتی تا معشوقی و صاحبی تو ظهور گرفت ازین راه من معشوق تو باشم که معشوقی تو

از سن پیداست و تو عاشق من باشی که عاشق من بعشق تو نیوی و تو کجا معشوق بودی
 حیرانم که تو معشوقی با من و من عاشقم با تو بیات بیات این چه نسبت من بهیچ نیم
 هر چه هست هم عاشق توئی و هم معشوق صریح سر تا پایم فدای سر تا پایت امی
 سید یادم از ان هنگام که نسبت اتحاد بر نسبت محبت غالب بود و نسبت محبت
 او لما ظهور نداشت و در ضمن نسبت اتحاد من مندمج بود و مستتر گشت بناگاه فاعل
 در دائره اتحاد بهم رسید و من شدم و تو تو چون این حال بهم رسید مرا بر تو و ترا برین نظری
 افتاد و این نظر تا هنگامی که تو خواستی در پرده بود و چون وقت رجوع ظل باطل
 و وصول عاشق بمعشوق رسید نسبت حب غالب گرد و نسبت اتحاد مستتر گشت
 حالی پیش آمد که در شرح گنج چندان لم و در فضا گشت که از عاشق بمعشوق سرایت
 کرد و معشوق را در صورت عاشقی و استمداد رفته رفته کار با نیجا کشید که اتحاد سابق
 ظهور کرد و خط فاعل گاه گاه از میان بر طرف شدن گرفت و ردی هست نیست
 که دوام اینحال مینویسیت چه مقرر شده است که تجلی ذاتی کالبرق الخاطف میکند
 و بقا ندارد و ازین دردی نهایت و الم بی پایان امی سید کسی تصور نکند که این حرف
 از عالم حقیقت است بلکه از عالم مجاز است که میسر است از حقیقت و دیگری گمان نکند
 که این سخن از عالم مجاز است بلکه از حقیقت که در پرده مجاز جلوه کرده است امی سید
 حقیقت عین مجاز است و مجاز عین حقیقت امی سید بکنایه تو حقیقت است و نام
 دیگری تو مجاز است و بنده هر نامی که خواهی خود را بخوان امی سید آدمی در پی
 و فرشته بر تو ساقی نیست امی سید در همه خود را به بین و در خود همه را و این بین
 سیکویم بلکه تو می گوئی و این همه است و طلب بلکه بیان است و خبر امی سید
 و در دوجان جز تو دیگری نیست هر چه هست توئی آسمان و هر چه در دست و زمین
 و هر چه بر دست همه ملو است و ظل تو ظاهر توئی چنانکه باطن توئی امی سید

العجب از آنوقت بعد از ظهور نسبت محبوب نسبت استحا و غلبه کرده باشد خط فاصل
 از میان بالکلیه ذالدرام بر طرف شده باشد و تو من باشی و من تو ای سید یقین
 آنوقت آمدنی است چنانچه در کلام خود که اصدق الکلام است در چندین جا خبر داده
 و مرادین شکی نیست و چگونه در آن شک آرم که تصدیق کلام تو ایمان است و تکذیب
 آن کفر نفوذ با دشنامی سید چه آفتاب و چه ماه و غیر آن فدا می دهی و چه بصر یا
 و بصیرت یا فدا می عین تو و همه قدرتهای ابدی و کارها فدا می یزد تو و همه از حال و طرف
 و منازل فدا می قدم تو مجمل که هر چه هست فدا می تست عاشق که انسان کامل است
 و همه در او است از نیک و بد و هیچ چیز از وی بیرون نیست خود را با همه فدا می تو ساخته است
 اگر قبول افتد زهی کمال و زهی عظمت و زهی شرف ای سید و در و در و وصل تو میگذازم
 و در فراق تو میسوزم نسیانم چگونه که اخشن به از سوختن در و وصلم توئی و بس و چون
 در فراقم منم با من تو باشی و بس به از آنکه من باشم بی من خداوند از آنحال سباده که من
 باشم یا من و تو با من نباشی چون با من باشم کفر بود و چون تو با من باشی ایمان بود
 الهی عاقبت بخیر باد ای سید مقصود آنست که اگر چه چند روزی من بی تو باشم
 اما عاقبت با تو باشم و تو باشی و من نباشم کار ساز توئی کار من بساز ای سید
 و ای محبوب جانی من داسر مایه زندگانی من ای خایه آمل فامانی من ای دانای
 راز نهانی ای جان ای دل من ای چشم من ای گوشت من ای رگ من ای پستی من ای پستی من
 ای پای من ای عقل من ای تن من ای گوشت من ای پوست من ای رگ من
 ای خون من ای همه چیز من ای یاد من جز تو دیگری ندارم چه گویم چون همه توئی و کیم
 و چه میمطلب همین است که مرا قربان خود سازنی و سیانی بجان من و بصورت من بستی
 تا چون بخود نگرم جز ترا ندیده ام و هر جا باشم و هر حال باشم تو با من باشی و جلدی تمام
 و کمال بر طرف شود ای سید توئی صاحب دو جهانی من توئی بهشت من روئی نیست

و لطف تو و دوزخ من خشم تست و دوری تو و دین من محبت تست و کفر من فراموشی تو
 اگر و دوست داری هو من باشم و اگر و افراسوش کنی کافر گردم امی سید پیش از آنکه
 صورت تو وجود کند تو بودی و بس چون معشوقی بی عاشقی وجود ندارد و معشوق
 را عاشق می باید خواستی مرا که عاشق تو ام موجود سازی و هنگامه معشوقی خود گردم ساز
 از خود عکسی و ظلی و صورتی بر من انداختی و او را بنام من خواندی و آن عکس و ظلی
 و صورت را که عین نسبت بحقیقت اگر چه غیر تست یقین به عاشقی ممتاز ساختی و در
 پرده او خود عاشق شدی و خود از خود لذت گرفتی و خود از خود در دست گشتی نیست
 رفر عاشقی و معشوقی امی سید صاحب آنرا گویند که با هم بود و با دیگری نبود چون
 تراز من هرگز جدائی نیست تو صاحب من باشی و بنده آن را گویند که در بند دیگری
 نبود چون من نسبت احتیاج طلبه در بند تو ام و از احاطه ذات و صفات تو بیرون
 نیستم بنده تو باشم همه بنده تواند که از احاطه تو خارج نیستند و ممکن نیست که از تو جدا
 شوند اگر چه باین اعتبار که همه با تو اند و من با تو ام و ایام حاجی ازین طریقه نیز مستحضر
 امد و ام در اندیشه ممکن نیست که معتبر به آنست مگر در آخرت بعضی از بعضی اینجا
 مصاحب است که عاشق معشوق است و معشوق عاشق هر دو یکی است من با تو یک ام
 و تو با من یکی خواه این کو خواه تو دیگر و در دنیا بعضی از بعضی را یان اقل قلیل داند
 و نادر است اینحال کسی است که دنیا و آخرت او را یکی است اینفنا می حقیقی امی سید
 اطلاق وجودی شرف گشته است اللهم اذقنا اللهم اذقنا اللهم اذقنا
 امی سید صورت بشریت عجب رخواست ترا هر رنگی و بوی که ترا در منجم صورت از عالم اطلاق
 بشارت و خبر با عاشق مسکین می رساند از چشمهای تو گویم یا از بوی تو یا از وی تو گویم
 یا از خوی تو گویم یا از لب تو گویم یا از تبسم تو گویم یا از خنده تو گویم یا از قامت تو گویم یا از
 تو گویم یا از ادب تو گویم یا از دانش تو گویم یا از اینها جت چیست اسرار غیبی انوار لایبی است

که در دیده عاشق هم در مجاز و هم در حقیقت هر جا بجاوۀ دیگر و بزرگ دیگر و بصورت
 دیگر ظاهر و باهر است اما عاشقی که این اسرار و این انوار دریابد و مشاهد کند جز نیست
 و کجاست سوگند بتو که منم و بس امر و قطب دائرۀ عشق جز یکی نیست امر و زانی
 که گراست روز ازل و ابد است و همان قطب دائرۀ عشق است دائرۀ حسن است
 و نیز همان چه عشق است حسن است و حسن عشق دو نام و یک ذات و یک حقیقت اند
 خواه ذات گوئی خواه صفات خواه حسن گوئی خواه عشق گوئی جمع و فرق یکیست
 گاهی جمع بزبان فرق حرف زند و گاهی فرق بزبان جمع اینها فرق است که بصورت
 جمع آمده خود بخود و شکلم است حاصل که تویی امی سید که با خود و کلم با سر حسن عشق
 می کنی امی معشوق و وجهانی من امی سید معشوق تویی و دیگری نیست امی سید
 من عابد تو ام و تو عابد منی من حامد تو ام و تو حامد منی سپاس و ستایش که ترا کنم خود را
 کرده باشم که ترا جز در خود ندیده و ندیده و خدائی کیست از خود تا خدا چه فرق است و جدا
 بصورت شکل مرتبه ظهور نمود و بنور آن شش مرتبه پوشیده است در صورت کتابت
 که نمودی پیش نیست بفهم بفهم سیات آنچه گفتن است که بفهم مگر تو بصورت من که تویی
 خود را که منم بیگونی عجب حالی و شگرت نفی که هم دونی است و هم یگانگی هم بندگیست
 و هم خدائی انداخته سخن بسیار ستانده میرود از نام حرم محفوظ باد و اگر نیک بنگری
 محرم کیست که جز تو دیگری موجود نیست تویی و بس ایجاد نام است یکی نام ظاهر
 و دیگری نام پوشیده عاشق از اسرار برود و انفس است اما در مرتبه اظهار و اعلام خزان
 نام نام ظاهر دیگران نتوان آنرا نیز جز عاشق ندانند که از آن گویم تو سید منی در تو
 و تو ظاهر ای دانست در من اما تو جز من نیست و من جز تو نه اگر چه حقیقت امر بر عکس
 است که من تو ام و تو من آه آه این بیگانگی و آشنائی بیگانگی سوخت و آشنائی آفرخت
 امی سید سخن دوستی که با من داری و سخن محبتی که با تو دارم که مقصود حقیقی را کاود

و در صورت وجود کثرتش در عالم امکان بوجوه و احوال توفیق بر آرد امی سید
یا و هم آید از آن ذکر اسرار نام ظاهر ایجاب جهان از زبان بنده خاص صاحب خود بشنود
و بداند که اول آخر است و آخر را اول از سیر معلوس است یعنی از انبوه رفتن که ظاهر است
و اندازد از اسم ظاهر است که شش بر تمام عالم گشته تجلی اول که وحدت است مفیض است
که سبب الابدی و حقیقت الحقائق این مفیض بفرودیه اولی افاضه کرد چنانچه شیخ اکبر
قطب لولایه محی الدین محمد بن علی العربی فرموده است مفاض تعینات است و کمال
در انسان کامل است که احاطه را تمام کرد و بدید بحقیقت تعین همان است و هم تعیناتی است
صورت و لکن بصورت تعین نمودار گشت اصول ساچهار است اول آخر ظاهر و باطن
چهار را اجمال است در تفصیل او برسم زنده اتمام اینجا و تکمیل اینجا نمی بینی که ماشقان ورد
کرده اند و رسم ساخته اند زهی بزرگی اسم ظاهر که شمه از آن گفته شد اگر در اسم باطن گفته شود
عقلها و فهمها حیران شود و دفتر باید که از آن اخبار توان کرد صورت عدد اسم ظاهر
اینست یکبار و سیصد و شصت و چهار امی سید مقصود سرست که در ظاهر است
هر که فهمید و هر که نفهمید هرگز نفهمید و عدد باطن گفته از اسم ظاهر است اگر چه در مراتب
زیاده است اما زیاده و کمی اینجا با هم در یک پیرایه اند اگر گنجایش در وقت نبود
از اسم باطن نیز اندک نوشته می شد اما بیقین میدانم که فهم آن بدین نیست
جز صاحب دو جهان را در پرده دیگری که دیگری نیست و در کار خود و خود فرموده است
و اما علم بحقیقت الحال شبی در خواب دیده شد خواصی در دریا فرو رفت بگوهری سید
که یگانه بود چون با و رسید خود را عین آن گوهر یافت اینجا سمری چند تقریب نام مذکور
بیا و آمد نوشته می شود که در آن مجلس نفس حقیقی مقبول با دایمی سید شخصی سالها در دنیا
که لا تعین تار یک بود و اینجا اصلا چیزی نمی نمود مقام داشت یکبار شجعه نوری پیدا
کرد از آن دریاست گمان بآمد و سه دریای روشن در نظر آمد یکی بعد از دیگری

بدریای اول آمد و از و بدریای دوم و از و بدریای سوم و درین دریا مقام کرد
 و سالها در اینجا بود و کاری پیش گرفت که مناسب این مقام بود بناگاه این دریا با
 دیگر درهین دریا و آمدند ترتیب عکس و همه را درین دریا دید تا آنکه دریای کوریا
 خلعت بود و نیز ظاهر شد و دران کم شد چنانچه پیش ازین بود چون مدتی برین حال گذشت
 یکبار حال دیگرش پیش آمد و آن اینست که یکبار دید که اینهمه دریا با خشک شد
 و هیچ از آن دریا با نماند و عجب تر آنکه نه دریا نمود و از بود نه خشکی و نه نور و ظلمت نه چیزیکه
 سوائی نور و ظلمت است بلکه هیچ نبود و این شخص هم نبود بعد از آن سالها خود را دید چه
 می بیند که خود عین دریا است و دریا همه شود و از دست و بمثال او بعد از آن درین
 دریا با زمان صاحب جمال و حسن نمودار شدند و هر زن صاحب حسنی می آمد و با این شخص
 مرد می برآورد و در یک لمح از آن شخص و از آن زنان و از آن نمودار و تولد میکرد و در
 لمح چندین هزار فرزند از هر زن ازین زنان چندین هزار هزار و در هر هزار و دریا بود و در تولد
 زن گرفت و از هر فرزند از آن فرزند دیگر و گاهی گاهی از آن ننگی شود که آن شخص را با همه
 فرزند و زنان فرزند و در خود سازد و باز از خود بیرون اندازد و این معالده است
 است قایم و حشر است ظاهر ای سید شخص بود اتفاقا از شهر و ستان
 رسوم ایشان اصلا بر رسوم شهری نمی ماند چنانچه در ایام شادی
 دی مثلا و فتنه که کسی بر و شادی بسیار کنند و و فتنه که
 انفا یا بدینند انفا کنند که در میان نیاید چندان سر و دل را
 بر پا بچید و در گنجی دعا و شام گویند و
 گنجی و شام و در کار این کس معقول باشد خند های
 بسیار بود و سوداگری بسیار بود و سوداگری ایشان
 را بسیار بود و بهندید و در ان کنند که مسو اگر کم

و بان افتخار و ابتهاج گفتند و بجای خاموشی -
خاموش ماند و غرض که آن شخص چون با سنجار رسید و احوال و اوضاع آنها دید و عجبی حالی او را
پیش آمد و چاره ندید غیر از اینکه بشهر رجوع نماید چون خواست که رجوع کند آن مردم
بهجوم کردند که ما ترا مرشد و هادی خود میدانیم البته نمیکند از یکم که آنجا بروی گفت
که اینگونه بود که مراد دست داری و خلاف من کنید آنجا گفتند که ما درین کار بی اختیاریم
هم تو صلاح کار و حال ما گویی آن شخص گفت بهتر آنست که مرا بسوزید و خاکستر مرا بخورید
و اینچنان کردند چون برین وصیت عمل کردند هم آن شخص بوطن خود که شهر بود رسید
و هم ایشان از اوضاع خراب خود خلاص شدند و صفتهای نیک در ایشان پیدا شد
بخصوص شخصی که خاکستر دل او خورده بود و بجای او خلیفه شد و همان حال
که او داشت درو هوید گشت و بی تکلف خود را همان شخص دید و متعجبین دریافت
که وطن من شهرست و من در درو ستا غریب و مسافرم و از بوسه دیگران از آن
دیگری بهر سید و همچنین میر و دتانه رود بفهم اگر دانا سیه تحقیقی امی صید
و امی محبوب جانی من این اسما از تست و اسما همه توئی بلکه این اسما حقینست
نه از تو چون صفت عشق ظهور نماید چندان حقائق و معانی ظاهر گردد
که بصدر هزار جلد ننگی را ما فرصت کو که اندک که از آن نوشته آید و عشق
مرتبه و حد تست و معشوق مرتبه و جواب و عاشق مرتبه امکان او معشوق
به معشوق پیوندد و بعد از آن معشوق بعشق یکی گردد و نه عاشق ماند و نه معشوق
بلکه عشق بود و پس که هم معشوق است و هم عاشق طریق سلوک اینست
بقدم جذب و در آن رفته شود و امی سید و امی طالب حق اگر میخواهی که
بحق برسی باید که دو چیز اختیار کنی یکی محبت بر مشد و پیر خود و مرشد و
پیر نه آنست که باور هم مریدی اختیار کند و گویند من مرید او شدم و او پیر نیست

و در مردم این حرف است که او را دانند که محبوب است
و محبت با او درست کند و او را در جهان وسیله درگاه حق سازند و دل را با او آشتی
کلی واقع شود و هر چه او گوید بکنند و بر خلاف او نروند و چون این معنی حاصل شود
نسبت پیری و مریدی راست گردد و احتیاج بچیز دیگر نماند و دم آنکه همیشه
بیاد خدا باشی و یاد خدا آنست که همیشه در دل این معنی داری که فی خدا هیچ چیز نیست
هر چه هست ظهور اوست بلکه عین خود اوست و نور اوست و چون این خیال
همیشه در دل باشد امید است که بحق برسی و بایستی یاد هر چه فرموده است
کند و از نافرموده پرهیز نماید و انکار از میان بردارد و صفات و سیمیه بصفا
حمیده بدل کند ای دوست کار من اینست غیر از این همه هیچ



شکر فراوان و منت بی پایان مر خداوند و جهان را که درین ایام مسرت و
مینست انجام این مجموع سائل شده ضروری کار آمد حضرات صوفیه
حسب اشارت سرانجام و بشارت حافظ محمد عبدالستار خان صاحب
دام برج التجارت و طبیع فیض رسان کفایت
با تمام بنده عصیان متلی ضامن علی
تبارخ ۱۵ رمضان المبارک
السنه ۱۲۰۰ هجری قمری



